

اقبالیات

فارسی

دوره چهاردهم ۱۴	۲۰۰۴م / سال انتشار ۲۰۰۸م	شماره پیاپی چهاردهم ۱۴
-----------------	--------------------------	------------------------

مدیر مسئول

محمد سرریل عمر

سر دبیر

دکتر محمد سلیم اختر

شورای مشاوران

دکتر رفیع الدین لمانی

دکتر طاہر حمید تنولی

اقبال اکادمی پاکستان

- ❁ اقبالیاتِ فارسی سالی يك مرتبه منتشر می شود.
- ❁ اقبالیاتِ فارسی به مطالعاتِ دقیق در پیرامونِ شخصیت و شعر و اندیشهٔ علامه دکتر محمد اقبال لاهوری و تمام رشته های علمی و ادبی مورد علاقهٔ وی از جمله اسلام، فلسفه، تاریخ، جامعه شناسی، ادیان، ادبیات تطبیقی، باستان شناسی و جز آن، اختصاص دارد و از مقالات در بارهٔ این موضوعات استقبال می کند.
- ❁ مقالاتِ مندرج در اقبالیاتِ فارسی صرفاً نمودار آراءِ نویسندگان آنهاست.
- ❁ اقبالیاتِ فارسی در کوتاه کردن و ویرایش مقالات آزاد است.
- ❁ استفاده از مطالبِ اقبالیاتِ فارسی با ذکر منبع مجاز است.

بهای این شماره

۱۵۰ روپیه پاکستانی / ۲۵۰۰۰ ریال ایرانی / ۵ دلار امریکایی

☆☆☆

مقالات به نشانی زیر فرستاده شود

اقبال اکادمی پاکستان

(حکومت پاکستان، وزارت ثقافت)

لاهور، خیابان ایوان اقبال، ایوان اقبال، طبقه ششم

صندوق پستی ۱۳۰۸

تلفن: ۰۰۹۲-۴۲-۶۳۱۴۱۵۰

دور نویس: ۰۰۹۲-۴۲-۶۳۴۶۴۹۶

پست الکترونیک: Iqbalacad@lhr.com

وب سائت: www.allamaiqbal.com

مندرجات

۵	محمد بقائی ماکان	سنائی؛ کورسو شمعی که خورشید شد
۱۹	دکتر رضا مصطفوی سبزواری	چرا اقبال در میان ایرانیان محبوبیت دارد؟
۲۷	دکتر قاسم صافی	ارز شهای دینی و سیاسی در نظام فکری علامه اقبال
۳۵	دکتر نوری محمد زاده	نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی در داغستان
۴۵	دکتر محمد صدیق شبلی	سیر تکاملی زبانشناسی فارسی در شبه قاره
۷۵	شازیہ بشیر	نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیات امیر خسرو دهلوی
۸۹	دکتر آفتاب اصغر	علامه سیّد اولاد حسین شادان بلگرامی
۱۵۷	سکندر عباس	نگاهی به بعض برداشتهای متفاوت اقبال و مطهری
۱۰۹	دکتر احمد موسی	نگاه انتقادی به کتاب ماوراء الکلمة
۱۲۱	محمد اطهر مسعود	رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان

سنایی؛ کورسو شمعی که خورشید شد

مصدر بقائی ماکنان

چکیده

سنایی پدر شعر عرفانی و معرفی کننده تصوف اسلامی به عنوان موضوعی مستقل در شعر فارسی است. از نظر شیوه و سبک و محتوا سروده هایش را می شود به دو بخش متمایز تقسیم نمود ولی بین آنها هیچ خط فاصلی به لحاظ زمانی وجود ندارد، البته ارزش و اعتبار شعر و شخصیتش مدیون سروده هایی است که پس از تحول روحی از وی سرزد و طی قرون متمادی مورد توجه و عنایت و محبت بزرگترین نویسندگان و شاعران قدیم و جدید زبان فارسی بوده است.

واژه های کلیدی: سنایی، شعر عرفانی، اندیشه، تأثیر.

سنایی یکی از ستارگان درخشان آسمان شعر فارسی و از چهره هایی است که تحوّل چشمگیر در محتوای آن پدید آورد، چندان که شاعران بزرگ بعد از او از سبک و شیوه اش پیروی کردند. دفتر شعر او را می توان به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم کرد، بخش اول مشتمل بر سروده های او که مربوط است به ایامی که در بند ظواهر زندگی بوده و همانند شاعران معاصر و پیش از خود شعر را برای سخن بافی و هزالی و کسب روزی می خواسته، و دیگری آن بخش از اشعارش که اعتبار و ارزش سنایی به عنوان یکی از برجسته ترین شاعران زبان فارسی مرهون آن است. البته میان این دو بخش از آثار وی نمی توان خط فاصلی به لحاظ زمانی کشید و آنها را از یکدیگر مشخص کرد، زیرا به خلاف آنچه که تذکره نویسان گفته اند تحول روحی سنایی هرگز یکباره پدید نیامد، بلکه این تغییر از آغاز در روح وی نطفه بسته بود و شخصیت وی آماده پذیرش این دگرگونی اساسی بوده است.

در تذکره‌ها آمده است که او قصیده‌ای در مدح یکی از سلاطین زمانش که احتمالاً باید مسعود سوم یا ارسلان بوده باشد، سرود، و می‌رفت به عرض پادشاه برساند که در راه به در گلخنی می‌رسد، می‌شنود که مردی باده‌گسار که از فرط نوشیدن لای شراب به لای خوار مشهور بود، به ساقی خود می‌گوید: ”پر کن قدحی به کوری چشم سلطان...“ و چون آن قدح می‌را به پایان می‌برد، باز می‌گوید: ”پر کن قدحی دیگر به کوری سنائیک شاعر.“ ساقی می‌گوید: ”سنایی مردی است فاضل با طبعی لطیف.“ لای خوار پاسخ می‌دهد: ”اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کار آمدی، گزافی چند در کاغذ نوشته که به هیچ کار وی نمی‌آید و نمی‌داند که وی را به چه کار آفریده اند.“

جامی در **نفحات الانس** پس از ذکر این ماجرا، نتیجه می‌گیرد که ”سنایی چون آن بشنید، حال بروی متغیر گشت و به تنبیه آن لای خوار از مستی غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد.“

این واقعه به لحاظ تاریخی بی‌ارزش است، زیرا جامی آن را منتسب به زمان سلطان محمود می‌سازد، در حالی که سنایی چهل و شش سال پس از مرگ محمود چشم به جهان گشود، ولی از نظر روانشناسی ارزش بسیار دارد. زیرا مبین آن است که روح مستعد سنایی برای تعالی نیاز به یک محرک داشته است. بی‌گمان این محرک در زندگی سنایی به نوعی پدید آمده بود که او را از وادی ضلالت به دشت دلپذیر معنویت عرفانی کشاند. شاید آن واقعه به واقع در یک بزم شاد خواری پیش آمد که روح مستعد سنایی را به عالمی متفاوت از آنچه بود، کشاند، و بعد دوستانه‌اش به مانند همه آدمیانی که برای شخصیت‌های مورد علاقه خویش افسانه‌های تأمل برانگیز می‌سازند، چنین داستانی را برای پایه ریز شعر عرفانی در ادب فارسی جعل کرده باشند.

تردیدی نیست که برای بسیاری از انسانهای اهل اندیشه و یا شخصیت‌های معروف قضایایی در عنفوان حیات پیش می‌آید که از زندگی مورد علاقه خود که در ذهن دارند، دور می‌افتند، و گاه گویی بدل به تخته سنگی می‌شوند بر فراز سراسیمگی ایام که حرکت دلخواهشان در بند تلنگری یا حتی ایما و اشاره‌ای است. افراد شناخته شده‌ای از این دست بسیارند که ابتدا فریفته‌ی ظواهر زندگی بوده‌اند و حتی آلوده‌ی منکرات بسیار، ولی سرانجام گام در طریق تعالی معنوی نهادند. از آن جمله اند حرّ بن

ریاحی، فضیل، نظیری نیشابوری، آگوستین قدیس و روسو. نظیری، شاعر قرن دهم هجری، چندان توانگر بود که تخلص شاعری دیگر به نام نظیری مشهدی را به ده هزار روپیه خرید، ولی بعد در دوره تحول فکری خود به تعلقات دنیوی پشت پا می زند و ایام لا ابالیگری و دنیا پرستی خود را بدین گونه نفی می کند:

چندی به غلط بتکده کردیم حرم را وقت است که از کعبه بر آریم صنم را
فضیل که اکنون از پرهیزکاران و صالحان و محدثان معتبر به شمار می آید، بنا به گفته عطار در تذکرة الاولیاء: "اول حال او آن بود که در میان بیابان مرو و باورد خیمه زده بود و پلاسی پوشیده و کلاهی پشمین بر سر نهاده و تسبیحی در گردن افکنده و یاران بسیار داشتی، همه دزدان و راهزنان بودند و شب و روز راه زدندی و کالا به نزد فضیل آوردندی که مهتر ایشان بود و او میان ایشان قسمت کردی و آنچه خواستی نصیب خود برداشتی." بعد همین فضیل به مرتبه ای از قداست می رسد که در تاریخ عرفان در کنار مردانی نظیر با یزید و جنید نام برده می شود و امام شافعی از او حدیث ذکر می کند. نمونه معروفتر از همه اینها اورلیوس آگوستین است که اکنون از قدیسان دنیای مسیحیت به شمار می آید. او در جوانی منکری نبود که مرتکب نشده باشد. حتی با دختری که از وی فرزندی نامشروع داشت ازدواج نکرد و او را با فرزندش از خود دور کرد. ولی بعد نطفه تحول روحی چنان در وی بارور می شود که در اعترافات می نویسد، در باغی این ندا را شنیدم که به من گفت: "بردار و بخوان!" او انجیل را بر می دارد، آن را می گشاید و چشمش به "گفته های پولس به رومیان" می افتد که خود را گرفتار "بزمها، سکرها و فسق و فجور" سازند... و "برای شهوات جسمانی تدارک نبینند." گفته اند که آگوستین این واقعه را آیتی الهی می داند و هماندم تصمیم می گیرد که در باد تعمیر داده شود. سنایی نیز در قصیده ای بامطلع:

یارب چه بود آن تیرگی، وان راه دور و نیم شب

وز جان من یکبارگی، برده غم جانان طرب

به حالتی آنچنان که برای آگوستین پیش آمد اشاره می کند که در باغی چون بهشت ندایی در گوش وی گفته است که دست از رذایل بشوید، به فضایل بگروید و طالب حق شود:

آمد به گوشم هر زمان، آواز خضر از هر مکان

کایزد تعالی را بخوان، در قعر قاع مُر تهب

راهی چنان بگذاشتم ، باغ ارم پنداشتم
از صبر تخمی کاشتم ، آمد به بر بعد التَّعب

کسی که امروز به شخصیت‌هایی از این دست می‌اندیشد باید هر دو جنبه زندگی آنها را خوب بشناسد. حقیقت این است که در تاریخ ادب فارسی دو شخصیت به نام سنایی وجود دارد که در یک فردیت گرد آمده‌اند. یکی سنایی شاعری که به مداحی سلاطین و وزیران و قاضیان و صاحب منصبان می‌پردازد و آنان را نمونه پارسایی و آدمیت و تدبیر، و به عنوان انسانهای آرمانی خود معرفی می‌کند، اهل هوی و هوس است، اخلاق را زیر پا می‌گذارد ، حق را ناحق جلوه می‌دهد، از زشت گویی و فحاشی ابایی ندارد، رکیک‌ترین کلمات را به کرات به کار می‌برد، و سرانجام این که زبان باز است و جانب قدرتمندان را می‌گیرد. این سنایی به قول آن دُردی خوار ”سنائیک شاعر“ است. اما سنایی دیگری داریم که مایه افتخار شعر فارسی و تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی است. این سنایی خود به گذشته غیر قابل قبولش اذعان دارد و آن را به صورتهای مختلف در شعرش مطرح می‌سازد، و در مجموع به این نتیجه می‌رسد که آنچه از وی سر زده مقتضای ایام جوانی و شرایطی بوده که در آن قرار داشته. ”اعترافات“ سنایی در یکجا گردنیامده، ولی در برخی از اشعاری که بخصوص پس از دوره تحول فکری سروده به روزگار بیحاصلی و خطاهای خود اشاره کرده و آن را بیابانی دانسته که در طریق زندگی پشت سر نهاده:

به حرص ارشربتی خوردم ، مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقاء

در همین ایام است که دست به دعا بر می‌دارد و می‌گوید:

به دل نندیشم از نعمت ، نه در دنیا ، نه در عقبا
همی خواهم به هر ساعت، چه در سرا، چه در ضرا
که یارب مر سنایی را، سنایی ده، تو در حکمت
چنان کز وی به رشك افتد، روان بوعلی سینا

بخشی از اعترافات او در قصیده‌ای با مطلع:

نظر همی کنم ار چند مختصر نظرم به چشم مختصر اندر نهاد مختصرم
آمده است. سنایی در این قصیده به نیمه نخست عمر خود که در تباهی گذشت

اشارات صریح دارد و معترف است که:

ز ریگ و قَطِرِ مَطَرِ در شمر، فزون آید
عیوب باطنم ار شایدی که بر شمرم
مدار میل سوی من، چو تشنه سوی سراب
که آدمی صورم، لیک اهرمن سیرم
گذشت عمری تا زیر این کبود حصار
به جرم آدم عاصی مطیع برزگرم

او در همین قصیده پس از آن که با شهامت تمام از خود انتقاد می کند. چنان
خویشتن را در رنج روحی ناشی از "مختصر نظری" و سطحی نگری می بیند که آرزوی
مرگ می کند و تأسف می خورد که هنوز نیازهای دنیوی بروی غلبه دارند:

مرادم آن که برون پرم از دریچه جان
ولیک خصم گرفته ز چارسو مفرم
ز دام کام نپر برون، چو آز و نیاز
همی بُرند به مقراض اعتراض پرم

از این ابیات پیداست که سنایی از ارزشها و تعلقات زندگی پیشین خود بسیار
فاصله گرفته و در پی کمال نفسانی است و ایامی را می گذارند که در میان دو قلمروی
نور و ظلمت سرگردان و در حال تردید است:

"مگر" نشاندم اندر زمین دل به هوس
نرست و عمر به آخر رسید، در "مگر"م
زمانه کرد مرا روی و موی چون زر و سیم
مگر شناخت که من پاسبان سیم و زرم؟

او در پیرانه سری از خویشتن خویش رضایت ندارد و در پی کمال است. بنا بر این
صادقانه از خود انتقاد می کند که چرا به ندای عقل گوش نمی سپارد تا به کمال
انسانی دست یابد:

ندای عقل برآمد که رخت بر بندید
همه جهان بشنیدند و من نه، زان که کرم
گر از کمال بتابم چو خور زخاور اصل
بسازد اختر به هر زوال باخترم

و باز زبان به انتقاد از خود می گشاید و ضمن آن که فطانت و عقل و فضل و بینش خود را می ستاید، متأسف است از این که چرا آنها را در طریق صحیح به کار نگرفته است:

بدین دو ژاژ مزخرف به پیش چشم خرد
چو گنده پیری در دست بنده جلوه گرم
به فضله ای که بگویم که فضل پندارم
نی ام سنایی جانی که خاک سر به سرم
تم زجان صفت خالی است و من به صفت
به جان صورت، چون چارپای جانورم
گهی چو شیر بگیرم، گهی چو سگ بدرم
گهی چو گاو بخسیم، گهی چو خریچرم

او در انتهای این قصیده، خود را پیوسته آماده دستیابی به کمال معنوی می بیند و در انتظار فیض الاهی و "منتظر هدیه هدایت" است:

عنایت ازلی همعنان عقلم باد که از عنا برهاند به حشر در حشرم
اندیشمندی که تا بدین حد از خود انتقاد می کند و دل و جانش در نهایت متوجه
عالم علوی است یعنی که پای در طریق کمال انسانی نهاده. ولی برخی بر این گمانند
که حیات معنوی حکیم غزنین قابل تفکیک نیست و از آغاز تا پایان عمرگاه در
قلمروی نور و زمانی در قلمروی ظلمت می زیسته است. دلیلشان این که در هر دو
دوره عمر خود اشعاری در هر دو مورد دارد. ولی این نظر از دقت کافی برخوردار
نیست. صحیح است که او در سراسر دیوان خود به صورتهای مختلف از میخوارگی
و قلاشیهایش سخن می گوید، ولی در ابیاتی دیگر همه آنها را نفی می کند و مذموم
می شمارد. از عشق ورزیهایش با پسران خوبروی یا تمایلات همجنس گرایی خود
یعنی شاهد بازی داد سخن می دهد، ولی سخن از عشق الاهی و متعالی و معشوق
آسمانی هم می زند، چندان که عشقهای مجازی پیشین را نفی می کند. با چنین
شواهدی نیازی نیست تا بدانیم که اشعار وی در چه تاریخی سروده شده، زیرا نفی هر
عملی بعد از انجام آن صورت می گیرد، بخصوص که سنایی بر اعمال منکر خود به
طور قاطع قلم بطلان می کشد و آنها را به کلی از دایره زندگی خود طرد می کند. این
امر خود مبین یک تقدم و تأخر در یک فرایند زمانی است. به روشنی پیداست که او در

يك دوره از عمر خود که طبیعتاً دورهٔ نخستین است، تحمل دوری می را نداشته:

می ده پسرا! که در خمارم	آزرده جور روزگارم
تا من بزی ام، پیاله بادا	بر دست، ز یار یادگارم
می رنگ کند به جامم اندر	بس خون که ز دیده می بیارم
مولای پیالۀ بزرگم	فرمانبر دور بی شمارم
از شحنهٔ شهر نیست بیمم	در خانهٔ هجر نیست کارم
با رود و سرود و بادۀ ناب	ایام جهان همی گذارم

و بعد بر بنیاد تجربه ای که از این عمل داشته آگاهانه آن را نکوهش و به طور قاطع طرد می نماید:

نکند دانا مستی، نخورد عاقل می
در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را
نی چنان سرو نماید به نظر سروچو، نی
گر کنی بخشش، گویند که: می کرد نه او
ور کنی عربده گویند که: او کرد نه می

در حدیقه می گوید:

می شناسم که چیست نور شراب که بسی خورده ام غرور سراب
روزگاری سنایی خارج از دایرهٔ عصمت بوده است:

به پسرک قصاب، کفشگر، لشگری، کلاه دوز و بسیاری دیگر عشق ورزیده یا با
آنان ارتباط داشته است، و حتی به خاطر شان از زادگاه خود سفر می کرده. در قصیده
ای می گوید:

پسرا تا به کف عشوهٔ عشق تو دریم
از بد و نیک جهان همچو جهان بیخبریم
نظری کرد سوی چهرهٔ تو دیدهٔ ما
از روی تو تا حشر غلام نظیریم
کودکی، عشق چه دانی که چه باشد پسرا
باش تا پاره ای از عشق تو بر تو شمیریم

از پی عشق تو ای طرفه پسر در همه حال
بنده شهر تو و دشمن شهر پدریم
ولی همین سنایی به مرتبه ای از تحوّل روحی می رسد که کلید خزانه دل را به معشوق
آسمانی می سپارد:

چون در معشوق کوبی، حلقه عاشق وار زن
چون در بتخانه جویی، چنگ در زنار زن
چهره عذرات باید، بر در وامق نشین
عشق بو ذر وار گیر و گام سلمان وار زن
ای سنایی! چند گویی مدحت روی نکو
بس کن اکنون، دست اندر رحمت جبار زن

سنایی در دوره دوم حیات معنوی و هنری خود مبدل به شاعر فرزانه ای می شود که بعدها عارف بزرگی همچون مولوی او را معلّم و راهنمای خود و مردی تمام می داند:
ترك جوشی کرده ام، من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام
این همان سنایی است که حدیقه را می سراید و پایه ریز آثار بسیار مشهور و طراز
اول ادب و عرفان فارسی نظیر تحفة العراقین، منطق الطیر، مخزن الاسرار، بوستان، و
مثنوی معنوی می شود که خاقانی و عطار و نظامی و سعدی و مولوی سروده اند.
شادروان فروزانفر حدیقه او را اثری می داند که "از جهت معانی والفاظ همتا ندارد".
شاید این سخن در قیاس با آثاری نظیر منطق الطیر و مثنوی مقبول طبع برخی از
صاحب نظر نباشد، ولی مبین آن است که از ارزش و اعتبار بسیار برخوردار است. و باز
همین سخن شناس فرزانه در تمجید از وی در سخنی درست به همان معنا در سخن
و سخنوران (ج ۱، ص ۲۶۹-۲۶۷) می فرماید:

عظمت بی نظیر و انکارنا پذیر سنایی که او را در صف اول گویندگان پارسی قرار می دهد
از آنگاه شروع شد که به عالم ظاهر پشت پا زده و از تقلید فکری دست کشیده و خود به
مدد خاطر روشن بین و فکر حقیقت یاب آزاد وار در صدد تحقیق برآمده است... این
تحوّل فکری در سبک و نظم سخن نیز تأثیر، و تقلید را به اختراع تبدیل نموده و به سنایی
سبک مخصوص بخشیده که تاکنون دست هیچ گوینده بدان نرسیده و اگر بیم ادعای
غیب نبود، می گفتم نیز نخواهد رسید.

سنایی و شاعران نوپرداز:

اگر بیندیشیم که سنایی راه و روش چه گونه شعر گفتن را به نسلهای بعد از خود آموخت و بدانان نشان داد که ارزش سخنوری در چه معیارهایی نهان است، آنگاه به عظمت اندیشه او بیشتر واقف خواهیم شد، و نظراتی از این دست شگفت انگیز نخواهند بود. او نه تنها شاعران و اندیشمندان بزرگ بعد از خود نظیر خاقانی، نظامی، عطار، سعدی، مولوی، حافظ، جامی، صائب، بهار و اقبال لاهوری را به طور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر قرار داده، بلکه حتی شاعران نو پرداز ایران هم از اندیشه وی تأثیر پذیرفته اند، یا دست کم هزار سال پس از وی، به عنوان روشنفکران پیشتاز زمانه خویش، اندیشه وی را تکرار کرده اند. فروغ فرخزاد در شعر معروف "تولد دیگر" خود کاملاً تحت تأثیر همان اندیشه و فضایی است که در جای جای دیوان حکیم غزنوی می توان یافت. او در این شعر، یکی از مفاهیم زندگی را در عشق خلاصه می کند؛ در لحظه ی که دو نگاه به هم می آمیزند:

زندگی شاید آن لحظه مسدودی است

که نگاه من، در نی نی چشمان تو خود را ویران می سازد

و در این حسی است

که من آن را با ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهم آمیخت.

سنایی نیز می گوید: "عشق حسی است" خارج از حوزه عینیات و دایره فهم که

سر در عاملی بیرونی دارد:

عشق حسی است، از برون بشر عشق را آب و گل کفایت نیست

فروغ در اواخر شعر مذکور می گوید: "هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد، مرواریدی صید نخواهد کرد". یعنی که برای یافتن شاهد مقصود نباید به امور سطحی دل خوش کرد، باید دریا دل بود و همتی بلند داشت. این سخن بازتاب مضمونی است که سنایی در بیتی از حدیقه آورده است:

گرد دریا و رود جیحون گرد ماهی از تابه صید نتوان کرد

و به دنبال این بیت طریق تولدی دیگر را به خواننده می نمایاند و پوچی حیات را به "رهگذران" گوشزد می نماید:

سنایی؛ کورسو شمعی که خورشید شد

اقبالیات (فارسی) ش ۸۴/۱۴۰۴م

این دو روزه حیات نزد خرد
زین دو روزه حیات و پیوندی
باش تا چنگِ مرگ، دریازد
زان که در عالم فریب و هوس
چه خوش و ناخوش و چه نیک و چه بد
به خدای ار تو هیچ برندی
نای حلقت ز نان پردازد
کس نکرد اعتماد بر دو نفس
و نیز در قصیده ی همین مضمون مورد توجه شاعر هزار سال پس از خویش را به
صورتی دیگر بیان داشته:

تو مروارید چون جویی، همی در جوی، ای جاهل

که من دارم دل و طبعی چو مروارید و چون دریا

در دیوان سنایی گاه به ترکیباتی بر می خوریم که عیناً یا شبیه آن در شعر شاعران
معاصر به کار رفته است. در حدیقه دو مصدر ترکیبی خلق کرده است که یکی "خنده
گریستن" و دیگری "گریه خندیدن" است که این هر دو مبین حالت‌های عاطفی هستند و
آمیزه ای از دو احساس شادی و غم که در ترکیب نخستین نشاط بر اندوه غلبه دارد و
در دیگری به عکس. در بیتی خطاب به "جهان آفرین" می گوید:

خنده گریند عاشقان از تو
و در بیتی دیگر در حُسن خلق پیامبر می گوید:

جز از او کس نبود در بشری
در طلب گریه خند، خنده گری

بعد از سنایی، صایب نیز اشارتی به چنین حالت عاطفی دارد:

نه روی ماندن و نه پای بازگردیدن

چو خنده بر لب ماتم رسیده حیرانم

و سپس نصرت رحمانی، شاعر معروف این زمان، در پایان شعر بلندی تحت عنوان "با
گریه بخند" می گوید:

این اشک و هق هق گریه مردی پشیمان نیست

مردان نسل ما با گریه می خندند بی تو

ای بی تو من بی من

آیا تو هم این گونه می خندی؟

با گریه خندیدن نه آسان است، بی تو

همچنین سنایی در مطلع غزلی موی معشوق را به "سلطان شب" تشبیه می کند که کنایه

است از ماه:

سنایی؛ کورسو شمعی که خورشید شد

اقبالیات (فارسی) ش ۸۴/۲۰۰۴م

احسنت یا بدر الدجی! لیبک یا وجه العرب!
ای روی تو خاقان روز! وی موی تو سلطان شب!
و نصرت رحمانی در آغاز شعر بلندی با عنوان "من آبروی عشقم" در وصف
چشم "لیلی نماد عشق" می گوید:

لیلی!

چشمت خراج سلطنت شب را

از شاعران شرق طلب می کند

رحمانی در دواوین شعرای بزرگ زبان فارسی مطالعه ای عمیق داشته و سنایی از
شعرای مورد توجه وی بوده است. از این رو تأثیر پذیریه‌های مستقیم و غیر مستقیم او را
از سنایی می توان در مجموع آثار وی به آسانی ردیابی کرد. در شعری با عنوان "پیاله
دور دگر زد" او صافی در وصف معشوق به کار می برد که در چند بخش از این سروده
تکرار می شود و چنان که خود وی به راقم این سطور اظهار داشت، نشان دهنده تأثیر
غیر مستقیم مفردات و ترکیبات سنایی، نظیر "واللیل مو" و "زلف دود آسا" بر ذهن اوست:

شب چشم!

مویت کلاف دود!

دامن سپید!

سخی تن!

گویی گل مرادستی غریب سرشته است.

سنایی نیز متفاوت بودن خمیره خویش را به نوعی دیگر در بیتی چنین بیان می دارد:

به خدا گر به زیر چرخ کبود

چون منی بود و هست و خواهد بود

به هم آمیختن آتش و آب و سازش این دو با یکدیگر به منظور پدید آمدن نیروی تازه را
سنایی در قصیده ای بامطلع:

بتی که گر فکند یک نظر بر آتش و آب شود زلطف جمالش مصور آتش و آب

مطرح کرده و دو کلمه مذکور را در تمام این قصیده ۶۳ بیتی که یکی از طویل ترین
قصاید اوست به صورت ردیف، کنارهم قرار داده است. ترکیب آتش و آب را در شعر
جهان، اول بار در منظومه "ایلید" هومر می بینیم که آب و آتش به جان هم می افتند

سنایی؛ کورسو شمعی که خورشید شد

اقبالیات (فارسی) ش ۸۴/۲۰۰۴م

(رك: فصل بیست و یکم شرح و بررسی تاریخی ایلیاد از این نگارنده). سنایی نیز از این مضمون توصیفات زیبایی در قصیده یاد شده دارد:

لب و دو عارض با آب و نارش آخربرد
زطبع وروی من آن ماه دلبرآتش و آب
به دل گرفت به وقتی نگارمن که همی
کنند لاله و باده به دل بر آتش و آب
بین تو اینک بر لاله، قطره باران
اگر ندیدی برهم، مقطر آتش و آب
به طبع شادی زاید، ز زاده ای کو را
پدر صبا و زمین بود مادر آتش و آب
همچنین در غزلی می گوید:

آب و آتش را بند و صلت، چون صحبت نیافت
پاره ای زان آب بر آتش زد، آتش در گرفت

بعد از وی خاقانی هم در قصیده معروف "ایوان مدائن" آتش و آب را باهم می آمیزد:

خود دجله چنان گرید، صد دجله خون گویی
کز گرمی خونابش، آتش چکد از مژگان
از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی، کاتش کندش بریان

و سپس شاعر معروف این زمان فریدون مشیری در شعری با عنوان "گل امید" امتزاج آتش و آب را بدین گونه توصیف می کند:

هوا هوای بهار است و باده باده ناب
به خنده خنده بنوشیم جرعه جرعه شراب
در این پیاله ندانم چه ریختی، پیداست
که خوش به جان هم افتاده اند آتش و آب
فرشته روی من، ای آفتاب صبح بهار!
مرا به جامی از این آب آتشین دریاب

ایرج، شاعر معاصر، قصیده ای دارد، در پاسخ به قطعه ای از ملك الشعراء بهار با مطلع:
صنما! بی تو دلم، هیچ شکبیا نشود و گر امروز شکبیا شده، فردا نشود

ولی یاد آور سه قصیده از سنایی نیز هست، به همین وزن و ردیف. یکی بامطلع:

تا بد و نیک جهان، پیش تو یکسان نشود

کفر در دیده انصاف تو پنهان نشود

دیگری بامطلع:

سوز و شوق مَلکی بر دلت آسان نشود

تا بد و نیک جهان پیش تو یکسان نشود

و سومی با مطلع:

ای خدایی که رهیت افسردو جهان نشود

تا برحسب تو فرش قدمش جان نشود

اکنون سنایی پس از گذشت نزدیک به ده قرن هنوز از مطرح ترین شاعران زبان فارسی است که نامش بر هر قلمی به بزرگی یاد می شود، زیرا نه تنها از کلامی استوار برخوردار بوده، بلکه دارای اندیشه های نو و شیوه های بدیع بوده است که جریان شعر فارسی را همانند احوال خویش دگرگون ساخت. یکی از تحولات عمده ای که او در شعر فارسی ایجاد نمود، این است که اصول تصوف و عرفان و مفاهیم والای معنوی را وارد شعر کرد. البته پیش از او نیز برخی از شاعران و گویندگان ابیاتی با مضامین صوفیانه و عرفانی سروده اند که معروف ترینشان عبارتند از: ابو سعید ابی الخیر (۴۴۰-۳۵۷ هـ ق)، ابو علی دقاق نیشابوری (فوت ۴۰۵ هـ ق)، و ابوالحسن خرقانی (فوت ۴۲۵ هـ ق).

نخستین مضامین صوفیانه از یک قرن پیش از سنایی به تدریج وارد شعر فارسی شد و ابیات پراکنده ای در این زمینه از شاعران و صوفیان دیده می شود. اما تفاوت سنایی با آنان در این است که او شعر صوفیانه را به حد کمال رسانید، و مثنویها و منظومه های خاص برای بیان تمامی افکار صوفیانه پدید آورد که حدیقه مثال بارز آنست. این کتاب و دیگر آثار او که برشمردیم الگویی شد برای شاعران بزرگ بعد از وی نظیر مولانا و دیگران، تا آثاری ارزشمند همچون مثنوی پدید آورند.

سنایی در واقع همان تأثیری را در تاریخ شعر فارسی داشته است که دکارت در فلسفه غرب. همان طور که دکارت پایه ریز جریان نوین فلسفه غرب است و تاریخ آن را می توان به قبل از دکارت و بعد از وی تقسیم کرد، سنایی نیز با ابداعات و تحولاتی

که در شعر فارسی پدید آورد و با روح تازه‌ی بی که در آن دمید، روشی را بنیاد نهاد که می‌توان با توجه به آن، جریان شعر فارسی را به قبل از سنایی و بعد از وی تفکیک کرد. عظمت کار او در این است که شعر را در جایگاه واقعی خود نشانده. بدین سان است که شعرش در زمان خود وی در همهٔ سرزمینهای فارسی زبان — از کاشغر تا انطاکیه — که بخش بزرگی از آسیا را تشکیل می‌دادند، رواج داشت، و عبدالحمید منشی مترجم **کليلة و دمنه** که درست در زمان وی می‌زیست در بسیاری موارد از شعرش به عنوان شاهد مثال استفاده کرده و سهروردی در **عقل سرخ**. اکنون نیز پس از هزار سال همچنان یکی از درخشانترین ستاره‌های شعر فارسی در گسترهٔ آسمان ادب فارسی است. رمز جاودانگی سنایی در نوآوریها و نواندیشی‌های اوست که بزرگترین شاعران و اندیشمندان بعد از وی را تا امروز هم تحت تأثیر خود داشته است. ”و بدین سان است که کسی می‌میرد و کسی می‌ماند.“



چرا اقبال در میان ایرانیان محبوبیت دارد؟

دکتر رضا مصطفوی سبزواری

چکیده

اقبال شیفته شعر و ادب فارسی و عاشق راستین مرزو بوم ایران بود. بیش از دو سوم شعرش به زبان شیرین فارسی است که بگفته خودش بارفت اندیشه اش در می خورد و می تواند بارگران افکارش را بردوش به کشد. اگرچه اقبال نتوانست به ایران مسافرت کند اما عشق و علاقه اش به ایران و ایرانی ها از هیچکس پوشیده نیست. ملت بزرگ و نجیب ایران نیز درباره اقبال همین عواطف صمیمانه و احساسات گرمی را دارد که بازتاب آن در گفتار زیرهم به چشم می خورد.

واژه های کلیدی: اقبال، ایران، اسلام، اتحاد، محبوبیت.

ز سوی مردم ایران هزار گونه درود	به ساکنان سعادتمدار پاکستان
به عالمان حقایق به سالکان طریق	به غازیان مُعادی شکار پاکستان
به رهبران معظم ، به سائسان بزرگ	که هست فکریشان غمگسار پاکستان
ز ما درود فراوان به شیر مردانی	که کرده اند سر و جان نثار پاکستان
درود باد به روح مطهر اقبال	که بود حکمتش آموزگار پاکستان
جدا نبود ونباشند ملت ایران	ز طبع و خوی و شعار و دثار پاکستان
گمان مبر که بود بیشتر ز ایرانی	کسی به روی زمین دوستدار پاکستان
همیشه لطف خدا باد یار پاکستان	به کین مباد فلک با دیار پاکستان ^۱

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (۹ نوامبر ۱۸۷۷م، سیالکوت - ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م، لاهور) متفکر شهیر و اصلاح طلب بزرگ مسلمان هند و از بانیان کشور

پاکستان، دانشمندی جهانی و بی شك مانند دیگر دانشمندان متعلق به همه جهان و بشریت است. اما به دلایل زیادی که بی شك ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد، سخت در میان ایرانیان محبوبیت دارد که با توجه به مجال اندک در این مجلس شریف که به مناسبت تأسیس مرکز تحقیقات علامه اقبال در دانشگاه علامه طباطبایی برگزار می گردد، تنها به بعضی از آنها اشارت می رود.

اقبال معمار خوش ذوق تشکیل بنای کشور دوست و برادر مان پاکستان و احیا کننده تفکر اسلامی است که سهم بنیادی در تشکیل آن کشور اسلامی دارد، و به گفته ملك الشعراء "حکمتش آموزگار پاکستان بود". او در آغاز بسیار تلاش کرد تا در میان هندیان، آزادی و ترك اسارت از بندگی دیگران را رواج دهد و آنان را بیدار کند، اما نهایتاً به این نتیجه رسید که میان مسلمانان و هندوان اتحاد و اتفاق لا اقل در آن زمان ممکن نیست. حزب مسلم لیگ سراسر هند در دسامبر ۱۹۳۰م کنفرانسی در شهر اله آباد هند، برگزار کرد و علامه اقبال را به ریاست آن کنفرانس برگزیده و اقبال سخنرانی پرمحتوا و سازنده ای ایراد کرد که بنابر آن اقوام و ملیتهای گوناگونی که مسلمان شده بودند، باید وحدت دینی را ملاک جامعه خود بدانند. و چون امکان این وحدت برای مسلمانان و هندوان نبود پس لازم می آمد تا هندوستان به دو بخش مسلمان نشین و هندونشین تقسیم گردد که نتیجه آن منجر به تشکیل کشور مسلمان پاکستان گردید و پس از آن هم همواره برای بهبود احوال اقوام مسلمان و آزاد شدن آنها از شر حیلها و تعدی مخالفان و دشمنان بسیار کوشید.

اقبال همواره به آینده مسلمانان امیدوار و بر این باور بود که در راه طلب باید کوشید و به بهانه اینکه در آن زمان راهنمایی و پیر راهبری نیست، نباید از پای نشست. به خاک هند نوای حیات بی اثر است که مرده زنده نگرده ز نغمه داوود^۱ به خواب رفته جوانان و مرده دل پیران نصیب سینه کس آه صبحگاهی نیست به این بهانه به دشت طلب ز پا منشین که در زمانه ما آشنای راهی نیست بیا که دامن اقبال را به دست آریم که او ز خرقة فروشان خانقاهی نیست^۲ علامه اقبال بر این باور بود که در راه طلب باید همچون موج در جنب و جوش بود نه چون ساحل بیکار و خموش.

ساحل افتاده گفت: "گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد، آه که من چیستم"

موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت: ”هستم اگر می روم، گرنروم نیستم“^۴
 عشق علامه اقبال به ایران و به ایرانی ستودنی است. تا آنجا که در هر مورد زبان
 به ستایش آنان می گشاید و با اینکه هرگز به ایران نیامده، نسبت به ایران و مظاهر
 ایرانی و شاعران و دانشمندان ایران همواره به چشم احترام و تقدس می نگرد:
 خوش بیا ای نکته سنج خاوری ای که می زبید تو را حرف دری
 محرم رازیم با ما راز گوی آنچه می دانی ز ایران بازگویی^۵
 اقبال به همه مظاهر ایرانی و از جمله شاعران ایران عشق می ورزد و خود را از نور
 معنویت آنان سرمست می داند و از جمله خود را پروانه سوخته شمع وجود پیر روم
 می داند و وجود خود را موجی می انگارد که در دریای شخصیت مولانا مسکن
 گزیده است:

باز بر خوانم ز فیض پیر روم	دفتر سر بسته اسرار علوم
پیر رومی خاک را اکسیر کرد	از غبارم جلوه ها تعمیر کرد
ذره از خاک بیابان رخت بست	تا شعاع آفتاب آرد به دست
موجم و در بحر او منزل کنم	تا دُر تابنده ای حاصل کنم
من که مستی ها ز صهبایش کنم	زندگانی از نفس هایش کنم ^۶

و حتی گاه به مطالب و موضوعهای مندرج در مثنوی شریف مولانا استناد می کند:

مرشد رومی چه خوش فرموده است	آنکه یم در قطره اش آسوده است
”مگسل از ختم رسل ایام خویش	تکیه کم کن برفن و برگام خویش“

اقبال تا بدان اندازه به مولوی عشق می ورزد و او را قبول دارد که می اندیشد
 ”راز معنی“ را تنها مرشد رومی می داند:
 راز معنی مرشد رومی گشود
 ”معنی آن باشد که بستاند تو را
 معنی آن نبود که کور و کر کند
 که یاد آور این بیت سنایی است؛
 علم کز تو ترا بنستاند
 جهل از آن علم به بود صد بار^۷
 اقبال، جلال الدین مولوی را پیر عجم و مثنوی را قرآن عجم می داند:
 شاعری کو همچو آن عالی جناب
 نیست پیغمبر ولی دارد کتاب^۸

و یا:

مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی
 او مولوی را مرشد اهل نظر و مرشد روشن ضمیر می شمارد، و امیر کاروان عشق و
 مستی نام می نهد:

پیر روم آن مرشد اهل نظر گفت مریخ است این عالم نگر^۲
 پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر^۱
 تا بالاخره خود را شاگرد و سوخته پیر روم می داند:

نکته ها از پیر روم آموختم خویش را در حرف او، و سوختم^۲
 و در ارادت و دلدادگی به مولانا تابدانجا پیش می رود که به دیگران هم توصیه می کند
 تا اشعار مولانا را نصب العین دل خویش گردانند:

ز اشعار جلال الدین رومی به دیوار حریم دل بیاویز^۳
 مرشد و مراد اقبال در کتاب مشهور **جاوید نامه** اش که موضوع آن سیر در
 آسمانها و مشاهده ارواح گذشتگان است، همه جا مولوی است، و حتی توصیه او در
 پایان کتاب در خطاب به فرزند نیکو خصالش دکتر جاوید (که خدایش حفظ کناد)
 چنین است:

پیر رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
 زانکه رومی مغز را داند ز پوست پای او محکم فتد در کوی دوست^۴

درباره عشق و علاقه اقبال به ایران زمین و ایران دوستی او همین بس که او حتی پایان
 نامه دکتر اش را در دانشگاه مونیخ آلمان درباره ایران نوشت و پژوهش و تعمق او در
 آن پایان نامه تحت عنوان "توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران" چندان دقیق بود که
 دانشگاه مونیخ به مناسبت همان پایان نامه به او درجه استادی فلسفه اعطا کرد.^۵

از دیگر اعتقادات این متفکر شرق که بسیاری ملتها و از جمله ایرانیان را به
 تحسین و داشته، موضوع تساوی حقوق ملتها و اقوام گوناگون جهان هستی است.
 او بر این باور است که همه مسلمانان کشورهای اسلامی باید با همبستگی خود در
 برابر مخالفان مقاومت کنند. اصل نژادی هر قوم نباید باعث تفرقه مسلمانان گردد و
 باید زیر لوای توحید و نبوت گرد آیند. شعار او که اکنون مقام ترانه ملی مسلمانان
 هند هم یافته به زبان اردو چنین است:

چین و عرب همارا، هندوستان همارا مسلم هین هم، وطن هے سارا جهان همارا^۶

اقبال خود را يك هندیِ مسلمانِ فارسی سُرأ می داند که به همه مسلمانان جهان با دیدی واحد می نگرد و خود را متعلق به همه اقوام و ملل جهان می شمارد:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است
اگر چه زاده هندی، فروغ چشم منست ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز^{۱۸}

از شگفتیهای کم سابقه تاریخ در مورد دکتر محمد اقبال، یکی هم این است که با اینکه هرگز به ایران نیامده بود زبان فارسی را بدان گونه عالمانه آموخت تا بتواند مجموعه اشعار فارسی خود را، آنهم بسیار متنوع و در قالبهای گوناگون شعر فارسی شامل قصیده و مثنوی، قطعه و غزل، رباعی و دوبیتی، با نامهای درخور توجه مانند اسرار خودی (۱۹۱۵)، رموز بیخودی (۱۹۱۶)، زبور عجم، گلشن راز جدید، پیام مشرق (۱۹۲۳)، جاوید نامه (۱۹۳۲)، پس چه باید کرد ای اقوام شرق (۱۹۳۴) بسراید، و درباره نحوه بیان آنها خود او چه نیکو گفته است که:

ز برون در گذشتم ز درون خانه گفتم سخنی نگفته را چه قلندرانه گفتم^{۱۹}
و همین فارسی سرایی او، و علاقه مندی اش به فرهنگ و مفاخر ایرانی، خود یکی دیگر از دلایل محبوبیت اقبال در میان ایرانیان است.

سروده های اقبال زبان دل مردم ایران زمین است. او نیز از تفرقه افکنی ملتها می نالد و معتقد است، ملتهای مسلمان باید همانند هم ببندیشند. مدعای شان یکی و دلهای شان يك رنگ باشد.

ملت از يك رنگی دلهاستی	روشن از يك جلوه این سیناستی
قوم را اندیشه ها باید یکی	در ضمیرش مدعا باید یکی
جذبه باید در سر شت او یکی	هم عیار خوب و زشت او یکی
گر نباشد سوز حق در ساز فکر	نیست ممکن این چنین انداز فکر
ما مسلمانییم و اولاد خلیل (ع)	از "ایکم" گیر اگر خواهی دلیل ^{۲۰}

اقبال در جای دیگر ملتها را بدین گونه به همبستگی و تألیف قلوب و يك نگاهی و يك دلی دعوت می کند که:

چیست ملت ای که گویی لا اله	با هزاران چشم بودن يك نگاه
اهل حق را حجت و دعوی یکی است	خیمه های ما جدا دلها یکی است
ذره ها از يك نگاهی آفتاب	يك نگه شو تا شود حق بی حجاب

يك نگاهى را به چشم كم مبین از تجلى هاى توحيد است اين
ملتى چون مى شود توحيد مست قوت و جبروت مى آيد به دست^{۲۲}
علاقه اقبال در پيامى با عنوان "به ياران طريق" در ارمغان حجاز به مسلمانان
جرئت و قوت قلب مى بخشد و چنان دلشان راقوى مى دارد تا جز پيش الله، جبين
خدمت به زمين نسايند.

مسلمانى كه داند رمز دين را نسايد پيش غير الله جبين را
اگر گردون به كام او نگردهد به كام خود بگرداند زمين را^{۲۳}
نيز به ياران طريقت نويد مى دهد كه از بيگانه خويان مباحيد و از جدائيهها و افتراق
بپرهيزيد. نماز عشق و مستى اذان ندارد:

دل بيگانه خو، زين خاكدان نيست شب و روزش ز دور آسمان نيست
تو خود وقت قيام خويش درياب نماز عشق و مستى را اذان نيست^{۲۴}
اقبال هشدار و هم اندرز مى دهد كه تنها با جان بياميزيد و با تن مپيونديد و با دل
و روح خود زندگى كنيد:

ز پيرى ياد دارم اين دو اندرز نبايد جز به جان خويشتن زيست
گريز از پيش آن مرد فرو دست كه جان خود گرو كرد و به تن زيست^{۲۵}
سخنم را درباره علامه اقبال بايىانى زيبا از حضرت آيت الله خامنه اى، رهبر معظم
انقلاب اسلامى، به پايان مى برم؛ آنجا كه معظم له در سخنرانى بسيار ممتعى درباره
اقبال در كنگره بين المللى علامه اقبال، در دانشگاه تهران، در مارس ۱۹۸۶ (اسفند
ماه ۱۳۶۵ ش) در دوره رياست جمهورى اسلامى، ايراد فرمودند كه:

مسأله اقبال فقط مسأله هند نيست، بلكه مسأله دنياى اسلامى و شرق است، در مثنوى پس
چه بايد كرد اى اقوام شرق نشان مى دهد كه نگاه نافذ اقبال چه گونه به تمام دنيايى كه در
زير ستم زندگى مى كند، متوجه است، و بر همه اطراف دنياى اسلامى توجه دارد... و
لذا اگر به اقبال يك مصلح اجتماعى هم بگويم، حقيقتاً همه شخصيت اقبال را بيان نكرده
ايم، و من كلمه اى و تعبيرى را كه ما بتوانيم اقبال را با آن تعريف كنيم، نمى يابم.^{۲۶}

به پايان آمد اين دفتر حكايت همچنان باقى
به صد دفتر نشايد گفت حسب الحال مشتاقى^{۲۷}

والسلام على من اتبع الهدى.



یادداشتها

- ۱- دیوان اشعار ملك الشعراء بهار، چاپخانه فردوسی، تهران، ۱۳۳۵ ش، جلد اول، ص ۹-۷۳۸.
- ۲- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، از انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳ ش، ص ۲۴۳.
- ۳- همان، ص ۲۵۷.
- ۴- همان، ص ۶-۲۳۵.
- ۵- همان، ص ۳۶۷.
- ۶- همان، ص ۸.
- ۷- همان، ص ۱۸۱.
- ۸- دیوان حکیم سنائی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا، تهران، بی تا، ص ۲۰۰.
- ۹- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۲۶۶.
- ۱۰- همان، ص ۳۲۶.
- ۱۱- همان، ص ۳۸۸.
- ۱۲- همان، ص ۴۰۱.
- ۱۳- همان، ص ۴۵۸.
- ۱۴- همان، ص ۳۸۷.
- ۱۵- همان، ص سی و سه.
- ۱۶- یعنی: چین و عرب از ماست، هندوستان از ماست، ما مسلمان هستیم، وطن ما همه جهان است.
- ۱۷- همان، ص ۲۵۵.
- ۱۸- همان، ص ۲۵۲.
- ۱۹- همان، ص ۱۱۶.
- ۲۰- اشاره به آیه شریفه: هو اجتبتکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل یعنی: او شما را برگزید و در دین بر شما هیچ سخنی قرار نداد. (نگاه دارید) دین پدرتان ابراهیم را، او از پیش شما را مسلمان نامید. (سوره حج، ۷۸)
- ۲۱- همان، ص ۶۳.
- ۲۲- همان، ص ۳۷۸.
- ۲۳- همان، ص ۴۸۴.
- ۲۴- همانجا.
- ۲۵- همان، ص ۴-۴۸۳.

چرا اقبال در میان ایرانیان محبوبیت درآد؟

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

۲۶- در شناخت اقبال، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری (تهران، اسفندماه ۱۳۶۴ش)، به کوشش غلام رضا ستوده، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵ش، ص ۱۴.

۲۷- دیوان سعدی شیرازی، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ش، ص ۵۸۹.

ارزشهای دینی و سیاسی در نظام فکری علامه اقبال

دکتر قاسم صافی

چکیده

در آسمان بی کران ادب فارسی، سخن آفرینان بسیار می درخشند. در این میان علامه محمد اقبال و آثار جاودانه اش را فروغی دیگر است؛ فروغی که بسان چشمه خورشید به ادبیات و فرهنگ کهنسال ایران و شبه قاره، حیات ابدی می بخشد. اقبال، شاعر و فیلسوف بزرگ مشرق زمین، یک نماد و سخنگوی درد ها، تمایلات و گرایشها و طرز فکر و امید ها در دنیای اسلام است. فلسفه او خودی یا خودآگاهی است که خود از آن به تعبیر استقلال نفس یا غنای درونی یاد کرده است. اقبال معتقد است انسان اجتماعی باید اسلامی باشد. لذا سرچشمه کلام اقبال، فیض معنوی و دینی دارد و از دیدگاه او، سرچشمه ارزشهای سیاسی، دین است و ارزشهای سیاسی با ارزشهای مذهبی، پیوندی ناگسستگی دارند. مقاله زیر این موضوع را بررسی می کند.

واژه های کلیدی: اخلاق، دین و سیاست، اقدار اسلامی، وحدت اسلامی.

اقبال حقیقت مذهبی را بزرگترین حقیقت جهان می شناسد و تاکید می کند که اساس اعمال روی افکار و اندیشه است و نیت و فکر از مترادفات اندیشه انسان می باشد. در حیات انسانی سرعت فکر، عمل را درخشان می کند. در ظواهر این دنیا، آثار کیفیات باطنی به عنوان یک امکان مثبت و ناقابل تردید، همیشه موجود است. اقدار (اصول، نظریه یا هر چیزی که نسبتی با عقیده یا بانظام روحانی فکر داشته باشد) پس از منور شدن در زندگی عملی وقتی تحقق پیدا می کند که اول رابطه فکر و عمل

زمینه ای برای سربلندی و اعتبار آن مهیا ساخته باشد. با ارتباط این اعتماد معتبر، زندگی تابنده می شود و حیات خود را به جوهر اثبات می رساند. چنانچه ما وقتی نسبت به چیزی ابراز احساسات می کنیم و احساس و عمل خود را با آن وابسته می کنیم اقدار را از عوامل اساسی در زندگی خود می شماریم. این به خاطر این است که در هر مرحله زندگی، ما باید عملی انجام بدهیم و بدانیم که پشت سر هر عملی بالاخره يك قدری وجود دارد و قدر نام چیزی است که ما به وسیله احساسات یا علاقمندی به آن وابستگی داریم.

مطابق انسیکلوپدیا بریتانیکا (ج ۲۲، ص ۹۶۳)، قدر، خوبی يك چیز است که نوعی از علاقمندی یا زیبایی در آن شامل است. در این تحسین و زیبایی، احساسات ما نیز شاملند و بالاخره تحت این احساسات و تمایلات، خواهشها و انگیزه ها به وجود می آید.

همچنین در کتاب اخلاق و فلسفه اخلاق (ص ۲)، مولانا محمد حفیظ الرحمان می نویسد: نظام اقدار، زندگی انسان را يك صورت پیوسته می دهد و می شود آن را به نظام اخلاق تعبیر کرد. ارسطو گفته است که: در علمی که بر کردار انسانی با این عنوان بحث شود که فلان عمل خیر و ثواب است و فلان عمل شر و خطا است، آن را علم اخلاق می گویند.

با این تعریف بی جا نیست که بگوییم که "نظام اقدار در واقع نام دیگر نظام اخلاق است" و اهمیت اخلاقیات در زندگی بشر تسلیم شده است. به خاطر همین، "اقدار" نیز در زندگی بشر از مقام اساسی برخوردار است. هر نظام فکری مشتمل بر اصول و ضوابط متنوع می باشد. همین اخلاقیات، "اقدار" این نظام فکری است. مثلاً در نظام اسلامی، تصور خیر و شر يك قدر اساسی است. در منازعه حق و باطل، اسلام همیشه به سوی حق راهنمایی می کند و این یکی از اقدار اسلامی اساسی است. دانای راز به این مطلب اشاره می کند:

ستیزه کار رها ہے ازل سے تا امروز چراغ مصطفوی سے شرار بولہبی^۱

اقداری که در نظام فکر اقبال استوار شده است، اساساً از اندیشه های اسلامی گرفته شده است. به این نحو قول دکتر خلیفه عبدالحکیم پس از انعکاس در آئینه صداقت، درخشان می شود که "اقبال شاعر قرآن و قرآن شاعران است". تشکیل جامعه اسلامی مرهون قرآن عظیم است. اگر ما مطابقت اقدار اسلامی و اندیشه اقبال

را در پرتو این کتاب عظیم هدایت تحلیل و بررسی کنیم، این مطلب روشن می شود که اندیشه اقبال در دامن کلام الهی به کمال اوج رسیده است.

قلب مومن را کتابش قوت است حکمتش حبل الوریذ ملت است^۲
اقدار اسلامی را در رابطه با قرآن کریم به این نحو می توان تبیین کرد: ”ما زمین و آسمان و اشیاء روحانی مابین آن را بدون مصلحت نیافریده ایم. (حجرات، آیه ۸۵)
اقبال می گوید:

نہیں ہے چیز نکمی کوئی زمانے میں کوئی برا نہیں قدرت کے کارخانے میں^۳
یعنی هیچ چیزی در هستی بی ارزش نیست و در کارخانه قدرت هیچ بدی وجود ندارد.
قرآن کریم می گوید: ما انسان را در قالب بسیار زیبا آفریده ایم (سوره التین، آیه ۴).
اقبال افراد ملت اسلامیہ را در این مقام بزرگ به این نحو متوجه می کند:

خدائے لم یزل کا دست قدرت تو، زبان تو ہے
یقین پیدا کراے غافل کہ مغلوب گماں تو ہے^۴
یعنی دست قدرت و زبان خدای لم یزل تو هستی ؛ ای غافل، تو که مغلوب گمان هستی، یقین پیدا کن. اقبال جای دیگر می گوید:

عروج آدم خاکی سے انجم سہمے جاتے ہیں
کہ یہ ٹوٹا ہوا تارا مہ کامل نہ بن جائے!^۵
یعنی انجم از عروج آدم خاکی می ترسند، مبادا این ستاره شکسته تبدیل به ماه کامل شود. قرآن می گوید: ”شما طناب اللہ را محکم بگیرید و بین خود تان تفرقه ایجاد نکنید.“

بیشتر کلام اقبال مبنی بر پیغام جهانی برای وحدت عالم و جهان اسلام است و پیامی از شرف و آزادگی که در گوش انسانیت، طنین انداز می کند:

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لیے
نیل کے ساحل سے لے کر تا بہ خاک کاشغر!^۶
او تاکید می کند برای حفظ حرم باید مسلمانان متحد شوند، از ساحل نیل گرفته تا به خاک کاشغر. امت اسلامی، یک وحدت سیاسی و قانونی و اجتماعی است و قابل تجزیہ نمی باشد. در شعر دیگر می گوید:

بتان رنگ و خوں کو توڑ کر ملت میں گم ہو جا
نہ تورانی رہے باقی، نہ ایرانی، نہ افغانی^۷

یعنی تو با شکستن بتهای رنگ و خون در ملت گم شو، نه تورانی باقی بماند و نه ایرانی و افغانی .

”برای هر فردی يك قبله ای است“ (سوره البقره، آیه ۱۴۸). مفکر ملت در درست کردن قبله ملت می گوید:

وه ايك سجده جسے تو گران سمجھتا ہے ہزار سجده سے دیتا ہے آدمی کو نجات! یعنی آن يك سجده کہ تو آن را برای خود گران و سنگین می پنداری ، از ہزار سجده تو را بی نیاز می کند . ”حمد و ثنا او راست کہ رب همه هستی است“ (سوره فاتحه، آیه ۱).

اقبال وجدان توحیدی خود را بدین ترتیب، جامه لفظ می پوشاند :

فرد از توحید لاهوتی شود ملت از توحید جبروتی شود!...
هر دو از توحید می گیرد کمال زندگی این را جلال آن را جمال!
تمام سخنان علامه اقبال تفسیر همین اجمال است. به این شعر نیز دقت شود:
طارق چو بر کنارہ اندلس سفینہ سوخت گفتند کار تو بہ نگاہ خرد خطاست
دوریم از سواد وطن باز چون رسیم؟ ترک سبب ز روی شریعت کجا رواست
خندید و دست خویش بہ شمشیر برد و گفت هر ملک ملک ماست کہ ملک خدای ماست!
مقصود از ارائه این مطالب مختصر ، تبیین اثر وانعکاس قرآن مجید بر اندیشه و فلسفه اقبال است و اینکه جهت نظام اقدار اقبال از اندیشه و انوار قرآن مجید حیات می گیرد . اکنون پس از بیان این نکته اساسی، نگاهی بہ نظام اقدار اقبال می اندازیم .
علامه اقبال قدر را نسبت بہ زندگی بشر می داند و می شناسد و در بنای آن نیز همین حقیقت پوشیده است کہ موضوع کتاب عظیم و بی نظیر نیز ، انسان وزیست انسانی است . چنانچه اساس نظام اقدار علامه نیز بر آن استوار است . همه تلاشهای انسان بہ منظور بہ دست آوردن يك زندگی زیبا و بانشاط است . لذا هنر انسان در این است کہ وظیفه خود را در بہ دست آوردن اهداف اساسی بداند . هنر باید تابع زندگی باشد، نہ جدای از زندگی . از این جهت قدر همه چیز بر معیارهای ربط آن با زندگی انسانها بررسی می شود .

نزد علامه اقبال اقدار انسانی فقط راه وحدانیت خدا را اختیار می کند کہ آن اساس دین است . بہ این علت اساس فلسفه اقبال با مذهب ارتباط دارد و بہ همین سبب

او حقیقت مذهبی را بزرگترین اقدار جهان قرار می دهد. نظریه اقبال این است که مذهب، نظام اقدار کامل را اعطا می کند. اسلام از هر نظام، نظام بهتر را ارائه می کند. لذا این امر نیز مبتنی بر حقیقت و بدون تردید است که غیر از اقدار اسلامی همه اقدار ساخته انسان است و از احتمال غلط و اشتباه پاك و دور نیست. فقط نظام الله است که احتمال خطا در آن وجود ندارد و انسان بارها آن را در موفقیت‌های خود امتحان و تجربه کرده است. سرچشمه اقدار اسلامی، کتاب خداوند متعال است. اقبال نسبت به مذهب نگاه وسیعی دارد و تمام لطف و کرم قرآن را در گرو پیروی پیامبر بزرگ اسلام می شناسد.

اقبال زندگی واقعی را دور از تعصبات، تبعیض نژادی و بدون فضیلت رنگ و نسل می داند و معتقد است که زندگی فقط در پرتو ارزشهای دینی تشکیل می شود و همین شعار اقبال است: نزد او مذهب نیرویی است که انسان را آزادی می بخشد، از اسارت‌رهایی می دهد، او را شخصیت می دهد و نمی گذارد انسان بی اعتبار شود. لذا می گوید:

قوم مذهب سے ہے، مذهب جو نہیں تم بھی نہیں

جذبِ باهم جو نہیں، محفل انجم بھی نہیں^{۱۱}

یعنی ملت با مذهب است و اگر مذهب نباشد شما نیز نخواهید بود. اگر جذبِ باهم از بین برود، محفل انجم نیز منتشر خواهد شد.

در فلسفه اقدار علامه اقبال، بزرگترین قدر، ایمان و اعتقاد بر توحید خداوند متعال است.

یہ نغمہ فصلِ گل و لاله کا نہیں پابند بہار ہو کہ خزاں، لا الہ الا اللہ^{۱۲}

یعنی نغمه من وابسته با فصل گل و لاله نیست. بهار باشد یا فصل پائیز، شعارم لا اله الا الله است.

اقبال سرچشمه و منبع اقدار اخلاقی را "ارزشهای اخلاقی" اسلام قرار می دهد. نیکی، محبت، راست گویی و دیگر اقدار جاوید از ثمرات دین است که به ما اعطا شده است. اقبال می گوید: اسلام به هر گوشه و شعبه زندگی، نظریه حقیقت فراهم می کند. اخلاق، کردار انسان را می سازد و دستور خداوندی به صورت قرآن کریم برای هدایت ما وجود دارد.

آن کتاب زندہ قرآن حکیم حکمت او لا یزال است و قدیم ...

ارزشهای دینی و سیاسی در نظام فکری علامه اقبال

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۱۴ م

نوع انسان را پیام آخرین حامل او رحمة للعالمین...
گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن^۳
تصور ملت در اسلام، مظهر وحدت مسلمانان است. این وحدت يك جامعه را
تشکیل می دهد و جامعه اسلامی را صورت واقعی می دهد. نزد اسلام همه مسلمانان،
عضو اصلی جامعه اسلامی اند. به این لحاظ تبعیت اسلامی برای ما منبع میراث جامعه
اسلامی است.

اپنی ملت پر قیاس اقوام مغرب سے نہ کر
خاص ہے ترکیب میں قوم رسولِ ہاشمی
ان کی جمعیت کا ہے ملک و نسب پر انحصار
قوتِ مذہب سے مستحکم ہے جمعیت تری^۴

یعنی تو ملت‌های غربی را بر ملت خود قیاس مکن. ملت رسول هاشمی ترکیب خاص دارد:
تکیه آنان از جهت جمعیت روی کشور و نسب است، جمعیت تو مستحکم با قدرت
مذهبی توست.

علامه اقبال در اسرار خودی و رموز بی خودی، روابط فرد با جامعه را به اعتبار
ارزشهای جامعه، تعیین می کند و آوازه او در این زمینه در کلام وی شنیده می شود.

فرد قائم ربط ملت سے ہے، تنها کچھ نہیں
موج ہے دریا میں، اور بیرونِ دریا کچھ نہیں^۵

یعنی استقامت قیام فرد با ملت است و به تنهایی چیزی نیست، موج در دریا است، بیرون دریا
چیزی نیست.

اقبال سخنان خود را با اندیشه‌هایی آراسته و تزیین کرده که ارزشها را در جامعه
اسلامی شکل و صورت می دهد. از جمله برادری، مساوات، عدالت، صداقت،
شجاعت، امانت و جزآن.

سبق پڑھ پھر صداقت کا، عدالت کا، شجاعت کا
لیا جائے گا تجھ سے کام دنیا کی امامت کا^۶

یعنی صداقت، عدالت و شجاعت را بیاموز که فردا از تو کار بزرگ امامت جهان گرفته
خواهد شد.

اندیشه جامعه مثالی اقبال دارای مفاهیم بسیار وسیع است. سیاست جزء لاینفک

اندیشهٔ اوست. او می خواهد افق سیاسی ملتها را از هر گونه تعصبات از جمله زبان، رنگ، نسل، علاقه و جز آن پاك نگهدارد و ملت را به يك نماي زيبا آراسته کند.

بتان رنگ و خوں کو توڑ کر، ملت میں گم ہو جا

نه تورانی رهے باقی، نه ایرانی، نه افغانی^{۱۷}

یعنی باشکستن بتان رنگ و بو در ملت فناشو تا امتیاز تورانی و ایرانی و افغانی باقی نماند.

منفعت ایک ہے اس قوم کی نقصان بھی ایک

ایک ہی سب کا نبی، دین بھی ایمان بھی ایک^{۱۸}

یعنی این ملت در منفعت و خسارت شریکند، و نبی همه و دین و ایمان همه یکی است.

حرم پاك بھی، اللہ بھی، قرآن بھی ایک

کچھ بڑی بات تھی ہوتے جو مسلمان بھی ایک^{۱۹}

یعنی چون همه معتقد به يك حرم پاك و يك اللہ و يك قرآن اند، چه می شداگر مسلمانان نیز چون يك جسد واحد نسجم می شدند.

فرقہ بندی ہے کمہیں اور کمہیں ذاتیں ہیں!

کیا زمانے میں پنپنے کی بھی باتیں ہیں؟^{۲۰}

یعنی جایی فرقہ گرایی و جایی تعصبات نسلی است، آیا راه و روش پیشرفت در جهان همین است؟

بهر حال سرچشمهٔ ارزشهای سیاسی که علامه اقبال ارائه کرده، دین است. او دیانت و استقامت و قدرت را از سوی خداوند يك امانت تلقی می کند که از عوامل بزرگ ارزشهای نظام سیاسی است. همین عوامل ارزشمند کلید پیروزی گفته می شوند به شرط آنکه وابسته به اسلام باشند! به همین سبب ارزشهای سیاسی حکیم الامت با ارزشهای مذهبی در ارتباطند و آنها را از ارزشهای مذهبی نمی توان جدا کرد.

بازو ترا توحید کی قوت سے قوی ہے اسلام ترا دیس ہے تو مصطفوی ہے^{۲۱}

یعنی بازوی تو با نیروی توحید قوی است و اسلام وطن تو است و تو مصطفوی هستی.

جلالِ پادشاهی هو کہ جمهوری تماشا هو

جدا هو دین سیاست سے، تو رہ جاتی ہے چنگیزی^{۲۲}

یعنی جلالِ پادشاهی باشد یا تماشای جمهوری، اگر سیاست از دین جدا شود، چنگیزی باقی می ماند.



یادداشتها

- ۱- اقبال، کلیات اقبال (اردو) اشاعت هشتم، شیخ غلام علی، لاهور، ۱۹۸۹ م، ص ۲۲۳.
- ۲- اقبال، کلیات اقبال (فارسی)، شیخ غلام علی، لاهور، ۱۹۷۳ م، ص ۱۰۱.
- ۳- همو، کلیات (اردو)، ص ۳۱
- ۴- همو، همان، ص ۲۶۹.
- ۵- همو، همان، ص ۳۰۲.
- ۶- همو، همان، ص ۲۶۵.
- ۷- همو، همان، ص ۲۷۰.
- ۸- همو، همان، ص ۴۹۹.
- ۹- همو، کلیات (فارسی)، ص ۷۸۰.
- ۱۰- همو، همان، ص ۲۹۹.
- ۱۱- همو، کلیات (فارسی) ص ۲۰۱.
- ۱۲- همو، کلیات (اردو)، ص ۴۷۸.
- ۱۳- همو، کلیات (فارسی)، ص ۳-۱۲۱.
- ۱۴- همو، کلیات (اردو)، ص ۲۷۸.
- ۱۵- همو، همان، ص ۱۹۰.
- ۱۶- همو، همان، ص ۲۷۰.
- ۱۷- همو، همان.
- ۱۸- همو، همان، ص ۲۰۲.
- ۱۹- همو، همان.
- ۲۰- همو، همان.
- ۲۱- همو، همان، ص ۱۶۰.
- ۲۲- همو، همان، ص ۳۳۲.



نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی در داغستان

دکتر نوری مهد زاده

چکیده

داغستان از ایالت‌های مهم مسلمان نشین روسیه فعلی به شمار می‌آید و در طول تاریخ مهد فرهنگ ایرانی-اسلامی و به ویژه زبان و ادب فارسی بوده است. بعد از قرن‌ها حتی امروز نیز ردپای آن در فرهنگ مردمی و زبان عامه آنجا کاملاً مشهود است. مقاله حاضر حاوی تاریخچه روابط فرهنگی ایران و داغستان و مخصوصاً سیر زبان و ادبیات فارسی در آنسامان، از زمان پیش از ظهور دین مبین اسلام، تا به امروز می‌باشد و ضمن آن چند تن از شاعران و نویسندگان مهم داغستانی نیز معرفی می‌شود.

واژه های کلیدی: داغستان، تأثیر فرهنگ ایرانی، سیر زبان و ادب فارسی، فارسی نویسان داغستانی.

روابط داغستان با ایران زمین را می‌توان از زمان دولت ماد مشاهده کرد، زیرا در آن زمان داغستان جزئی از آلبانیای قفقاز به شمار می‌آمد، و به قول دیاکونوف، تاریخ شناس معروف روسی، ما باید روابط آلبانیای قفقاز با دولت ماد را روابط بسیار نزدیکی تصور کنیم.^۱ از این زمان می‌توان در باره روابط فرهنگی و معاملات زبانی بین مردمان داغستان و ایران صحبت کرد. و یکی از دلایل آن اینست که بین مادها و اقوام سواحل شمالی دریای خزر در هزاره اول قبل از میلاد روابط تجاری برقرار بوده است.^۲ و ما می‌دانیم که روابط تجاری معمولاً همراه با روابط فرهنگی می‌باشد.

با این همه تاریخ زبان و ادبیات فارسی در داغستان از دوران دولت ساسانی شروع می‌شود. پیوستن آلبانیای قفقاز به ایران در زمان حکومت شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ ق م) صورت گرفت.^۳ ولی اولین اطلاعاتی که بر روابط اقوام داغستان با ایران

زمان دولت ساسانی دلالت می کند، اطلاعات راجع به شرکت داغستانی ها در لشکر کشی های شاهان سلسله ساسانی و به ویژه شاپور دوم می باشد.^{۲۲} برای نفوذ بیشتر در منطقه داغستان ایرانیان شروع به تبلیغ و گسترش دین زرتشتی خود کردند^{۲۳} و به نظر می رسد که این مسأله آغاز پیدایش کتب و هر نوع دیگری از آثار ادبی مذهب ساسانی ها و گسترش زبان پهلوی می باشد که این دو امر لازمه تبلیغ دین هستند.

ایرانیان در داغستان استحکاماتی را ساختند^{۲۴} و یکی از آنها شهر دربند می باشد. ساخت این شهر را می توان به دوران حکومت شاپور مرتبط ساخت ولی حتی اگر ساختن دیوار معروف دربند را شاپور آغاز نکرد، دست کم ساخت آن نتیجه کوشش های وی می باشد.^{۲۵} بیشترین نفوذ ایرانیان در این شهر بود که خود نام آن گواه بر این امر است. بعد از ساخت این دیوار مهاجرت مردم ایران به این شهر شروع شد.^{۲۶} طبق اطلاعات اثر معروف **دربند نامه**، از مناطق داخل ایران به دربند سه هزار خانوار منتقل شده بودند.^{۲۷} و بر اساس اثر مکتوب **آختی نامه**، انوشیروان ۶۰ خانوار از مردم فارس و ۳۰۰ نفر سپاهی به قلعه ای در نزدیکی روستای آختی منتقل ساخت.^{۲۸}

تمامی این موارد گواه بر پیدایش و گسترش زبان و ادبیات ایران در داغستان می باشند که نمونه بارز آن کتیبه هایی به زبان پهلوی هستند که در شهر دربند به جای مانده اند. قبلاً ۲۵ کتیبه کوچک به خط پهلوی متصل در باروی شهر دربند معروف بوده اند،^{۲۹} ولی بر اساس کشف و بررسی های اخیر که در این شهر صورت گرفته است باستان شناسان شش کتیبه جدید به فارسی میانه را در آنجا کشف کرده اند.^{۳۰} تمام این سی و یک کتیبه شامل نامهای خاص سنگتراشان یا کسانی می باشد که در کشیدن دیوار سهمی داشته اند و یا اینکه نام و عنوان آمارگر را در بردارند.

زبان و ادبیات فارسی در داغستان بعد از ظهور اسلام

بعد از سقوط دولت ساسانی و حمله اعراب و بخصوص بعد از آمدن آنان به داغستان، اولین گردان های سپاه اعراب در سال ۲۲ هـ ق به دربند آمده بودند.^{۳۱} در این زمان روابط ایران و داغستان کاهش یافت.

بعد از گسترش دین مبین اسلام در داغستان زبان عربی جایگاه اول را احراز نمود، و زبان اصلی تمام مناسبات تجاری، سیاسی، فرهنگی و ادبی شد. ولی در اواخر

قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم میلادی و بخصوص بعد از قرن شانزدهم میلادی، زبان فارسی دری در زندگی روزمره و فرهنگ و ادبیات و حتی مکاتبات سیاسی و تجاری جایگاه خاصی را به خود اختصاص داد.

کتابهای فارسی استقبال زیادی را در داغستان داشتند، و به دلیل آن، شرح و یادآوری هایی در باره کتابخانه های شخصی،^{۳۳} مجموعه های کتب مساجد،^{۳۴} و نسخه های خطی انستیتوی تاریخ، باستان شناسی و نژادشناسی مرکز علوم داغستان وابسته به فرهنگستان علوم فدراسیون روسیه^{۳۵} می باشند. بندرت کتابخانه ای پیدا می شد که در مجموعه کتاب های آن دیوانهای شعر زیبای حافظ، سعدی، نظامی، فردوسی، جامی، فضولی، و مولوی وغیره نباشد. درباره عشق و علاقه زیاد مردم داغستان به شعر فارسی، داستان معروف نظامی گنجوی و فرمانروای دربند دلیل واضحی بر این مورد می باشد. فرمانروای دربند بعد از خواندن **مخزن الاسرار** نظامی با وجودی که شعر به او اتحاف نشده بود، مع ذلك با اهدای کنیزی قیچاقی به نام آفاق به وی، از کارش تحسین کرد و نظامی چنان مفتون زیبایی آفاق گردید که در سال ۵۶۹ هـ ق وی را به عقد نکاح خویش درآورد.^{۳۶} او منظومه **حسرو و شیرین** را در دوران عشق همین زن سرود.^{۳۷}

همین طور که در بالا اشاره شد، زبان فارسی زبان مکاتبات و آموزش گردید. بیانگر این مطلب، مکاتبات شخصی و اداری یکی از حکام بزرگ داغستان امه خان آواری (۱۸۰۱-۱۷۴۴م) می باشد، که ۱۶۰ نامه به این خان که به زبان فارسی نگارش شده، به ما رسیده است.^{۳۸} و همین طور فرمان شاه طهماسب اول (۱۵۷۶-۱۵۲۴م) درباره معاف شدن چند منطقه جنوب داغستان از پرداخت برخی مالیاتها به منظور جذب صوفیان آن دیار می باشد.^{۳۹} زبان فارسی را در مدارس سنتی و دینی داغستان نیز تدریس می کردند.^{۴۰}

زبان فارسی چندان گسترش وسیعی پیدا کرد که مردم داغستان نیاز به فرهنگ های از فارسی به زبان های خود را احساس می کردند. اولین فرهنگی که در آن لغات فارسی با ترجمه به یکی از زبانهای داغستان ارائه شده است، فرهنگی به نام **فصل فی جمع التصاریف للفظ الواحد است**^{۴۱} و مؤلف این فرهنگ محمد شفیع، دبیر قاضی آواری، عالم و فرهنگ نویس و ادیب و مترجم نامدار داغستان (۱۸۱۷-۱۷۴۲م) می باشد. این فرهنگ در واقع فرهنگ ترکی با ترجمه به زبانهای فارسی، عربی و آواری

است. همین طور در سال ۱۹۶۱ ه. ق. وی فرهنگ عربی - فارسی - ترکی - آواری را تألیف نمود.^{۳۳} **تبیان اللسان لتعلیم الصبیان و جامع اللغتين لتعلیم الاخوان** که فرهنگهای فارسی - ترکی - عربی هستند و همچنین **مجموع اللغات** فرهنگ فارسی - ترکی، از آثار دیگر وی به شمار می آیند.^{۳۴} دبیر قاضی الآواری در تألیف فرهنگهای خود از منابع همچون **تفاسیر فی لغة الفرس** تألیف قطران ابو منصور ارموی، **صحاح فرس** تألیف هندو شاه نخچوانی، و **مجمع الفرس** تألیف محمد سروری کاشانی و غیره استفاده کرده بود. محمد شفیع آواری نیز **کليلة و دمنه** از عربی و اشعار فارسی را به آواری ترجمه کرد^{۳۵}، و گزیده اشعار **گلستان** سعدی را با معانی و شرح به عربی و فارسی برای دانش آموزان تألیف نمود.^{۳۶}

تمامی این موارد بیانگر استقبال مردم داغستان از زبان و ادبیات فارسی می باشد. و به تدریج تأثیر فرهنگ، ادبیات و زبان فارسی چندان افزایش یافت که خود داغستانیها شروع به تألیف و نوشتن آثاری به زبان شیرین فارسی نمودند. به نظر اینجانب شعرا، نویسندگان و علمای این سامان را که برای بیان تفکر و عقیده خود زبان فارسی را انتخاب کرده بودند، می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

۱- فرهیختگان داغستان که متأسفانه آثار آنها به دلایل مختلف تاریخی از بین رفته و فقط در کتب و تذکره ها اشاره ای به آنها شده است. از جمله آنها، میرزا علی الآحتی (۱۸۵۸-۱۷۷۱ م) می باشد که شعر فارسی می سرود.^{۳۷} سید میر تقی کاشانی، شاعر ایرانی و مؤلف **دیوان عندلیب**^{۳۸} و میرزا بیگ الشعاعی که با زبان فارسی آشنایی کامل داشت و آثار و اشعار زیاد خود را به این زبان نوشته بود.^{۳۹}

۲- مؤلفینی که هیچ اطلاعی از زندگی آنها در دست نیست ولی در نسخه های مجموعه های منتخب اشعار فارسی، عربی و ترکی و نیز در تذکره های مختلف که در مراکز پژوهشی و غیره نگهداری می گردد، ابیات و اشعاری از آنان به فارسی موجود است.

به عنوان نمونه غزل شاعر گمنام داغستانی - **در بندلی در لر** - می باشد که در انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگهداری می شود.^{۴۰} این شعر بر مهارت این شاعر ناشناخته دلالت می کند. شاعری که با سبک و بیان خوش خود غزل اول را که آن را "خاموش دل افروزه" نامیده با این بیت شروع می کند:

منم آن عاشق رسوا که نهان می نگرم

جسم بی جانم بر روح و روان می نگرم

او در این غزل از احساسات عاشقانه خود و از شوق دیدار معشوق خود حرف می زند و با این بیت غزلش را به پایان می رساند:

گاه مجنون صفت دشت بیابان گمردم
گاه خاموش به گنج سلیمان می نگرم

۳- مهاجران ایرانی که به خاطر اوضاع سخت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران آن زمان به این منطقه دارای مردمان آزادی خواه پناه بردند. از سال ۱۸۹۱ م تا سال ۱۹۰۵ م، در قفقاز بین ۱۵ تا ۶۲ هزار اسامی از مهاجران ایران ثبت شده است.^{۳۱} از جمله این بزرگان عبد الرحیم طالبوف بوده که در اواخر دهه شصت قرن نوزدهم میلادی به داغستان مهاجرت نمود.^{۳۲}

۴- شعراء، نویسندگان، علما و روشنفکران داغستان که شرح حال و همچنین آثاری از آنها به زبان فارسی به جای مانده است.^{۳۳} از جمله آنان می توان به قمری دربندی و القدری اشاره نمود، که ذکر مختصری از احوال و آثار آنها در اینجا ضروری به نظر می رسد.

میرزا محمدتقی قمری گلزار دربندی (۱۳۰۹ - ۱۲۳۵ هـ ق)

قمری در شهر دربند متولد گردید. علوم دینی و همچنین زبانهای فارسی و عربی را در زادگاهش فراگرفت و در آنها تسلط کامل یافت. او آشنایی کمی با زبان روسی هم داشت.^{۳۴} وی جوانی خود را در عیش و خوش گذرانی و غفلت بسر برد، چنانچه خودش می گوید: "عمر خود را صرف وصف خط و خال ابروی هلال زیبا رویان نمود که يك دفعه عقل ممتاز به خطاب درآمد".^{۳۵} وی از بزرگترین تجار دربند بود.^{۳۶} از سی سالگی به روضه خوانی و شعر سرایی پرداخت و کتاب **کنز المصائب** را به نظم در آورد که بارها و بارها در تبریز چاپ شد.^{۳۷} قمری غیر از **کنز المصائب** اشعار دیگری هم داشت. در سن پنجاه سالگی آن اشعار را به **کنز المصائب** افزود و این اثر را **دیوان کامل قمری** نامید^{۳۸} که در بردارنده اشعار ترکی و فارسی او هست و با تصحیح آقا بن عابد در باکو به سال ۱۲۸۵ هـ ق و در تهران به سال ۱۳۷۲ ش به چاپ رسیده است.^{۳۹} اثر سوم و ناشناخته قمری دربندی **دیوان کنز المعارف** هست که بعد از وفات شاعر به دست فرزند او تحریر و تکمیل شده است و نسخه خطی آن در انستیتوی نسخ خطی باکو نگهداری می شود.^{۴۰} این اثر قمری شامل ۱۸۸ صفحه شعر فارسی می

باشد. شعر قمری بیشتر در بردارنده مدح و مرثیه اهل بیت (ع) و بخصوص امام حسین (ع) و یارانش می باشد، ولی شعرهای عارفانه و ساقی نامه ها نیز در شعرش به چشم می خورد. قالب شعرهای وی بیشتر قصیده و غزل می باشد، ولی در شعر فارسی وی رباعیات هم وجود دارد. در شعر مرثیه خود در عزای امام حسین (ع) و یاران و اهل بیتش از **روضه الشهداء کاشفی** به عنوان سند تاریخی و از **حدیقه السعدای فضولی** (چنان که خودش از مکتب فضولی پیروی می کرد) بهره جسته است.^{۴۱} شعر خواجه کرمانی،^{۴۲} منوچهری و محتشم کاشانی بر شعر فارسی قمری تأثیر گذاشت. شعر قمری از زیبایی خاص برخوردار است. شعر وی به جز از مرثیه و مدح، عارفانه می باشد. او چنان در عشق خدا مغروق است که می گوید:

احسن الله باز طبعم پر زد از پرواز عشق
بال زرین بر گشاد از همت آغاز عشق
عندلیب طبع پیرم باز با نظم جوان
گلشن آرا شد به شور و ششدر و شهنواز عشق^{۴۳}

او در اشعار خود سعی می کند تا تفسیر عارفانه بعضی از سوره ها و آیات قرانی را دهد. چنانکه در اوّل دیوان خود شرح شاعرانه سوره فاتحه را می آورد:

زینت سر لوح قران است بسم الله عشق
آیه الرحمن عرفان است ضوء ماه عشق
الرحیم است ابتدای نهج منهاج الهدی
زیور الحمد لله تاج فرق شاه عشق^{۴۴}

شعرهایی در وصف بهار و طبیعت که نشانگر زیباشناسی فوق العاده شاعر می

باشد در میان اشعار قمری زیاد به چشم می خورند:

نسیم صبحدم بر دمید از اوج بر فطرا
صفا انگیز و بهجت خیز عطر آمیز روح افزا
وزان بوی بهار آمد زمان حمد یار آمد
نگار گل عذار آمد ز بطن توده غیرا^{۴۵}

اشعار قمری مملو از کنایات، استعارات، تشبیهات کثیر و خوش طبع می باشد و از این رو وی خود را شاعر ماهر می داند و هر چند که به شعرای دیگر احترام می

گذارد ولی می گوید:

عقل می گوید قدم نه بر گلستان لاتخف
نیستند این شاعران پر هنر کامل عیار^{۳۶}

و سپس با آوردن اسامی شاعران بزرگ چون فردوسی، سعدی، عنصری، نوایی، نظامی، حافظ و غیره در کار آنان عیب می گیرد.

میرزا محمد تقی قمری گلزار دربندی تنها شاعر ماهر داغستانی می باشد که هم اشعار زیاد از وی به زبان فارسی و هم اطلاعاتی هر چند محدود از زندگی وی به جای مانده است.

میرزا حسن فرزند عبدالله القداری (۱۹۱۰-۱۸۳۴ م)

در روستای القدار به دنیا آمد. او از نوادگان شیخ شامیل بود. وی زبانهای ترکی، فارسی، عربی و روسی در سطح عالی می دانست. با اکثر روشنفکران داغستانی، آذربایجانی و ایرانی مقیم داغستان دوست بود و با آنها مکاتبه داشت. در ۱۸۷۷ م به سبب شرکت در شورش علیه نظام تزاری روسیه دستگیر، زندانی و سپس تبعید شد. او آثار زیادی داشت از جمله دیوان الممنون و آثار داغستان. بعضی از شعرهای فارسی وی به جای مانده است که آنها دارای کنایات و استعاره های زیبا می باشد.^{۳۷} به عنوان مثال بیت اول قصیده وی:

آواز دلفریبی از عندلیب بستان
آمد به گوشم امروز با نغمهای الوان^{۳۸}

با در نظر داشتن تمام موارد مذکوره مشخص می شود که ادبیات فارسی در داغستان ریشه های عمیق تاریخی دارد، اما متأسفانه امر ناشناخته می باشد. مسأله بررسی ادبیات فارسی در داغستان فعلاً در سطح ابتدایی است. تحقیقات زیادی را در این زمینه باید انجام داد که نیاز به وقت و جستجوی منابع جدید دارد.



یادداشتها

- ۱- دیا کونوف، تاریخ ماد، موسکو، لیننگراد، ۱۹۵۶ م، ص ۹۲. (به زبان روسی).
- ۲- بار تولد، "اطلاعات اعراب درباره روسها"، مجموعه آثار، مسکو، ج ۲، بخش ۱، ص ۸۱۳، (به زبان روسی).
- ۳- لوکونین، فرهنگ ایران ساسانی، مسکو، ۱۹۶۹ م، ص ۶۲. (به زبان روسی).
- ۴- خورنسکی، تاریخ ارمنستان، ترجمه به روسی امیل، ۱۸۵۸ م، ص ۱۹۶.
- ۵- افندیف، کلمات ایران در زبان لزگی، ماخاچکالا، ۲۰۰۰ م، ص ۱۳. (به زبان روسی).
- ۶- ماگو مدوف، داغستان و جهان ایران، اروان، ۱۹۹۹ م، ص ۱۳. (به زبان روسی).
- ۷- تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، گرد آورنده احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، جلد ۳، قسمت اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۳۸.
- ۸- مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ترجمه خادم، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۱.
- ۹- باکیخانوف، گلستان ارم، باکو، ۱۹۹۱ م، ص ۴۵. (به زبان روسی).
- ۱۰- شیخ سعیدوف، اورازیف، آختی نامه، آثار تاریخی داغستان، مسکو، ۱۹۹۳ م، ص ۷۱، (به زبان روسی)؛ عباس قلی آقا قدسی، گلستان ارم، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران، ۱۳۸۲ ش، ص ۴۶.
- ۱۱- احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، ۱۳۷۶ ش، ص ۹۹.
- ۱۲- گاجیف، "کشفیات جدید و معنی کتیبه های فارسی میانه دربند"، پیام تاریخ کهن، شماره ۲، مسکو، ۲۰۰۰ م، ص ۱۲۹-۱۱۶. (به زبان روسی).
- ۱۳- و. مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ترجمه خادم، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۷؛ عباسقلی آقا قدسی پیشین، ص ۵۱.
- ۱۴- آیتروف، بررسی بعضی مجموعه های نسخ خطی داغستان کتاب خطی و چاپی در داغستان، ماخاچکالا، ص ۱۶۱-۱۴۴. (به زبان روسی).
- ۱۵- روسی
- ۱۶- روسی
- ۱۷- جی آنویل گرد آورنده تاریخ ایران کیمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱ ش، ج ۵، ص ۵۴۸.
- ۱۸- نظامی گنجوی، کلیات خمسه نظامی، مطابق نسخه وحید دستگردی، نشر علمی، تهران، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۵.
- ۱۹- نسخه دستنویس مقاله کازلووا. آ. ن. برای همایشی که در سال ۱۹۸۰ م در شهر دوشنبه برگزار شد، با عنوان "زبان فارسی در داغستان".
- ۲۰- الکساندرا کازلووا، "اسناد فارسی از داغستان"، ایران شناخت، شماره ۱۷-۱۶، تهران، بهار و تابستان ۱۳۷۹ ش، ص ۷۹-۲۶۸.

Aleksandra N. Kozlova, "Ein pesisches dokument von sah Tahmasp I (1524-1576) aus Dagestan" *"Muslim Culture in Russia and Central Asia"*. Vol.3, Berlin, Klaus Schwarz Verlag, 2000.p.529-38.

۲۱- گواه بر این امر اطلاعاتی راجع به علمای داغستان می باشند که با زبان فارسی آشنایی کامل داشتند و به آن تألیفات خود را می نوشتند. مراجعه کنید:

- حسن القدری، آثار داغستان، یوپیتیر، ماخاچ قلعه، ۱۹۹۴م. (به زبان روسی): نذیر الدرکلی، نزهة الاذهان فی تراجم علماء داغستان، بنیاد نسخه های خطی، مرکز علوم داغستان، ۱۰۸/۲/۳۰.

۲۲- روسی

۲۳- همو، همان، ص ۷۰

۲۴- همو، همان، ص ۴-۹۳، ۳۰.

۲۵- روسی

۲۶- روسی

۲۷- روسی

۲۸- روسی

۲۹- نذیر الدرکلی، به پیشین ۲/۳۰، ۱۰۸/۱۱ص.

۳۰- منتخبات منظوم من کلام، شعرای متصوف و غیره، باکو، ۱۹۳۲م، محل نگهداری: انستیتیوی نسخ خطی فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان، ص ۲۲.

۳۱- روسی

۳۲- نسخه دستنویس مقاله علی بیگاواپ. م، "عبدالرحیم طالبوف، نویسنده ایرانی، روشنفکر و چهره اجتماعی داغستان"، ص ۲.

۳۳- فیریدون بای کوچرلی، "ادبیات آذربایجان"، باکو، علم ۱۹۷۸م، ج ۲، ص ۱۲-۳۱۱ (به زبان آذری).

۳۴- قمری در بندی، کنز المصائب، تبریز، ۱۳۰۰هـ ق، ص ۴-۳.

۳۵- فیریدون بای کوچرلی، پیشین، ص ۳۱۱، القدری حسن، پیشین ص ۱۴۷.

۳۶- عزیز دولت آبادی، سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۰ش، ص ۳۲۶، فیریدون بای کوچرلی، پیشین، ص ۱۲-۳۱۱.

۳۷- فیریدون بای کوچرلی، پیشین، ص ۳۲۴.

۳۸- قمری در بندی، دیوان کامل قمری، تهران، انتشارات پیری، ۱۳۷۲ش.

۳۹- قمری در بندی، کنز المعارف، انستیتیوی نسخ خطی فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان،

نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی در داغستان

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

- ۱۰۲۶۰/۱۹۵۴/م-۲۰۰/ C-، ص ۲-۳.
- ۴۰- علی اصغر شعر دوست، آموزش زبان فارسی در جمهوری آذربایجان، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۷.
- ۴۱- به عنوان نمونه: قمری در بندی. دیوان کامل قمری، ص ۵-۴، و خواجهی کرمانی. گزینۀ خواجهی کرمانی. گرد آورندگان و مصححین مهدی برهانی، علی بته کن، زوار، تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۰۵.
- ۴۲- قمری در بندی، دیوان کامل قمری، ص ۵.
- ۴۳- همو، همان، ص ۴.
- ۴۴- همو، کنزالمعارف، ص ۱۵.
- ۴۵- همو، دیوان کامل قمری، ص ۱۸.
- ۴۶- محمد زاده، "ن.القداری"، دانشنامه ادب فارسی، جلد ۵، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۲ ش، ص ۸۰-۷۹.
- ۴۷- عکس این قصیده در صفحه ۱۲۹ فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی تاریخ، باستانشناسی و ... آورده شده است.



سیر تکاملی زبانشناسی فارسی در شبه قاره

دکتر محمد صدیق شبلی

چکیده

اگرچه زبانشناسی به عنوان علم جدید به صورت فعلی آن در قرن نوزدهم میلادی عرض اندام کرد و بیشتر در مغرب زمین نشو و ارتقا یافته است، باز هم از مطالعاتی که در این زمینه تحت موضوع زبان فارسی در طول تاریخ در شبه قاره انجام گرفته نمی شود چشم پوشید، ولو آنکه در آنها موازین علمی جدید دقیقاً رعایت نشده است. بعضی ازین مباحث زبانشناسی در کتب لغت و دستور فارسی نوشته شده در شبه قاره موجود است، در حالیکه بعضی پژوهشگران زبانشناسی فارسی را مستقیماً موضوع خود ساخته مؤلفات ارزنده از خود باقی گذاشته اند. نویسنده سعی کرده است که این مواد پراکنده را جمع آوری کند و سیر تکاملی زبانشناسی را در این سامان ترسیم کند. **واژه های کلیدی:** آغاز و ارتقای زبانشناسی در شبه قاره پاکستان و هند، کتب لغت و دستور و زبانشناسی فارسی.

فارسی هم‌رکاب با فاتحین مسلمان به شبه قاره سرازیر شد و لشکریان آنان این زبان شیرین را به دور ترین نقاط این سرزمین رسانیدند. امواج مهاجرین از ایران و مناطق دیگر آسیای میانه در دوره های مختلف، فارسی را خون تازه ای بهم رسانند و آن را قوی تر ساختند. بعلاوه سلاطین و صوفیان نیز به ترویج و گسترش آن همت گذاشتند. مردم شبه قاره تا یک هزار سال فارسی را در زندگانی روزانه خود به کار بردند و از جهات مختلف آن را مورد استفاده قرار دادند، و در آن کتابهای پُرازشی از جمله دواین شاعران و آثار منشور در زمینه دستور زبان و لغت و فرهنگ به رشته تحریر درآمد که بعضی از آنها حاوی مطالب مفید زبانشناسی نیز می باشد. مقاله حاضر شامل سه قسمت می باشد: بررسی مواد

زبانشناسی موجود در کتب لغت، بررسی مواد زبانشناسی موجود در کتب دستور، و بررسی کتب مستقل زبانشناسی که در شبه قاره نوشته شد.

بررسی مواد زبانشناسی موجود در کتب لغت

دانشمندان شبه قاره در فرهنگ نویسی فارسی نقش مهمی را ایفا کردند. مرحوم دکتر محمد معین در مقدمه ای که بر **برهان قاطع** نوشته ۲۰۲ فرهنگ را معرفی نموده که همه آنها در هند تالیف شده بودند^۱ با اینکه فهرستش کامل نیست باز هم میزان فرهنگ نویسی در شبه قاره را بخوبی نشان می دهد. بیشتر این فرهنگها هنوز بصورت خطی در کتابخانه ها موجود است و به مطالب زبانشناسی موجود در آنها توجهی نشده است. در بین فرهنگهای چاپ شده سه فرهنگ زیر امتیاز خاصی دارد.

۱- **فرهنگ جهانگیری** تألیف میر جمال الدین انجو شیرازی

۲- **برهان قاطع** تألیف محمد حسین برهان تبریزی

۳- **فرهنگ رشیدی** تألیف عبدالرشید تتوی.

میر جمال الدین انجو شیرازی، **فرهنگ جهانگیری** را که در جامع ترین فرهنگهای زبان فارسی به شمار می رود در سال ۱۰۱۷ هـ به پایان رسانید که^۲ به احتمال قوی وی اولین فرهنگ نویس است که مقدمه مفصلی بر فرهنگ خود اضافه نموده و در آن مطالبی درباره زبان فارسی را مورد بحث و گفتگو قرار داده است. محمد حسین برهان در **برهان قاطع**^۳ تألیف سال ۱۰۶۲ هـ ق و عبدالرشید تتوی در **فرهنگ رشیدی**^۴ تألیف ۱۰۶۴ هـ ق از **فرهنگ جهانگیری** پیروی کردند، و مطالب آن را به تفصیل یا به اختصار در فرهنگهای خود نقل کرده اند. آنها در بعضی جاها اضافاتی هم نموده اند. گویا مقدمه **فرهنگ جهانگیری** اساس مقدمات **برهان قاطع** و **فرهنگ رشیدی** نیز هست. بنا بر این درباره محتویات آن مفصلاً بحث باید کرد.

مقدمه **فرهنگ جهانگیری** بر دوازده آیین زیر مشتمل است:^۵

آیین اول: تعداد زبان پارسی و ذکر فضیلت آن بر دیگر زبانها.

آیین دوم: درباره چگونگی زبان فارسی.

آیین سوم: در تعداد حروف تهجی که نزد فارسی زبانان متداول است و بیان تفرقه میان دال و ذال.

آیین چهارم: در ذکر ترتیب این کتاب که بر چه سان و چند باب است.

آیین پنجم: در ذکر تفرقه میان حروف و علامت هر حرفی.

آیین ششم: در بیان تجویز تبدیل هر يك از حروف بیست و چهارگانه به حرف دیگر در بعضی از لغات، در بعضی از مواقع، به جهت سهولت و آسانی منشیان و شعرا.

آیین هفتم: در بیان ضمائر.

آیین هشتم: در ذکر حروف و کلماتی که به جهت حسن و زینت کلام بیاورند و آن را در معنی

مدخلی نباشد.

آیین نهم: در بیان کلماتی که به اواخر اسما و افعال به جهت حصول معانی گوناگون در آورند

و بدون ترکیب افاده معنی نمی کنند.

آیین دهم: در بیان حروف مفرده که در اوایل و اواسط و اواخر کلمات بیاورند بجهت معانی مختلفه.

آیین یازدهم: در املا.

آیین دوازدهم: در بیان عقد انامل.

همه این دوازده آیین با موضوع مقاله مطابقت ندارند، البته آیین های اول و دوم و سوم و ششم و نهم با موضوع مربوط و متعلق اند. بنا بر این بحث باید فقط به این آیین ها محدود باشد.

مؤلف در آیین اول^۱ در ضمن تبیین اصطلاحات پارس و پارسی مرزهای جغرافیایی این خطه و زبان را بیان نموده، و در آخر درباره تعداد زبان فارسی اظهار نظر نموده است. بنا بگفته وی طبق روایات فارس نامه، سرزمین پارس به نام پارس اشتهار یافت که یکی از احفاد حضرت نوح علیه السلام بود، و زبان پارسی بدو منسوب است. بنا به روایت دیگری پدرام، از اولاد نوح، ده و اند پسر داشت، که همه شاهسوار بودند، و شاهسوار را در عربی فارس می گویند. مردم این همه را فارس و سرزمینی را که ایشان بر آن قابض و متصرف بودند، نیز فارس گفتند، و فارسی بدو منسوب است.

در قدیم سراسر کشور پهناور ایران به پارس موسوم بود و حدود آن از رود جیحون تا لب آب فرات، و از باب الابواب تا کنار دریای عمان بود. با گذشت زمان این سرزمین به نو احی مختلف خراسان، عراق عرب، و عراق عجم، منقسم شد، و زبان این همه نواحی را پارسی می نامیدند.

بنا به گفته مؤلف زبان فارسی هفت گونه است. که چهار تا از آن، یعنی زبان هروی، سگری، زاوی و سغدی متروک است. و سه زبان دیگر عبارت است از پارسی، پهلوی، و دری. پارسی زبان بلاد پارس را گویند که پایتخت آن استخر است. مردمان آنجا به فارسی تکلم می کنند. به نظر مؤلف دری زبان فصیح را می گویند. بگو در مقابل گو، و برو در مقابل رو فصیح تر است. دری زبان درگاه کیان (پادشاهان) هم بود، و بعضی گفته اند که در شهرهای بلخ، مرو، بخارا و بدخشان به زبان دری سخن می گفتند. مؤلف درباره پهلوی چهار روایت بیان کرده است.^{۱۰} پهلوی نام پدر پارس از احفاد حضرت نوح علیه السلام بود، نسبت پهلوی بدوست. دوم اینکه پهلوی منسوب است به ناحیه پهل که شامل شهرهای ری و اسپهان و دینور است. سوم اینکه پهلوی به معنی شهر هم آمده و اطلاق پهلوی بر زبانی می شود که شهریان بدان تکلم می کنند، و چهارم اینکه پهلوی زبانی بود که پهلوانان پایتخت کیان بدان گفتگو می کردند. درباره فضیلت فارسی مؤلف روایاتی را نقل کرده است از جمله آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و اهل بیت اطهار آنحضرت احیاناً در گفتگوی خود بعضی کلمات فارسی را نیز به کار برده اند.

مؤرخان امروزی زبان روایاتی را قبول ندارند که در آنها پارسی به پارس، پسر پهلوی بن سام بن نوح نسبت داده باشند. تقسیم زبانهای ایرانی به هروی و سگری و زاوی و سغدی و پارسی و پهلوی و دری درست است، ولی مؤلف میان این سه زبان از لحاظ سیر تکاملی آنها فرقی نگذاشته است. مرزهای جغرافیایی زبانی را اهمیت دادن البته شایسته ستایش است. مطالب آیین فوق به زبان‌شناسی تاریخی تعلق دارند.

آیین دوم فرهنگ جهانگیری درباره چگونگی زبان فارسی است.^{۱۱} مؤلف در آیین می نویسد که کلمه از حروف تهجی مرکب و اقل کلمه دو حرفی باشد. اول آن متحرک تا بدان ابتدا توان کرد، و دومین ساکن تا به آن توقف توان نمود. ابتدای کلام جز به حرف متحرک امکان پذیر نیست، و وقف جز بر حرف ساکن صورت نیندد، چون سر و دل. يك حرف را کلمه نتوان گفت، مگر آنکه حرفی را بجهت حصول معانی در اول یا میان یا در آخر کلمه در آورند. این بحث هم در اصول تلفظ است که شعبه ای از واج‌شناسی می باشد.

در آیین سوم، مؤلف تعداد حروف تهجی فارسی را شرح داده است. به نظر او

بنای کلام فارسی بر بیست و چهار حرف گذاشته اند. از جمله بیست و هشت حرفی که مبنای لغات تازی است، هشت حرف - تا، حا، صاد، ضاد، طا، ظا، عین و قاف - را ترك دادند، برای اینکه تلفظ آنها برای ایرانیها ثقیل است. ولی این حکم کلیه نیست. این حروف در فارسی به ندرت می آید. مسأله تعیین دال و ذال را او به وسیله شعری از خواجه نصیرالدین طوسی حل کرده است که عبارتست از:

آنانکه به فارسی سخن می رانند در معرض دال ذال را نشانند
 ما قبل وی ار ساکن بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند
 مؤلف تبدیل حروف را برای سهولت منشیان و شعرا نوشته است، و به این نکته اشاره نکرده است که این تحول واژه ها در لهجه های مختلف زبان واقع می شود، برای اینکه مردم که به آن لهجه ها صحبت می کنند، نمی توانند تلفظ بعضی حروف را ادا کنند. آنها آن حرف را به حرف قریب المخرج تبدیل می کنند، چنانکه اصفهانیان به جای "ك" صدای "چ" بر می آورند، و پاکستان را باجستان تلفظ می کنند. لهجه شناسی هم شعبه ای از زبان شناسی است.

در آیین ششم، مؤلف تبدیل حروف در کلمات فارسی را به قرار زیر شرح داده است:^{۲۹}

الف: یکی به دال و دیگر به یا تبدیل می شود، چون

باین: بدین؛ بآن: بدان

اکدش: یکدش؛ ارمغان: یرمغان

ب: یکی به و دیگر به میم، چون

خواب: خواو؛ تاب: تاو

غژب: غژم

پ: پ به فا تبدیل می شود، همچون

سپید: سفید؛ پارسی: فارسی

ت: تبدیل تا به دال، چنانکه

تنبوره: دنبوره؛ دستاس: دسداس

ج: تبدیل جیم به سه حرف زیر

اول به زا، همچو رجه: رزه

دوم به ژ، مثل کج: کژ

- سوم به گ، چون آ: آخشیاگ
- چ: تبدیل چ به دو حرف زیر
اول به ش، لخچه: لخشه، کاجی: کاشی
دوم به ژ، مانند کاج: کاژ
- خ: تبدیل خا به دو حرف زیر
اول به ها، چون خجیر: هجیر
دوم به غین، همچو ستیخ: ستیغ
- د: تبدیل دال به دو حرف زیر
اول به تا، چون دراج: تراچ؛ زردشت: زرتشت
دوم به ذال، چون آدر: آذر
- ر: تبدیل به لام، چون سور: سول؛ کاپچار: کاپچال
- ز: به چهار حرف زیر تبدیل می شود
اول به جیم، چون سوز: سوج؛ آویز: آویج
به چ، چون پز شک: پچشک
به غین، چون گریز: گریغ
به سین، ایاز: ایاس؛ انکز: انکس
- س: سین به دو حرف تبدیل می شود
اول به شین، چون مانوس: مانوش
دوم به ها، چون اماس: اماه
- ش: ”ش“ به ”س“ چون شار: سار
شارک: سارک
- غ: غ به گاف تبدیل می شود، چون لغام: لگام
غوچی: گوچی
- ف: ف به واو تبدیل می شود، چون فام: وام
- ك: به دو حرف تبدیل می شود
اول به فا، چون شاما کچه: شامافچه
دوم به غین، چنانکه کز کاو: غز کاو

گ : گاف به غین تبدیل می شود، چون گلوله : غلوله
گاو : غاو

ل : لام به را، چنانکه، زلد : زرد

ن : تبدیل نون به میم، چون بان : بام

و : واو به سه حرف زیر تبدیل می شود

اول به با چون نوشته : نبشه

دوم به پ، چون وام : پام

سوم به فاء، چون یاوه : یافه

ه : تبدیل ها به خا، چون، هیز : خیز

آیین نهم فرهنگ جهانگیری در بیان کلماتی است که به اواخر اسما و افعال به جهت حصول معانی گوناگون در آورند و بدون ترکیب افاده نمی کنند.^۳ به اصطلاح جدید موضوع این آیین پسوندها می باشد، چون:

برای افاده معنی خداوند

مند : خرد مند، دانشمند

گار : سازگار، آموزگار، خدمتگار، ستمگار

وَر : تاجور، هنرور

وَر : رنجور، مزدور، دستور

برای افاده معنی بسیاری و انبوهی

لاخ : سنگلاخ، دیولاخ، رود لاخ (جاماسب نامه)

سار : نمکسار، شاخسار، کوهسار

زار : گلزار، لاله زار، سبزه زار

ستان : گلستان، بوستان، سنگستان

به معنی شبه و مانند

دیس : خار دیس، ترنج دیس، فرخار دیس

آسا : شیر آسا، مرد آسا

وار : خواجه وار، ترک وار

سان : بیرسان، پلنگ سان

سار: خاکسار، سگسار

پش، خش، وش: شیرپش، شاه خش، ماه وش

به معنی فاعلیت

گر: کاسه گر، شیشه گر

ان: خندان، گریان، افتان و خیزان

گار: آموزگار، سازگار

آر: خریدار

به معنی تصغیر

چه: باغچه، غلامچه

به معنی لیاقت

وار: شاهوار

آنه: مردانه، شاهانه، بزرگانه

محافظت

دار: پرده دار، راه دار

بمعنی دارنده

دار: زر دار، مالدار

بان: فیلبان، دربان

وان: اشتروان، استروان

به معنی اتصاف

ناک: غمناک، درد ناک

گین: خشمگین، شرمگین

نسبت

یای: هروی، کاشی، عنبری

نسبت

ین: سیمین، زرین

نسبت

ها: یکساله، یک روزه، سیمینه، زرینه

رنگ و لون

پام، فام، وام: مشکپام، عنبرفام، گلوام
گون و گونه: گندمگون، سرخ گونه

حاصل مصدر

آر: رفتار، گفتار، کردار

برهان قاطع

محمد حسین برهان تبریزی مؤلف **برهان قاطع** در نه فایده، نکاتی دربارهٔ زبان فارسی را بیان کرده است که شرح آن به قرار زیر است:^{۱۴}

فایده اول: در بیان معرفت زبان دری و پهلوی و فارسی.

فایده دوم: در بیان چگونگی زبان فارسی.

فایده سوم: در بیان تعداد حروف تهجی و تفرقه میان دال و ذال و صیغه‌هایی که در فارسی مقرر است.

فایده چهارم: در بیان تجویز تبدیل هر یک از حروف بیست و چهارگانه فارسی بحرف دیگر.

فایده پنجم: در ضمائر.

فایده ششم: در بیان حروف مقرر که در اوایل و اواسط و اواخر کلمات به جهت دریافت معانی

مقصود بیاورند.

فایده هفتم: در ذکر حروف و کلماتی که به جهت حسن و زینت کلام می‌آورند و در معنی دخلی

ندارند.

فایده هشتم: در معانی حروف و کلماتی که در آخر اسما و افعال به جهت حصول معانی گوناگون

در آیند.

فایده نهم: در بیان توصیف آنچه صاحبان املا را از دانستن آن گریز نیست.

چنانکه از عناوین فایده‌های مزبور پیداست، مؤلف **برهان قاطع** بیشتر از **فرهنگ**

جهانگیری پیروی کرده است. به اختلاف دو سه کلمه عناوین فایده‌ها، به عناوین

آیین‌های **فرهنگ جهانگیری** مطابقت دارند. از مطالعه محتویات این فایده‌ها بر می‌آید که محمد حسین برهان تبریزی از **فرهنگ جهانگیری** استفاده سرشار نموده است، بلکه در بعضی موارد عبارت **فرهنگ جهانگیری** را عیناً نقل نموده است. او سعی کرده است که مطالب دوازده آیین **فرهنگ جهانگیری** را در نه فایده بگنجانند، زیرا که دو آیین مربوط به ترتیب و نگارش کتاب بود، و موضوع آیین دوازدهم عقدانامل بود، و مؤلف **برهان** از این سه آیین صرف نظر کرده است.

برهان تبریزی دربارهٔ پارس و پارسی و تعداد پارسی، پارسی پهلوی و دری، همان مطالب را در فایده اول به اختصار بیان کرده است که میر انجو شیرازی در **فرهنگ جهانگیری** آورده است. در فایده سوم بحث صیغه‌های فارسی از **فرهنگ جهانگیری** کمی مفصل‌تر است و این بحث متعلق به دستور زبان است. فایده چهارم هم تلخیص مطالب آیین ششم **فرهنگ جهانگیری** است. برهان تبریزی بر مباحث **فرهنگ جهانگیری** زیاد اضافه نکرده است.

فرهنگ رشیدی

عبدالرشید تتوی در مقدمه **فرهنگ رشیدی** نکاتی که دربارهٔ زبان فارسی نوشته، برای آنها اصطلاحاتی خاص مثل آیین و فایده را به کار نبرده است. وی محتویات آیین‌های **فرهنگ جهانگیری** و فایده‌های **برهان قاطع** را تحت عناوین مختلف بیان کرده که شرح آن به قرار زیر است.^{۱۵}

- ۱- بیان حروف مفرد تهجی.
- ۲- بیان تبدیل هر يك از حروف بیست و چهارگانه بحرف دیگر.
- ۳- بیان ضمائر.
- ۴- بیان کلمات که اضافهٔ آنها برای معانی گوناگون می‌کنند.

الف) افادهٔ معنی خداوندی

ب) افادهٔ معنی فاعلیت

ج) افادهٔ معنی انبوهی و بسیاری

د) افادهٔ معنی مانند

ه) افادهٔ معنی آمیز

س) افادهٔ معنی لیاقت

- ش) افاده معنی محافظت
ح) افاده معنی اتصاف به چیزی
ط) افاده معنی نسبت
ع) افاده معنی اول
ف) افاده معنی حاصل مصدر
ق) افاده معنی ظرفیت
- ۵- بیان اماله
۶- بیان لفظ پارس و انواع زبان فرس
مؤلف بعد از این شش موضوع نکاتی را به اختصار به قرار زیر بیان کرده است:
- فایده ۱: فرق میان واو معروف و واو مجهول
فایده ۲: املائی پارسی
فایده ۳: ترکیب توصیفی، اسب کبود، کبود اسب
فایده ۴: تبدیل الف به یا، افگن: بیفگن
فایده ۵: حذف کلمه در ترکیب، سپیددیو: سپیددیو؛
شرم مانده: شرمنده؛ شب او: شبو
فایده ۶: تشدید در لغت فارسی
فایده ۷: املائی کلمات عربی، در آخر آنها تائی تانیث باشد:
دولة: دولت؛ سعادة: سعادت
فایده ۸: انشاء الله و علیحده در فارسی يك کلمه شده لذا این را
متصل باید نوشت
فایده ۹: تبدیل ن و بای موحد به میم، خنب: خم؛ دنبل: دمل؛
سنب: سم
فایده ۱۰: فرق در استعمال او و آن (بحث ذی روح و غیر ذی روح)
فایده ۱۱: لغت اضداد در فارسی
فایده ۱۲: بای زایده
فایده ۱۳: کلمات تاکید در فارسی
فایده ۱۴: صیغه های فارسی

فایده ۱۵: اسمای حروف تهجی

فایده ۱۶: تفرقه میان دال و ذال

بیشتر این نکته‌ها در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع بیان شده است، فقط فایده‌های زیر در آن دو فرهنگ نیامده است:

فایده ۱: فرق میان واو مجهول و واو معروف

فایده ۳: ترکیب توصیفی (صفت و موصوف)

فایده ۶: تشدید در لغت فارسی

فایده ۷، ۸ و ۹، اگرچه متعلق به املاست ولی باز هم به واج‌شناسی مربوط می‌شود

فایده ۱۱: لغت اضداد فارسی

بیان حروف مفرده تهجی در فرهنگ رشیدی، از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع مفصلتر و جامع‌تر است. مؤلف خصوصیات این حروف را توضیح داده است. این بحث از لحاظ واج‌شناسی مهم است، اگرچه این نکات در ضمن تلفظ کلمات آمده است. او درباره تبادله حروف به یک دیگر را هم در این باب آورده، و حروف مقررتهجی فارسی اگر تنها دارای معنی هستند، به آن هم اشاره کرده است. درباره حروف تهجی، مؤلف مباحث مهمی را در این باب جمع کرده و بیست و چهار حرف فارسی را مورد بحث قرار داده است. از این جهت مبحث مذکور در فرهنگ جهانگیری حائز اهمیت زیادی است.

بررسی مواد زبان‌شناسی موجود در کتب دستور زبان فارسی

در شبه قاره دستور نویسی فارسی در قرن دوازدهم هجری آغاز شد. بنا به تحقیق دکتر کمال حاج سید جوادی، عبدالصمد ملتانی اولین دستور نویس فارسی در این سرزمین بود که کتاب خود را در موضوع دستور زبان به نام اصول فارسی در ۱۱۱۱ هجری نوشت. ^{۱۸} محقق مزبور در پایان نامه خود به عنوان "دستور نویسی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند" ۲۳۹ کتاب دستور فارسی را معرفی نموده است ^{۱۸} که تا قرن نوزدهم میلادی نگاشته شد. دستور، امروز هم یکی از شعبه‌های مهم زبان‌شناسی را تشکیل می‌دهد. اگرچه اولویت‌های آن تغییر یافته است ولی باز هم بعضی موضوعات در هر دو مشترک اند. دستورهای فارسی نوشته شده در هند مطالبی را دربردارند که از

لحاظ زبانشناسی اهمیت بسزایی دارند. این مباحث در تمام کتب دستور به چشم نمی خورد، البته کتب زیر در این مورد مخصوصاً شایسته ذکر اند. رساله عبدالواسع از ملا عبدالواسع هانسوی، نسخه خطی، کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۵۱۳۱.

گلزار دانش اثر نواز خان، نسخه خطی، دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۱۱۶۴/۷. جواهر الحروف اثر تیک چند بهار، نسخه خطی، موزه کراچی، شماره ۱۹۶۹/۴۳۰. تکمله فارسی از قطب علی بریلوی، نسخه خطی، دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۵۶۶۶/۲۳۴۹. جامع الفوائد اثر نوازش علی شیدا، نسخه خطی، دانشگاه پنجاب، لاهور، شیرانی، شماره ۱۱۶۴/۷.

چهار گلزار نثاری از نثار علی، نسخه خطی، کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۳۴۰۴.

تحفة العجم از حسین شاه، نسخه خطی، موزه کراچی، شماره ۱۴۹۹ - ۱۹۶۸.

نهر الفصاحت اثر محمد حسین قتیل، لکهنو، ۱۹۰۰ م.

مخزن الفوائد تألیف محمد فایق، لکهنو، ۱۲۶۷ هـ ق.

قوانین دستگیری از غلام دستگیر، لکهنو، ۱۹۰۰ هـ ق.

گلبن اکبر از محمد عثمان قیس رامپوری، چاپ هند، ۱۲۷۰ هـ ق.

دستور سخن از حاجی میرزا محمد تقی کمال الدین، حیدرآباد دکن، ۱۲۹۶ هـ ق.

نهج الادب از نجم الغنی، نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۹ م.

موضوعات مربوط به زبانشناسی فارسی که در کتب مزبور مطرح شده، به قرار زیر است:

- ۱- در بیان پارس و پارسی
- ۲- تعداد زبان فارسی
- ۳- زبانهای متداول و زبانهای متروک
- ۴- زبان پارسی
- ۵- زبان پهلوی
- ۶- زبان دری
- ۷- چگونگی زبان فارسی (اقل کلمه در فارسی دوحرفی است که اول آن متحرك و دوم آن ساکن می باشد)

- ۸- تعداد حروف تهجی
- ۹- تلفظ و حرکات حروف
- ۱۰- مخارج و صفات حروف (فقط در قوانین دستگیری)
- ۱۱- اختلاف دال و ذال
- ۱۲- تبدیل حروف
- ۱۳- لهجه های مختلف فارسی
- ۱۴- لهجه استاندارد فارسی (نهر الفصاحت)
- ۱۵- تفریس

هر يك از این دستور نویسان طبق میل خود این موضوعات را انتخاب کرده و به سهولت خود مختصراً یا مفصلاً درباره آنها نوشته است. همه آنها، اکثر بدون ذکر مأخذ، از فرهنگهای فارسی همچون فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی و برهان قاطع استفاده سرشاری نموده اند، یا از يك دیگر نقل کرده اند. در کتب دستور چیز تازه ای کمتر به چشم می خورد. دکتر حاج سیدجوادی از دستور سخن بسیار ستایش کرده است.^۹ به نظر او با این کتاب که تألیف يك دانشمند ایرانی است، دستور نویسی به اوج ارتقای رسید. ولی مؤلف این کتاب هم مطالب زبان‌شناسی را از دیگران نقل کرده است و مطلب تازه ای ارائه نداده است.

البته در بعضی کتب دستور مطالب تازه ای هم آمده است که ذکر آنها خالی از فایده نیست. قوانین جهانگیری شاید اولین کتاب فارسی است که مؤلف آن مسأله مخارج و صفات حروف را به این خوبی مورد بحث قرار داده است. اگرچه بحث حروف تهجی فارسی در بیشتر کتب دستور آمده و در بعضی ها اشاراتی درباره تلفظ شده است، ولی بحث مخارج حروف در فرهنگها و کتب دستور که در هند تألیف شد، دیده نمی شود. مؤلف قوانین دستگیری در مقدمه دستگاہ گفتار را با تك تك اعضای آن به تفصیل شرح داده، تصویری هم از آن کشیده و مخارج حروف مختلفه را در آن وانموده و از لحاظ مخارج حروف را دسته بندی و حروف را طبق صفات آنها تقسیم نموده است. به گفته او بعضی محققین تعداد این صفات را چهل و چهار نوشته و هر يك را شرح داده و اقسام حروف را نقل کرده اند. این اصطلاحات بیشتر به فن قرائت متعلق است، ولی مؤلف به وسیله آنها واج‌شناسی فارسی را بیان کرده است.

فارسی در شبه قاره از مناطق ماوراء النهر و افغانستان آمد و در هند رنگ دیگری به خود گرفت. چون شاعران و نویسندگان ایرانی به هند آمدند، در صدد اصلاح زبان برآمدند و فارسی نویسان هند را مورد انتقاد سرسختی قرار دادند و فارسی دانان هند در مقابل ایرانیها از فارسی خود دفاع کردند و نزاع ایرانی و تورانی، و ایرانی و هندی، در گرفت.^{۲۱} در کتب دستور قرن یازدهم و دوازدهم هجری ما با مباحثی روبرو می شویم که این نزاع را بخوبی منعکس می سازد. گویی در این دوره، مسأله فارسی استاندارد به شدت پیش آمد و مباحث پیرامون تقابل لهجه های مختلف در محافل ادبی آغاز گردید. محمد حسن قتیل لاهوری در کتاب خود موسوم به **نهر الفصاحت** در این مورد چنین می نویسد:

در ذکر زبان فارسی می گویم که برای مقلد شعر فارسی ایران و توران هر دو مستند است، و از تورانیان زبان آذربائیجان بهتر است، و اهل خراسان از اهل آذربائیجان فصیح تر اند، و شیرازیان به از خراسان، و صفاهانیان به از همه، و اشراف و اجلاف ایران صاحب زبان اند...^{۲۲}

مؤلف قوانین دستگیری و مؤلف نهج الادب درباره فارسی ایرانیان، تورانیان و هندیان بحث کرده و لهجه ها را مورد بررسی قرار داده اند. این موضوع تاحدی در زبان‌شناسی تطبیقی ضمن لهجه شناسی مورد بحث قرار می گیرد.

اینجا فقط به فارسی ماوراء النهر یا فارسی تورانی اکتفا می شود. درباره توران، نجم الغنی چنین می نویسد:

توران ولایتی است غیر ترکستان. در قدیم الایام آن ملک را پارسیان، دهستان و ایران را شهر می خواندند. چون اعراب بر توران مستولی شدند، [آن] به ماوراء النهر موسوم شد، زیرا که این ملک از ایران آن روی رود جیحون واقع است.^{۲۳}

همان مؤلف مختصات زبان تورانی را چنین نوشته است:^{۲۴}

۱- تورانیان "ق" به جای "غ" و بالعکس گویند چون:

غنچه را قنچه، و غریب الوطن را قریب الوطن می گویند.

۲- "وی" به جای "او"

۳- "پگاه" به جای "صبح"

بیگاه: غروب

خسر: پدرزن

مادر زن	خوشدامن :
برادرزن	خسرپوره :
شوهر خواهر	یزنه :
زن برادر	ینگه :
پسر	پور :
جستن	پالیدن و کافتن :
نشستن و برخاستن	شستن و خاستن :
انداختن تیر	برتافتن تیر :
گذشتن روز	رفتن و سوار شدن روز :
زیاد شدن آب	سوار شدن آب :
قرار نمودن	پاییدن :
خوابیدن	خسییدن :
طرف	سو :
شوهر	شو :
نهادن	ماندن :
گذاشتن	ماندن و نهادن :
قربانت شوم	قربانت روم :
دیروز	دینه روز :

نمونه های زبان اهل اصفهان و خراسان:

زبان اصفهانیان:

در (اندورن)	توی :
بنشینید	بفرمایید :
جون	جان :
مون	ما :

زبان خراسانیان:

شب	شو :
شما	شمو :

ما :	مو
ریتة:	ریخته
سوتة:	سوخته

مؤلف قوانین دستگیری و مؤلف نهج الادب هر کدام درباره تصرفات فارسی در زبان عربی هم فصلی مفصّلی نوشته اند.^{۱۵} فارسی کلمات عربی را به شرایط خود قبول کرده است. این تصرفات نشان می دهد که يك زبان آریایی (فارسی) يك زبان سامی (عربی) را بعد از تبدیل و ترمیم جزو خود ساخته است.^{۱۶} این مطالعه تطبیقی ساختمانهای زبان عربی و فارسی مخصوصاً واجشناسی هر دو زبان است و از این معلوم می شود که فارسی کلمات عربی را طبق شرایط خود تبدیل کرد. این بحث خیلی طولانی است و ما فقط به انواع تصرف و آن هم تا حد ذکر عناوین اینجا ثبت می کنیم.^{۱۷}

۱- تبدیل حروف، ۲- اضافه حروف، ۳- حذف حروف، ۴- تبدیل حرکت، ۵- اسکان، ۶- تخفیف، ۷- اماله، ۸- تصرف در جمع کلمات، ۹- مصادر جعلی از کلمات عربی، ۱۰- الفاظ فارسی در قالب موازین عربی، ۱۱- اشتقاقی از لفظ عربی که در عربی نباشد، ۱۲- تراکیب عربی با واژه های مرکب عربی را مفرد حساب کردن. ممکن است همه این تصرفات به زبان‌شناسی مربوط نباشد، ولی باز هم بیشتر این تصرف ها به واجشناسی مربوط می شود.

بررسی کتب زبان‌شناسی که در شبه قاره نوشته شد

در این موضوع کتابهای زیادی نوشته نشد. دانشمندان بیشتر به دستور نویسی توجه داشتند. در این بخش، دو کتاب را بررسی خواهیم کرد، یکی به فارسی به اسم **مثمر** تألیف سراج الدین علی خان آرزو، زبان‌شناس معروف، و دومین به اردو به نام **سخندان فارس** تألیف محمد حسین آزاد.

سراج الدین علی خان آرزو (د. ۱۱۶۹ هـ. ق) از نواب علم و ادب شبه قاره بود که به عنوان زبان دان و زبان شناس، شاعر و شارح، منتقد و محقق، و فرهنگ نویس و تذکره نگار خدمات ارزنده به زبان و ادبیات فارسی نمود. او چندین دیوان شعر و شروح متعدد متون نظم و نثر و کتب ادبی و انتقادی از خود به یادگار گذاشته است.

مجمع النفايس از آرزو در تذکره نویسی امتیاز خاصی دارد. **سراج اللغة و چراغ هدايت** از فرهنگهای انتقادی بسیار مهم فارسی به شمار می رود، و **مثمر** را در زبان‌شناسی فارسی نمونه بارز ابتکار و نبوغ آرزو می شود قرار داد. متأسفانه آثار گرانبهای آرزو تماماً به چاپ نرسیده است. قسمت اعظم **مجمع النفايس** و **سراسر سراج اللغة** هنوز به صورت نسخه های خطی در کتابخانه ها منتظر تدوین و انتشار می باشد.

خان آرزو **مثمر** را در پیروی از جلال الدین سیوطی (د. ۹۱۱ هـ.ق) تألیف نمود. وی در این کتاب مسایل مختلف زبان فارسی را با مهارت و تبحر بیان کرده است. در مقدمه این کتاب می آمده است.

این نسخه ای است در علم اصول لغت، مسمی به **مثمر**، اتباعاً لکتاب الشیخ الحافظ جلال الدین السیوطی المعروف **بالمزهر**، لیکن اینقدر هست که کتاب مذکور شیخ مزبور اصول لغات عربیه است، و این اصول لغات فارسیه، و اختری مثل این از اوج تداول نتافته و مصنف متبع می داند که الی الآن در این فن کتابی چنین تألیف و تدوین نیافته، بل معه زواید اخری و فواید شتی و مسایل متفرقه که در اوایل بعضی فرهنگها مرقوم است، و در رسایل برخی مرقوم است، در جنب آن حکم عدم دارد.^{۴۸}

ادعای خان آرزو غلط هم نیست. در فارسی کتابی به این جامعیت در این موضوعات و مسایل تألیف نیافته. برای شناسایی از طرح کتاب و محتویات آن عناوین بعضی از فصلهای **مثمر** که مجموعاً چهل و یک اصل می باشد، اینجا ثبت می گردد:^{۴۹}

- ۱- در بیان معنی فارس و فارسی
- ۲- در بیان زبان فارسی
- ۵- برای هر معنی لفظ معین لازم است یا نیست
- ۶- لفظ گاهی موضوع شود برای شخصی بعینه و گاهی به اعتبار امر عام
- ۷- الفاظ و مدلولات مناسب طبیعه
- ۹- در بیان آنکه غلط از اهل زبان صادر شود یا نشود
- ۱۱- در بیان آنکه تصرف قادر سخنان هند در مفردات و مرکبات فارسیه جایز هست یا نیست؟
- ۱۴- در بیان بعضی لغات که فارسی آن فراموش شده و عربی آن مشهور است.
- ۲۱- در بیان اختلاف کیفیت تلفظ حروف.

- ۲۷- در بیان تصرف فارسیان در زبانهای دیگر مخصوصاً در فارسی و هندی.
 ۳۰- تعریب الفاظ فارسیه.
 ۳۲- توافق لسانین.
 ۳۷- در معرفت اعراب.
 ۳۸- در معرفت حروف.

در عناوین بالا بعضی از موضوعات به کلی تازه است و قبل از این در کتب دستور و زبان‌شناسی مطرح نشده، اگرچه خان آرزو بعضی از موضوعات سنتی را نیز برای اظهار نظر انتخاب کرده است. البته او آنها را به روش تازه ای و با اطلاعات مفصلی ارائه نموده است. برای هر معنی لفظ معین، وضع الفاظ برای شخصی یا به اعتبار امر عام، الفاظ و مدلولات، تاحدی موضوعات دست نخورده ای است. صدور غلط از اهل زبان و جواز تصرفات قادر سخنان هند در فارسی مسایلی بودند که در محیط نزاع فارسی ایرانی و تورانی یا ایرانی و هندی سرزده بود.

بعضی از ایرانیان افراطی مثل شیخ علی حزین به فارسی اهل هند ارزشی نمی نهادند، و در مقابل آنها زبان دانان هند در صدد دفاع از فارسی خود بر می آمدند. خان آرزو دانشمندی بود که در این آویزش به دلایل علمی شرکت نمود و در اثر تحقیق و تفحص خود بر ثروت زبان فارسی افزود.

لغات فراموش شده فارسی و کاربرد کلمات عربی به جای آنها هم جنبه تازگی دارد. آرزو عده ای از چنین کلمات را تجزیه و تحلیل نموده و پیوند لفظی و معنوی میان کلمات متروک فارسی و متداول عربی را نشان داده است. مسأله اختلاف کیفیت تلفظ حروف و در معرفت اعراب و حروف تا اندازه ای به مباحث آواشناسی و واجشناسی مربوط می شود. آرزو در مضمون بحث قلب و ابدال و اماله در فارسی را هم آورده است. این موضوع اگرچه سنتی است ولی آرزو چون فرهنگ نویس هم بود، بامثالهای فراوان هر موضوع را روشن تر ساخته است.

بزرگترین موفقیت آرزو در زبان‌شناسی کشف پیوند میان فارسی و سانسکریت است. او برای نظریه خود اصطلاح توافق لسانین و توافق الفاظ را به کار برده است. آرزو درباره این کشف چنین می نویسد:

حق تحقیق آن است که تالیوم، هیچکس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی، با آن همه کثرت

اهل لغت چه فارسی و چه هندی، و دیگر محققان این فن، متوجه نشده اند، الا فقیر آرزو...^{۳۰}
 سر ویلیام جونز در بریتانیا تقریباً همین کار را انجام داد، و پیوندی که میان فارسی و سانسکریت و لاتین موجود بود، را کشف کرد، و بزرگترین افتخار نصیب وی شد، و او را مؤسس زبان شناسی نوین قرار دادند. سر ویلیام جونز در ۱۱۹۷ هـ ق به عنوان قاضی دادگستری به هند آمد و چند سال اینجا اقامت نمود، و زبان فارسی و سانسکریت را اینجا یاد گرفت.^{۳۱} این امر خارج از امکان نیست که او همینجا بانظریه توافقی اللسانین آشنا شده، و بعد در اثر مطالعات خود این نظریه را توسعه داده، با تفصیل بیشتری ارائه نموده باشد.

خان آرزو توافقی را چنین توضیح داده است: "آن اشتراك يك لفظ است در دو زبان یا زیاد، مثلاً فارسی و عربی، فارسی و هندی، عربی و هندی و غیره."^{۳۲} او صورتهای زیر توافقی در فارسی و هندی و سانسکریت را بیان کرده است:^{۳۳}

- ۱- بعضی کلمات عیناً در هر دو زبان موجود است.
 - ۲- در بعضی کلمات حروف اول یا آخر تبدیل شده اند.
 - ۳- در بعضی کلمات فقط اختلاف حرکات یافته می شود.
 - ۴- در بعضی کلمات مشترك اختلاف عموم و خصوص موجود است.
 - ۵- در بعضی کلمات مشترك اختلاف کیفیت حروف وجود دارد.
 - ۶- در بعضی کلمات مشترك حروف کم یا بیش اند.
- چنان که گذشت خان آرزو در **مثمر** از کتاب **مزه** سیوطی پیروی کرده است، ولی هیچ وقت تحت تاثیر زبان عربی نرفته و از فارسی به عنوان زبان مستقلی دفاع کرده است که از جمله خصوصیات مهم **مثمر** است. حیف که کتابی ارزشمند چون **مثمر** چنانکه باید و شاید تدوین و چاپ نشده است.

دکتر ریحانه خاتون متن **مثمر** را از نسخه های علیگرو رامپور تهیه کرده است، که فقط ۳۸ اصل دارند. نسخه دانشگاه پنجاب لاهور مشتمل بر ۴۱ اصل مشتمل می باشد. غیر ازین نسخه ای از آن در کتابخانه انجمن همایونی بنگال هم نگهداری می شود. مقدمه و حواشی و تعلیقات که دکتر ریحانه خاتون بر **مثمر** به انگلیسی نوشته است، کافی نیست. نسخه **مثمر** که بهمت مؤسسه مطالعات آسیای مرکزی و غربی، دانشگاه کراچی، چاپ شده، شامل ۳۸ اصل نسخه علیگرو و عکس نسخه دانشگاه

پنجاب است، البته مقدمه مرحوم دکتر ابو الیث صدیقی ستودنی است. مشمر باید دوباره از سر تدوین و چاپ شود.

سخندان فارس

محمد حسین آزاد، نویسنده نامدار ادبیات اردو، با فارسی نیز همبستگی شدیدی داشت. او در دانشکده دولتی لاهور فارسی تدریس می کرد. آزاد در ۱۸۸۵ م به مسافرت ایران و آسیای مرکزی هم رفت.^{۳۳} او به زبان‌شناسی فارسی خیلی علاقمند بود و کتاب بسیار سود مندی به زبان اردو نوشت که به اسم **سخندان فارس** معروف است. آزاد درباره ایران و زبان فارسی میان سالهای ۸۶-۱۸۷۲ م خطابه‌هایی هم ایراد نمود.^{۳۴} در ۱۸۸۷ م مؤلف تجدید نظر در خطابه‌ها را تمام کرد و آنها را به صورت کتابی مزبور تدوین کرد، ولی به علت بیماری او چاپ کتاب به تعویق افتاد. بالاخره در ۱۹۰۷ م به کوشش پسرش، آغا ابراهیم، **سخندان فارس** به چاپ رسید.^{۳۵}

این کتاب شامل دو بخش است. در بخش اول مؤلف توافق میان فارسی و سانسکریت را مورد بحث قرار داده است، و بخش دوم بر یازده خطابه مشتمل است. محمد حسین آزاد خیلی تحت تاثیر خان آرزو قرار دارد. او نظریه توافق اللسانین را از خان موصوف گرفته و در بخش اول کتاب خود آن را از آرزو مفصلتر بیان نموده، ولی اصطلاح توافق را به کار نبرده است. آزاد فارسی و سانسکریت را متحدالاصول قرار داده و برای اثبات آن دلایل زیر را آورده است.^{۳۶}

۱- اشتراك اسمای خویشاوندان در هر دو زبان همچون:

پدر : پتری

مادر : ماتری

برادر : بهراتری

پور : پُتر

دختر : دهتری

۲- اسمای مشترك اعضای بدن در فارسی و سانسکریت:

سر : شر

چشم : چکشم

ابرو : ابهرو (های مخلوط التلفظ)

دند(دندان): دنت

گلو: گل

گردن: گریوا

بازو: باهو

دوش: دوشن

۳- اسمای اشیای طبیعی

خدا: سودهاتا

زمین: جماه

هور: سوریه

ماه: ماس

تاره: تارا

روز: روج

سرد: شرد

۴- لوازم زندگی

آتش: هتاشن

شالی: شالی

دود: دهوان

شیر: کھشیر

آب: آپ

ماست: مستو

آهار: آهار

کریاس: کریاس

جو: یو

خم: کمبه

ماش: ماش

شاخ: شاکها

۵- اسمای جانداران

مرد: مرتپ

شغال : شریگال

کپی : کپی

مگس : مک‌هشیکا

میش : مهش

کلاغ : كاك

خر : کهر

اُشتر : اُشتر

۶- اعداد

یک : ايك

دو : دُئی

سه : تری

چهار : چتر

پنج : پنج

شش : شت (تای سنگین)

هفت : سپت

هشت : اشتن

نه : نو

ده : دس

صورت‌های اشتراك در کلمات فارسی و سانسکریت^{۳۸}

۱- کلماتی که لفظاً و معنأً مشترك است:

کلال (کاسه گر)

کپی (بوزنه)

شالی

حینگل

جال

نیک

گراس

نام

۲- کلمات مشترك به تبدیلی حرکات:

وَد (دانشمند): وِد

هلاهِل: هلاهِل

۳- کلمات مشترك به تبدیلی حروف:

ماه: ماس

ده: دش

پای: پاؤ

۴- کلمات مشترك با معانی مختلف:

بالا (در مقابل پایین): بالا (دختر نوحیز)

نر: نر (مرد)

کام (آرزو): کام (خواهش نفسانی)

دیو (در معنی خوب): دیو (در معنی اهریمن)

سمن (گل مخصوص): سمن (فقط گل)

۵- اضافه و کاستی در جوهر لفظ ولی در معنی فرق نمی آید:

يك: ايك

مه (بزرگ): مها

۶- به اختلاف کیفیت حروف:

اشتر: اشتر

مشت: مشت

۷- تقدیم و تاخیر حروف:

چرخ: چگر

حروف و حرکات

آزاد در این بخش، اصول مبادله میان فارسی و سانسکریت را مفصلاً مورد بحث قرار داده است^{۳۹} که ثبت آنها در این مقال امکان پذیر نیست، البته بعضی از الفاظ مشترك را می نویسیم تا دربارهٔ این تبادل حدسی بتوان زد.

بستر بستار ترس تراس

کرپور	کافور	نَو	ناؤ
اشن	آشن	ادهر	ایدر
اشرو	اشك	ستهان	آستان
کبوت	کبوتر	گرام	گام(دیبهه)
جانو	زانو	روح	روز
اجگر	اژدر	جن	زن
کیش	گیسو	واک	بانگ
شرد	سرد	وار	بار
مَد	مست	وات	باد
کچھ، چپ	کَشَف(جانورآبی)	بهراتر	برادر
داگھ	داغ	شپا	شب
میگھ	میخ	اشو	اسپ
سرشپ	سرشف(خردل)	دراکشا	تاک
پرساد	فرشاد	انگشت	انگشت
نابهی	ناف	مشث	مشث
گهرم	گرم	یو	جو
کنبھ	خم	چنڈال	جنڈال
کامنا	کام	شون	خون
اشٹ	هشت	کھس، تهس	خشخاش
کردش	کرده	باتام	بادام
انگار	انگاره	گودھوم	گندم
		جار	یار

بخش دوم سخندان فارس شامل یازده خطابه زیر است:

- ۱- تاریخ فارس قدیم
- ۲- زبانهای قدیم ملک فارس
- ۳- در زبان فارسی بعد از اسلام چه تحولاتی واقع شد
- ۴- تحول دوم در زبان فارسی

۵- اصول شرعی و رسوم قدمای فارس

۶- آداب و رسوم بعد از اسلام

۷- انشا پردازی هر کشور تابع محیط طبیعی آن است

۸- مقایسه زبان فارسی با زبانهای دیگر

۹- تأثیر عربی در زبان فارسی

۱۰- چه تغییراتی در هند در فارسی رونما شد

۱۱- تاریخ شعر فارسی

آزاد در بیان تاریخ فارس از روایاتی مستند استفاده کرده است. درباره زبانهای قدیم اطلاعات او حتی از خان آرزو هم صحیحتر است. او فقط در مورد اطلاعات در باره ژند و پازند دچار اشتباه شده که به وسیله پارسیان هند در شبه قاره انتشار یافته بود. آزاد در تاریخ زبان فارسی سه تحول مهم را ذکر کرده است. به گفته او اولی بعد از ورود اسلام به ایران رونما شد که پهلوی یا فارسی میانه صورت دری گرفت. تحوّل دیگری بعد از هجوم تاتار بر ایران رخ داد که لغات مغولی وارد زبان فارسی شد و در تحوّل سوم فارسی مجبور شد که تأثیر زبانهای محلی را بپذیرد. آزاد این تحولات را به استشهاد از کتب آن دوره ها توضیح داده است. این دوره ها در سیر تکاملی فارسی اهمیت بسزایی دارند. آزاد اصول شرعی و رسوم عرفی قدمای ایران و آداب و رسوم آنجا بعد از اسلام را با کاربرد زبان در زندگی روزانه مربوط ساخته است. همچنین او تأثیر محیط اجتماعی و طبیعی در زبان و انشا را نشان داده و فارسی و زبانهای دیگر را همدیگر مقایسه هم نموده است.

سخنندان فارس در وسط دوره های قدیم و جدید زبان‌شناسی قرار دارد. دوره قدیم با این کتاب اختتام می یابد که خودش اعلام دوره جدید زبان‌شناسی است. مهمترین بخش **سخنندان فارس** اثبات اشتراك درمیان فارسی و سانسکریت است. اگرچه کشف این پیوند میان زبانها ابتکار خان آرزو بود ولی محمد حسین آزاد کارش را پیش برد و آن را خیلی توسعه داد. به علاوه او زبان را در چهار چوب محیط اجتماعی و طبیعی بررسی کرده است. دانشمندان قدیم به این مسایل زبان توجهی نداشته اند.

این بود سرگذشت زبان‌شناسی فارسی در شبه قاره که از فرهنگها شروع شد و در مرحله دوم دستور نویسان در پیش برد آن نقش خود را ایفا کردند و اقلّاً مباحث

زبانشناسی را در اذهان مردم تازه نگه داشتند. در مرحله سوم کتابهای مستقل در این موضوع به فارسی و اردو نوشته شد، اگرچه تعداد آنها زیاد نیست. در اصل در هر زبان، زبانشناسی جزو دستور زبان بوده، بنا بر این بر زبانشناسی آنها دستور زبان چربید و آنها احتیاج به نوشتن کتابهای مستقل در این موضوع را احساس نکردند. به علاوه بعضی مسایل در دستور زبان و زبانشناسی مشترک است، و در بعضی مباحث زبانشناسی دستور زبان حکم بنیاد را دارد. موضوعاتی که در صفحات گذشته مورد بحث قرار گرفته، به زبان آن زمان و طبق سطح علمی متداول آن دوره بررسی گردیده. در این مورد نباید انتظار داشت که زبانشناسان قدیم موازین علمی را که هنوز در حال تکوین بوده رعایت کرده باشند. آنها مسایل لسانی دوره خود را درک و طبق موازین علمی عهد خود بررسی کردند. ممکن است برخی از موضوعات از حوزه زبانشناسی خارج باشد، مثلاً دستور نویسان از موضوع پسوندها صرف نظر کردند، البته این موضوع هم جزو زبانشناسی است.

پس از **سخندان فارس**، هرچه درباره زبانشناسی فارسی در شبه قاره نوشته شد، مبنی بر مآخذ و منابع ایرانی و اروپایی است. موضوعات آن بیشتر به زبانهای قدیم ایرانی و واجشناسی لهجه فارسی جدید متعلق است. فارسی جدید اصطلاحی است که عموماً در مقابل فارسی شبه قاره به کار می رود. فارسی تا ۱۲۵۰ هـ ق / ۱۸۳۵ م زبان رسمی شبه قاره بود. مردم تا آن زمان از فارسی خود دفاع کردند، ولی بعد از آن آنها متوجه فارسی ایرانی شدند و برای مردم گرفتن آن تلاش کردند. چون تلفظ جدید فارسی برای مردم این سامان مشکلی ایجاد می کرد. استادان فارسی از جمله دکتر غلام سرور (استاد دانشگاه کراچی)، دکتر محمد باقر، استاد وزیرالحسن عابدی، دکتر عبدالشکور احسن، و دکتر بشیر حسین (استادان دانشگاه پنجاب) درباره واجشناسی و تلفظ فارسی جدید به فارسی وارد و مقالات و کتابهای متعددی نوشتند و به بدین طریق در رفع اشکالات دانشجویان مبادرت ورزیدند.



یادداشتها

- ۱- محمد معین، **برهان قاطع**، کتاب فروشی زوار، تهران ۳۴-۱۳۳۰ ش، مقدمه ص هفتاد و یک تا هفتاد و هفت.
- ۲- میر جمال الدین انجو شیرازی، **فرهنگ جهانگیری**، به کوشش رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش، مقدمه ص هشت.
- ۴- شهر یار نقوی، سید باحیدر، **فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان**، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۵- همو، همان، ص ۱۰۲.
- ۶- انجو شیرازی، **فرهنگ جهانگیری**، مقدمه ص ۱۳.
- ۷- همو، همان، مقدمه ص ۱۳.
- ۸- همو، همان، مقدمه ص ۱۵.
- ۹- همو، همان، مقدمه ص ۱۷.
- ۱۰- همو، همان، مقدمه ص ۲۱.
- ۱۱- همو، همان، مقدمه ص ۲۴.
- ۱۲- همو، همان، مقدمه ص ۲۸-۳۹.
- ۱۳- همو، همان، مقدمه ص ۳۵.
- ۱۴- محمد معین، **برهان قاطع**، مقدمه، ص ط.
- ۱۵- عبدالرشید تتوی، **فرهنگ رشیدی**، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، کتاب فروشی بارانی، تهران، بی تا، ص ۱۴ به بعد.
- ۱۶- همو، همان، ص ۱۴.
- ۱۷- سید کمال جوادی، "آغاز و ارتقای دستور نویسی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند"، نسخه ماشینی شده رساله دکتری، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۲۰۰.
- ۱۸- همو، همان، ص ۱۹۰-۱۴۵.
- ۱۹- همو، همان، ص ۲۷۱.
- ۲۰- غلام دستگیر، مولانا، **قوانین دستگیری**، لکهنؤ، بی تا، ص ۴۸-۴۶.
- ۲۱- محمد صدیق خان شبلی، **تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۷.
- ۲۲- محمد حسین قتیل لاهوری، **نهر الفصاحت**، نولکشور، لکهنؤ، ۱۹۰۰ م، ص ۴۳-۴۲.

- ۲۳- نجم الغنی، نهج الادب، نولکشور، لکهنؤ، ۱۹۱۹م، ص ۷۷۶.
- ۲۴- همو، همان، ص ۷۸۰-۷۷۷.
- ۲۵- همو، همان، ص ۸۰۲-۹.
- ۲۶- شبلی، تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص ۱۳۴.
- ۲۷- نجم الغنی، نهج الادب، ص ۸۰۲ به بعد.
- ۲۸- سراج الدین علی خان آرزو، مثمر، به کوشش ریحانه خاتون، مؤسسۀ مطالعات آسیای مرکزی و غربی، دانشگاه کراچی، ۱۹۹۳م، ص ۱.
- ۲۹- همو، همان، فهرست اول.
- ۳۰- همو، همان، ص ۱۷۵.
- ۳۱- محمد حسین آزاد، سخندان فارس (اردو)، به کوشش محمد صادق، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۹۰م، ص ۲۴.
- ۳۲- آرزو، مثمر، ص ۲۰۹.
- ۳۳- همو، همان، ص ۲۰۹-۲۰.
- ۳۴- محمد صادق، سخندان فارس (اردو)، مقدمه مرتب، ص ۱.
- ۳۵- همو، همان، همانجا.
- ۳۶- همو، همان، همانجا.
- ۳۷- همو، همان، ص ۵۱-۵۶.
- ۳۸- همو، همان، ص ۵۹-۶۲.
- ۳۹- همو، همان، ص ۷۶-۱۱۴.
- ۴۰- همو، همان، بخش دوم، ص ۱۲۸-۴۴۲.



نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیات امیر خسرو دهلوی

نازیه بشیر

چکیده

امیر خسرو (۷۲۵ هـ ق)، شاعر بلندآوازه فارسی گوی شبه قاره، از محبوبترین سخن سرایان این بوم و بر به حساب می آید. بیش از هفت قرن می گذرد اما از تأثیر و نفوذ بی مانند او امروز هم نمی توان انکار کرد. غزلیات خسرو همیشه مورد توجه محافل ادبی و عرفانی این سامان بوده و هست در مقاله زیر دلپسند ترین موضوعات خسرو در غزلیاتش مورد معرفی و بررسی قرار گرفته است.
واژه‌های کلیدی: خسرو، غزل، محتویات.

روشن چو روز گشت در آفاق سوز من

این شعله کز جگر به شب تار می کشم^۱

امیر خسرو از بزرگترین و برجسته ترین شعرای فارسی زبان شبه قاره و از آن دسته از مشاهیری است که برای مردم این مرز و بوم همواره باعث افتخار بوده اند. اسم کامل او امیر ناصر الدین بن سیف الدین ابو الحسن امیر خسرو دهلوی است.^۲ او در سال ۶۵۱ هـ در پتیالی چشم به جهان گشود.^۳ پدرش سیف الدین محمود در روزگار حمله مغولان از شهر کش به هندوستان آمد و به دربار شمس الدین التتمش، سلطان دهلی، پیوست. خسرو هشت سال داشت که از سایه پدری محروم گشت و پدر بزرگ مادری اش عماد الملک سرپرستی او را به عهده گرفت. عماد الملک نه فقط جاه و ثروت داشت بلکه صاحب علم و فضل نیز بود و صرف و نحو و نجوم و سایر علوم متداوله را می دانست.

نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیات امیر خسرو دهلوی

اقبالیات (فارسی) ش ۱۴/۸۴۱۰۰۲۰۰۴

به گفته شبلی، خسرو در حدود بیست سالگی تمام علوم متداوله را فرا گرفته بود.^۲ و با زبانهای مختلف نیز آشنایی کامل داشت. علاوه بر ترکی که زبان مادری او بود، وی در زبانهای فارسی، عربی، و هندی و هندوی (پنجابی که در آن زمان هندوی گفته می شد) نیز دست کامل داشت.

خسرو سرا سر زندگی خود را در دربارهای پادشاهان و خوانین گذراند و در مدح آنان اشعار فراوان سرود. افزون بر آن ارادت زیادی به مرشد خویش حضرت نظام الدین اولیاء داشت و عشق او به مرشدش به جایی رسیده بود که وقتی خبر ارتحال مشار الیه را شنید، بی حال شد در ظرف شش ماه پس از وصالش در ۱۸ شوال ۷۲۵ هـ بدرود حیات گفت و در پای حضرت نظام الدین اولیاء مدفون گردید.

امیر خسرو هنوز کودک بود که شروع به شعر گفتن نمود. در دیباچه دیوان غرةالکمال می نویسد:

”در آن صغرسن که دندان می افتاد، سخن می گفتم و گوهر از دهانم ریخت.“^۳ در آغاز سلطانی تخلص می کرد که در اغلب غزلهای تحفة الصغیر دیده می شود، البته چندی بعد خسرو را بطور تخلص برگزید.

درباره آثارش جامی در نفحات الانس می نویسد: ”او نود و نه کتاب تصنیف کرده است.“^۴ زرین کوب می نویسد: ”روی همرفته آثارش بنا بر مشهور نزدیک چهار صد هزار بیت به نظم و نثر است.“^۵ البته مجموع آثار امیر خسرو که امروز در دست است، بدین قرار است:

دواوبین

۱. تحفة الصغیر، ۲. وسط الحیات، ۳. غرةالکمال، ۴. بقیه نقیه، ۵. نهايةالکمال

مثنویهای تاریخی

۱. قران السعدین، ۲. مفتاح الفتوح، ۳. دولرانی خضرخان، ۴. نه سپهر، ۵. تغلق نامه

خمسه

۱. مطلع الانوار، ۲. شیرین و خسرو، ۳. مجنون و لیلی، ۴. آینه سکندری، ۵. هشت بهشت

آثار منثور

۱- افضل الفؤاد، ۲- اعجاز خسروی، ۳- خزائن الفتوح

محتوای غزلیات خسرو

درمیان شاعران فارسی گوی شبه قاره امیر خسرو از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است بلکه می توان گفت که او گل سر سبید شعرای فارسی زبان این منطقه است و در هر صنف اشعار نغز و شیرینی دارد است.

از نظر مثنوی سرایی او را می توان از استادان شعر دانست. در قصیده گویی او به منصب ملك الشعراء چندین پادشاه نایل آمد، و از نظر رباعی و مرثیه گویی نیز از شاعران ممتاز به حساب می آید، و افزون بر همه غزل وی بینهایت شیرین است و به نظر منتقدان و سخن سنجان اگر خسرو فقط غزل می سرود، باز هم از اهمیت او هیچ کاسته نمی شد.

غزل خسرو از نظر اندیشه نیز اهمیت فوق العاده ای دارد. در غزلیات او مانند فرخی، عنصری و عسجدی ذکر باده نیز هست و مانند سنایی، عطار و مولوی رنگ عرفانی نیز دیده می شود، و مانند غزل سعدی عشق انسانی و زمینی نیز وجود دارد و مانند غزل مولوی شیفتگی عارفانه نیز جلب توجه می کند.

او همچون ناصر خسرو و سعدی به پند و اندرز هم می پردازد، و مثل انوری و خاقانی هنر و دانش را نیز نشان می دهد. در غزلهای او مانند شاعران امروز مسایل اجتماعی و سیاسی هم به چشم می خورد و او مانند يك متفكر بزرگ برای حل آنها پیشنهاد هایی هم ارائه می کند. موضوعات مهم غزلیات خسرو در ذیل بررسی می شود.

ستایش خدا

ستایش خداوند متعال از موضوعات مهم و اساسی شعر فارسی بوده است. لذا این موضوع در کلام خسرو نیز کاربرد فراوانی دارد.

ای ز تو کار سازی همه کس
همه را هم تو کار سازی و بس
هست عرفان تو به عقل چنانک
کوه سنجد کسی به پر مگس
از من ادراک تو بدان ماند
کابلهی کرده باد را به قفس
در صفاتِ کمالِ هستی تو
عقل مست است و ناطقه جرس^۷

ستایش پیامبر (ص)

نعت پیامبر اسلام نیز مورد توجه شاعران فارسی بوده است و در این زمینه عبدالرحمن جامی، شاعر بزرگ قرن نهم هجری، جایگاه برجسته ای دارد. خسرو نیز مانند شاعران دیگر فارسی عشق و علاقه خویش نسبت به پیامبر گرامی را نشان داده است.

ای دل و امانده خیز ، ره سوی جانان طلب
وز نفس اهل درد مایه درمان طلب
پرده اعلاست عشق، گر ملکی، این گشای
لجه دریاست عشق، گر گهری، آن طلب
چند مرادت ز فقر، کشف و کرامات چند
چون حضرت آشناست، چشمه حیوان طلب
مست شو ، ای هوشیار، لیک نه زین باده خور
از قدح مصطفی (ص) باده احسان طلب^۹

تصوف و عرفان

یاد آور می شویم که حکیم سنایی، شاعر قرن ششم، نخستین کسی بود که عرفان و تصوف را به عنوان یک موضوع مستقل در شعر فارسی رواج داد. سپس عطار، شاعر بزرگ قرن ششم و هفتم، و پس از وی جلال الدین محمد بلخی، بزرگترین شاعر عرفانی فارسی که در قرن هفتم زندگی می کرد، شعر عرفانی را به اوج کمال رساندند. در شعر خسرو نیز تأثیر این هر سه شاعر بزرگ هویدا است:

برتر جهان به جاده همت که کاهل اند
آن بختیان که سدره وطوبی چریده اند
جان تیزهست بادگران این گرو را
کز بهر عزم عالم وحدت پریده اند^{۱۰}

به گفته شاعر وقتی انسان لباس تصوف و عرفان را به تن می کند، از هر چیز این جهان فانی غافل می شود، و به حق متصل می گردد:

خرد مجوی ز خسرو که اهل معنی را
نظر به عشق حقیقت بود نه عقل مجاز^{۱۱}

در جای دیگری می گوید:

تا دامن از بساط جهان در کشیده ایم
رخت خرد به کوی قلندر کشیده ایم
ای ساقی، از قرابه فرو ریز می که ما
خونابه ها ز شیشهٔ اخضر کشیده ایم^{۲۲}

فقر و درویشی

خسرو تمام زندگانی اش را با پادشاهان و امرا بسر برد ولی هیچوقت به شکوه و جلال
دنیوی اعتنایی نکرد. او فقر و شکسته نفسی را دوست داشت که از کلامش هم روشن است:

قلندر خوش است بی سروپا زیستن
کار جهان را کسی چون سرو پای ندید
هم نفسان را خرد بیخست به غربالِ صدق
در دل ویران شان گنج وفایی ندید^{۲۳}

اهل خرد که از همه عالم بریده اند
داند خرد که از چه به کنج آرمیده اند
دانندگان که وقت جهان خوش بدیده اند
خوش وقتشان که گوشهٔ عزلت گزیده اند^{۲۴}

قناعت

خسرو مرد قانعی بود، و دیگران را نیز پند می داد که راه قناعت را اختیار کنند:

مفلسی از پادشایی خوشتر است
مفسدی از پارسایی خوشتر است
پادشاهی راست درد سر ولی
چون نگه کردم گدایی خوشتر است
پادشاهان چون به خود ندهند راه
با فقیران بی نوایی خوشتر است
آدمی چون کبر در سر می کند
با سگ کو، آشنایی خوشتر است^{۲۵}

نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیات امیر خسرو دهلوی اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

وی بسیاری جاها ارزش واهمیت قناعت را توضیح داده وآن را ثروتی قرار می دهد و می گوید که اگر کسی این ثروت را ازدست ندهد، از هر رنج و غم جهان فانی آزاد می شود و راحت قلبی می یابد:

اگر خواهی نبینی رنج بسیار
به اندک مایه راحت باش خورسند^{۴۷}

وی درویش نبود ولی همیشه مانند درویشان علم قناعت را برافراشته نگهداشت:

ای دل علم به ملک قناعت بلند کن
چشم طمع ز خوان خسان بی گزند کن^{۴۸}

اخلاق آموزی

شاعر نماینده يك جامعه و شعرش منعکس کننده اوضاع زمانش می باشد. این هم می توان گفت که فرهنگ و تمدن و اخلاق يك جامعه را می توان در ادبیات آن دوره بویژه در شعر مشاهده نمود. شعر خسرو نیز نشانگر زمان خود است. او به اخلاق سازی توجه خاص دارد و در شعر نه تنها مسایل عادی جامعه را مطرح می کند بلکه راهی هم برای حل آنها ارائه می دهد:

پیرشدی کوژپشت دل بکش از دست نفس
زانکه کمان کس نداد دشمن کین توز را^{۴۹}

وی حل مسایل جامعه را درحسن اخلاق و زیبایی کردار می یابد:

ز زشت خوبی هم صحبتان دهر حذر کن
که خوی زشت بدان صحبت عزیز نیرزد^{۵۰}

او درس اخلاق می دهد و بر آن است که این جهان فانی به انجام خود خواهد رسید، فقط نیکی و اخلاق خوب باقی خواهد ماند:

به نام نیک تو را عمر جاودان بادا
تو نام نیک طلب، عمر جاودان این است^{۵۱}
چون به گیتی هرچه می آید، روان خواهد گذشت
خرم آنکس کو نکو نام از جهان خواهد گذشت^{۵۲}

پند و موعظت

گفتنی است که پند و اندرز خسرو طوری بیان شده که شاعر نظر خود را تحمیل

نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیاتِ امیر خسرو دهلوی

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۱۴ م

نکرده بلکه مطالب را به چنان نحوِ زیبایی آورده که خواننده خواه نخواه تحت تأثیر آن قرار می گیرد:

خرد ز بهر کمال و کنیش آلت مال
چو ابلهان به ترازوی زر سفال مسنج
ز خوی زشت پس از مردن تو هم چه عجب
که استخوانت کند سنگ چون صف شطرنج
اگرچه ناخوشت آید نصیحت خسرو
شفاست آن همه ، از تلخی هلیله مرنج^{۲۲}

بلند همتی

خسرو در ضمن مضامین اخلاقی درس بلند همتی هم می دهد و توصیه می کند که از رنج و فشار زمان تنگ دل نباید شد:

ای دل و امانده خیز ، ره سوی جانان طلب
وز نفس اهل درد مایه درمان طلب
شیر شو و صید را در ته چنگال کش
مرد شو و خصم را بر سر میدان طلب^{۲۳}
دل را فراخ کن ز پی صید آسمان
زیرا ملک به دام کبوتر بسته اند^{۲۴}
دشمن گرت ز پستی همت لگد زند
تو خاک راه او شو و همت بلند کن^{۲۵}

گاهی به خواننده توصیه می کند که از کارهای زشت بگریزد و لباس ریا و ظاهر پرستی را درآورد و به حسن باطن خود توجه کند:

چو کارهای جهان است جمله بی بنیاد
حکیم در وی نهاد کارها بنیاد
مپر ز باد غرور ار بلندی ای داری
که خس بلند شد از باد، لیک باز افتاد
چو هست بنده خلق آدمی ز بهر طمع
خوشا کسی که ازین بندگی بود آزاد

چنان بزی که نمیری، اگر توانی زیست
چو هر که هست به عالم برای مُردن زاد^{۲۶}

شکایت روزگار و بی ثباتی جهان

شکایت روزگار نامساعد و بدبختی و اوضاع وخیم زمان در گفته های هر شاعر دیده می شود. در شعر خسرو نیز با چنین ابیاتی روبرو می شویم. او در برابر اوضاع ناسازگارِ جامعه می ایستد و مقاومت می کند. اما گاهی از تلخی ایام بقدری ناراحت می گردد که قلم وی به شکوه و شکایت می پردازد:

فلك باكس دل يكتا ندارد
ز صد دیده یکی بینا ندارد
درخت دهر سر تا پای خار است
تو گل جویی و او اصلاً ندارد
جهان از مردمی ها مردمان را
نویدی می دهد، اما ندارد
چرا خسرو نیندیشی تو امروز
از آن فردا که پس فردا ندارد^{۲۷}

همین موضوع را در غزل دیگر ببینید:

عافیت را در همه عالم نمی یابم نشان
گرچه می گردم به عالم هم نمی یابم نشان
آدمیت را کجا بر تخته طینت کنم
کآدمی را از بنی آدم نمی یابم نشان
مردمی جستن ز هر نامردمی نامردمیست
چون ز مردم در همه عالم نمی یابم نشان
طالعم ناخوب و از اختر نمی بینم اثر
سینه ام مجروح و از مرهم نمی یابم نشان^{۲۸}

بی ثباتی جهان از موضوعات مهم شعرای فارسی است. خسرو نیز مانند دیگران به این موضوع پرداخته است، و گاهی این احساس بی ثباتی جهان او را مضحمل و ناتوان می سازد، و فضای درد بر شعرش مسلط می گردد.

او در مورد آغاز و تخلیق کاینات سؤال می پرسد و گاهی دربارهٔ ابدالآباد از خداوند متعال پرسش می کند و خویش را در يك جزیره ای بیکران می یابد، و دنبال منزل خویش سرگردان شده، راه را گم می کند:

زمانه شکل دگر گشت و رفت آن مهربانی ها
همه خونابهٔ حسرت شد دست آن دوستگانی ها
عزیزانی که از صحبت گرانتر بوده اند از جان
چو بر دلها گران گشتند بردند آن گرانی ها
نشان همدمان جایی نمی بینم، چه شد آری
زمانه محو کرد از سر، دگر ره آن گرانی ها^{۲۹}

طبیعت ستایی

شاعران سبک خراسانی در تشبیبِ قصایدِ طبیعت را می ستودند. بنا بر این برخی از قصیده ها به عنوان بهاریه و خزانیه معروف شد. تقریباً سایر شعرا ازین روش استقبال کرده اند و خسرو نیز شامل آنهاست. وی در غزلیاتش ازین موضوع استفادهٔ شایانی کرده و در ستایش طبیعت از شاعران دیگر گامی جلوتر رفته و درین زمینه اشعار فراوانی سروده است.

صبا نو کرد باغ و بوستان را
پیاله داد نرگس ارغوان را
سحرگاهان چکید از قطره ای ابر
گلو ترگشت مرغ صبح خوان را^{۳۰}
خسرو مناظر طبیعت را پیش چشم خواننده تصویر می کند:
بهار پرده بر انداخت روی نیکو را
نمونه گشت جهان بوستان مینو را
یکی در ابر بهاری نگر ز رشتهٔ صبح
چگونه می گسلد دانه های لؤلؤ را^{۳۱}
خسرو بهار را دوست دارد و آن را موضوع شعر قرار می دهد:
رسید فصل گل و باد عنبر افشان است
نگارخانهٔ جانان بهشت رضوان است
عجب که جام نمی افتد از کف نرگس
چنانکه او به غنودن فتان و خیزان است^{۳۲}

نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیاتِ امیر خسرو دهلوی

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

او دلدادۀ زیباییِ طبیعت است و با استفاده از واژگان همانندیک نقاش ماهر تصاویری خلق می کند:

بهار آمد و گلهای بوستان بشکفت
به خوشدلی و طرب روی دوستان بشکفت
بدان صفت که گل از باد نشکفتد به چمن
ز باده باده کشان را بهار جان بشکفت^{۳۳}

انعکاس فرهنگ بومی

در شعر کلاسیک فارسی هند انعکاس فرهنگ بومی زیاد به چشم نمی خورد، و وقتی کلام یک شاعر خراسانی می خوانیم، نمی توانیم آن را از کلام شاعر شبه قاره فرق کنیم. اما شعر خسرو از این نظر بسیار مهم است که در آن فرهنگ و تمدن بومی انعکاس و سیعی یافته است:

جان فدای دوست کن، کم زان زن هندو نه ای
کز وفای شوی در آتش بسوزد خویش را^{۳۴}
هندوان را زنده سوزند، این چنین مُرده مسوز
بنده خسرو را که تُرک است آخر و هندوی تست^{۳۵}
خسرو وقتی درباره اینگو نه موضوعها زبان قلم را می گشاید، بدون شک و تردید می توان گفت که سراینده آن یک شاعر هندی است:

مُردن از دوستی، ای دوست، ز هندو آموز
زنده در آتش سوزان شدن آسان نبود^{۳۶}
چو هندوان که به سوی درخت سجده برند
نماز من به سوی قامت بلند تو باد^{۳۷}

رندی و سرمستی

رندی و سرمستی در شعر فارسی موضوع خاصی بوده است. شاعران عارف مشرب در شعرشان از این موضوع از همه بیشتر استفاده کرده اند. در شعر خسرو نیز رندی و سرمستی حالت ویژه ای دارد، و شاعر خودش را به عنوان یک سرمست و رند معرفی می کند:

مست و لایعقل گذشتم از در میخانه دوش
سالکی دیدم نشسته پیش پیر می فروش

گشته از دنیا و ما فیها به کلی اختیار
 از پی يك جرعه می بر باد داده عقل و هوش
 گفت ای غافل، کجایی چند گردی هر طرف؟
 بگنر از خویش و درآو شرب مایک جرعه نوش^{۳۸}
 صافی مده ای دوست که ما دُرد کشانیم
 نی رند تمامیم کزین رند و شانیم^{۳۹}

وقتی او عقل و عشق را مورد مقایسه قرار می دهد، همیشه از رندی و سرمستی و جنون و دیوانگی ستایش می کند:

سامان ز ما طلب مکن، ای پارسا که من
 میخواره و سفال به تارک شکسته ایم
 در ده شراب شادی از آن رو که عقل رفت
 دانی که از کدام بلا باز رسته ایم؟
 خسرو، چه جای صرفه جان است و بیم سر
 ما را که پیش سنگ ملامت نشسته ایم^{۴۰}

باده ستایی

از آغاز شعر فارسی شراب و باده و می از کلمات محبوب شاعران بوده است. در شعر فارسی گاهی این می ناب مجازی است و گاهی حقیقی. عارفان و متصوفان وقتی در مورد شراب حرف می زنند، منظورشان همان شراب طهور است. در شعر خسرو نیز باده ستایی اهمیت ویژه ای دارد:

بیا ساقی که ایام بهار است
 سمن مست است و نرگس در خمار است
 مرو مطرب که ایام نشاط است
 بده ساقی تو جامی کش بهار است^{۴۱}
 ساقیا باده ده امروز که جانان اینجاست
 سر گلزار نداریم که بستان اینجاست^{۴۲}

عشق

شاعران هر زبان درباره محبت و عشق به فراوان شعر سروده اند و شعر فارسی نیز مملو است از شعر عاشقانه. خسرو نیز از چنین تأثیر دور نمانده و موضوع عشق بیشتر

نگاهی به مهم ترین موضوعات غزلیاتِ امیر خسرو دهلوی اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۱۴ م

اشعار او را در بر گرفته است. اما گفتنی است که عشق خسرو عالی و برتر از شاعران سبک خراسانی است. ابهام عشق حافظ در شعر خسرو پیدا نیست بلکه غزلیات وی بیشتر یاد آور شعر سعدی است:

گنج عشق تو نهان شد در دل ویران ما
می زند زان شعله دایم آتشی در جان ما^{۴۳}

مقایسهٔ عقل و عشق

شاعران فلسفه و منطق را در برابر عشق و جنون قرار می دهند. یک فلسفی و منطقی که به گفتهٔ مولوی پای چوبین دارد، نزد سایر شاعران فارسی مورد نکوهش قرار گرفته است. خسرو نیز در استقبال شاعران و عارفان قرون گذشته عشق و عقل را باهم سنجیده و همیشه در شعرو عقل در برابر جنون باخته است. مثلاً:

عقل اگر گوید که عشق از سربنه، معذور دار
دورکن از سر ز هم عقل خیال اندیش را^{۴۴}
غلام عشق شو و خسرو به زیر تیغ گردن نه
حدیث عقل را مشنو که کارش سرسری آمد^{۴۵}

در چنین ابیات خسرو هنر خویش را به نحو احسن نشان داده و ابیاتی نغز سروده است:

عشق در سرفتاد و عقل برفت
کاین دو در یک مکان نمی گنجد^{۴۶}

یا

وقتی دل و جان و خردی همره ما بود
عشق آمد و زیشان همه بیگانه بماندیم^{۴۷}

هجر و فراق

خسرو درد هجر و فراق را نیز بیان نموده است:

ابر می بارد و من می شوم از یار جدا
چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا
ابر و باران و من و یار ستاده به وداع
من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا^{۴۸}

خودستایی

شکی نیست که خسرو از شاعران بزرگ فارسی است و او خودش نیز از این

واقعیت آگاهی داشت. در شعر او خود ستایی و تعلق هم دیده می شود:

به باغ مجلس خود همچو بلبل
نگه کن خسرو شیرین زبان را^{۴۹}
خسروا، شعر تو اسرارِ خدا نیست مگر؟
کز سخن های تو ام بوی حسن می آید^{۵۰}
خسرو ظاهراً در بعضی جاها در مدح خویش مبالغه کرده است، باز هم خود
ستایی وی قبول کردنی و پذیرفتنی است:

معطر ازان می کند گل چمن را
کش از نظم خسرو ذخیره ست بوها^{۵۱}



یادداشتها

- ۱- خسرو، کلیات غزلیات، به کوشش اقبال صلاح الدین (در چهار جلد) پیکنجز، لاهور ۱۹۷۵ م، ج ۳، ص ۶۸۶.
- ۲- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۷۵ ش، ج ۳، ص ۷۷۱.
- ۳- رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۴۰ ش، ص ۳۰۷.
- ۴- شبلی نعمانی، شعر العجم، کاروان پریس، لاهور، بی تاج ۲، ص ۹۸.
- ۵- خسرو، دیوان غرة الکمال، دهلوی، بی تا، دیباچه، ص ۶۹.
- ۶- عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، لاهور، ۱۹۲۷ م، ص ۶۱۰.
- ۷- عبدالحسین زرین کوب، با کاروان حله، تهران، ص ۲۶۴.
- ۸- کلیات غزلیات، ج ۳، ص ۱۰۵.
- ۹- همان، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۱۰- همان، ج ۲، ص ۷۲.
- ۱۱- همان، ج ۳، ص ۸۳.
- ۱۲- همان، ج ۳، ص ۴۷۰.
- ۱۳- همان، ج ۲، ص ۶۵۶.
- ۱۴- همان، ص ۷۲۰.
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۴۹۲.
- ۱۶- همان، ج ۲، ص ۲۲۳.
- ۱۷- همان، ج ۳، ص ۷۰۸.

- ۱۸- همان، ج ۲، ص ۲۲۳.
- ۱۹- همان، ج ۲، ص ۸۱۶.
- ۲۰- همان، ج ۱، ص ۷۵۸.
- ۲۱- همان، ۳۶۸.
- ۲۲- همان، ص ۷۶۵.
- ۲۳- همان، ص ۲۳۸.
- ۲۴- همان، ج ۲، ص ۷۲۰.
- ۲۵- همان، ج ۳، ص ۷۰۹.
- ۲۶- همان، ج ۲، ص ۹۱۵.
- ۲۷- همان، ج ۲، ص ۲۵۲-۳.
- ۲۸- همان، ج ۳، ص ۶۷۵.
- ۲۹- همان، ج ۱، ص ۹.
- ۳۰- همان، ص ۱۷.
- ۳۱- همان، ص ۹۰.
- ۳۲- همان، ص ۴۶۷.
- ۳۳- همان، ص ۷۱۷.
- ۳۴- همان، ص ۱۸۵.
- ۳۵- همان، ص ۳۸۷.
- ۳۶- همان ج ۲، ص ۵۲۸.
- ۳۷- همان ج ۳، ص ۱۰۷۴.
- ۳۸- همان، ص ۱۲۶.
- ۳۹- همان ج ۲، ص ۴.
- ۴۰- همان ج ۱، ص ۴۷۲.
- ۴۱- همان، ص ۳۱۲.
- ۴۲- همان، ص ۴۴۲.
- ۴۳- همان، ج ۳، ص ۱۰۵.
- ۴۴- همان، ج ۱، ص ۱۸۵.
- ۴۵- همان، ج ۲، ص ۳۴.
- ۴۶- همان، ص ۹۷۱.
- ۴۷- همان، ج ۳، ص ۱.
- ۴۸- همان، ج ۱، ص ۱.
- ۴۹- همان، ص ۱۸.
- ۵۰- همان، ج ۲، ص ۵۲۵.
- ۵۱- همان، ج ۱، ص ۱۹۴.



علامه سید اولاد حسین شادان بلگرامی

دکتر آفتاب اصغر

چکیده

علامه سید اولاد حسین شادان بلگرامی در عداد اساتید معروف و ممتاز فارسی شبه قاره محسوبست. وی با علامه اقبال روابط صمیمانه ای داشته و مشاراً الیه نیز برای او احترام خاصی قایل بوده. بلگرامی به اردو و فارسی شعر هم می سرود. خوش نویسی او نیز دارای اهمیت است. از وی علاوه بر شاگردان عدیده، آثار گونه گونه متعددی نیز بر جای مانده است. **واژه های کلیدی:** استاد بلگرامی، شاعر، خوش نویس، شاگردان، آثار.

علامه سید اولاد حسین شادان بلگرامی (۱۹۴۸-۱۸۶۹م)، دوست علامه محمد اقبال و استاد بسیاری از استادان برجسته فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، به فارسی و اردو شعر می سرود و خوشنویس خوبی هم بود. بنا به گفته سید اصغر علی شادانی، پسر خوانده علامه شادان بلگرامی و مؤلف **حیات شادان بلگرامی** سلسله نسبش به ۳۴ واسطه به امام علی نقی (ع) منتهی می گردد. خانواده اش اول از سامره به بخارا مهاجرت نمود و سپس یکی از نیاکانش، سید جلال بخاری خلیفه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی، در آغاز قرن هشتم هجری از بخارا به مولتان و بعد ها به اُچ (پاکستان فعلی) آمد. یکی دیگر از اجدادش، سید کمال الدین از اُچ راهسپار بلگرام (هند فعلی) گردید و در همانجا رحل اقامت افکند.^۱

سید اولاد حسین شادان بلگرامی در آره، از توابع شاه آباد استان بهار در هند، متولد گردید و در پنج سالگی در محضر پدر بزرگش، سید فدا حسین بلگرامی، تحصیل فارسی را آغاز نمود و کتابهایی چون **گلستان، بوستان، سکندر نامه، یوسف زلیخا، دیوان عرفی**،

انشای ابو الفضل و امثال آنها خواند. بعلاوه از بزرگترین استادان عربی و فارسی زمانش مانند مولوی غلام حیدر ارشد بلگرامی، مولوی کرار علی بلگرامی، میر بهادر علی، سید وارث علی بلگرامی، مرزا ابوتراب کشمیری (معلم صرف و نحو و منطق) و مولوی ظهور حسین (معلم مقامات بدیعی و سبعه معلقه) نیز کسب فیض نمود.

در ۱۸۸۲ م پیش شوهر خواهر خود، حجة الاسلام شمس العلماء مولوی سید حسین بحر العلوم که معلمش هم بود، به لکهنؤ رفت و پس از پایان بردن دوره مقدماتی در دبستان مسیون چرچ^۴ و دوره متوسطه در دبیرستان سنتینل^۵ که در آنجا نخستین رمان نویس اردو، میرزا هادی علی رسوا، صاحب امرآؤ جان ادا، معلم فارسی بود و دبیرستان اسلامیہ (بنا کرده راجه سر امیر حسین، والی محمود آباد) تمام امتحانهای مروج فارسی مثل منشی، منشی عالم و منشی فاضل را که توسط دانشگاه پنجاب برگزار می شد، باموفقیت تمام گذرانید.

در سال ۱۸۹۳ م اول بعنوان معلم انگلیسی و بعدها بطور معلم فارسی شروع به کار کرد. در سال ۱۹۰۱ م در بزرگترین درسگاه عربی و فارسی منطقه، مدرسه عالیہ رامپور معلم فارسی تعیین گردید. در سال ۱۹۱۰ م عازم عراق گردید و بعد از زیارت عتبات عالیات و دو ماه اقامت در عراق به رامپور باز گشت و در آنجا در حدود ۲۲ سال در تدریس زبان و ادب فارسی مشغول ماند.^۶

در سال ۱۹۲۳ م آگهی برای سمت استاد فارسی در دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب در روزنامه ها منتشر گردید. علاوه بر شادان بلگرامی، استادان ممتاز شبه قاره همچون حافظ محمود شیرانی مؤلف تنقید شعر العجم، سید محمد سبطین استاد عربی در دانشکده لودیانه، مولوی عبدالعزیز میمن سیف راجکوتی معلم عربی در دانشکده ادوارد پیشاور هم داو طلب بودند. مولوی محمد شفیع رئیس دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب، لاهور، از میان ۷۲ داو طلب، چهار نفر مذکور را معرفی کرد ولی رئیس دانشگاه پنجاب، پرفسور وولنز، از آنها فقط استاد شادان را انتخاب کرد که در دانشکده مزبور تا پانزده سال آینده، علاوه بر تدریس زبان و ادبیات فارسی، ریاست بخش فارسی را نیز بعهدہ داشت.^۷

پس از باز نشستگی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ م از دانشکده خاور شناسی، استاد شادان مجدداً بعنوان استاد فارسی (وبعدا بطور رئیس) به مدرسه عالیہ رامپور بازگشت و تا

علامه سید اولاد حسین شادان بلگرامی

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

وفات خود در سال ۱۹۴۸ م در همانجا انجام وظیفه می کرد. وی در ۷۸ سالگی، روز هفدهم ژانویه ۱۹۴۸ م در ایالت رامپور هندوستان، درگذشت و در گورستان موسوم به "مقابر مؤمنین" در نزدیکی دانشکده رضا در رامپور مدفون گردید.^۱

روابط شادان با علامه اقبال

مؤلف حیات شادان بلگرامی در مورد استفاده علمی علامه اقبال از شادان و تعظیم و

تکریم او چنین نوشته است:

علامه اقبال... چند سال کوچکتر از حضرت شادان بودند... هر گاه حضرت شادان به منزل علامه مرحوم تشریف می بردند ایشان بینهایت خوشحال می شدند... سر پا می ایستادند و بعد از نشستن شادان می نشستند... همینطور هنگام مرخصی هم تا بیرون خانه مشایعت می نمودند و پس از اظهار و ابراز ادب و احترام مفرط با ایشان خدا حافظی می فرمودند. این هم حسن اخلاق علامه اقبال بود و هم اعتراف مرتبه علم و فضل حضرت شادان. علامه اقبال مرحوم را... از حضرت شادان بلگرامی باندازه کافی فیض رسید. اگرچه علامه اقبال بطور رسمی از شادان فارسی نخوانده بودند، ولی باز هم علاوه بر زمینه زبان و ادب فارسی، برای گشودن گره های تحقیق لفظی و قواعد عروضی... گاه گاهی [ایشان] به شادان مراجعه می نمودند.

در اکتبر سال ۱۹۲۴ م علامه اقبال با تشریک مساعی حکیم احمد شجاع برای دانش آموزان کلاسهای ششم، هفتم و هشتم، کتابی درسی تألیف نمود که در پیشگفتارش آمده است:

لازم دانستیم که پیش از چاپ [این کتاب را] به یک نفر دانشمند و زبان شناس نشان بدهیم که بعد از تجدید نظر او امکان هیچگونه عیب و نقصی در آن باقی نماند. لذا ما در این مورد به علامه محترم سید اولاد حسین شادان بلگرامی، پرفسور ارشد فارسی، دانشکده خاور شناسی لاهور، زحمت دادیم و نامبرده بنا به خواهش ما پیشنهادش را تجدید نظر نموده، هر جا صلاح دانست در آن تصحیح فرمود. حالا ما مطمئن هستیم و آن را بمنظور چاپ و نشر به چاپخانه می سپاریم.^۲

شعر شادان

شادان از بچگی به اردو و فارسی شعر میگفت. وی در شعرگویی پیرو میرزا غالب بود. غزلیاتش در مجله ادبی انتخاب چاپ می شد. در علم عروض مهارت تمام داشت. وی شاعر چیره دستی بود و منظومه های فارسی و عربی را به سهولت به شعر اردو در می

آورد. در نظم کردن قطعات تاریخی به فارسی و اردو بسیار معروف بود. بعضی از اینگونه قطعاتش مانند قطعه مربوط به تاجگذاری ادوارد هفتم (۱۹۰۱ م)، قطعه وفات سر سکندر حیات، استاندار پنجاب، (۱۹۴۲ م) و قطعه راجع به شکست آلمان در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۰-۴۶ م) و امثال آن دارای بسیار ارزش تاریخی است.^۵

خوشنویسی شادان

شادان بلگرامی خوشنویس درجه یک بود و در این هنر شاگرد رشید میر احمد حسن حسینی رامپوری بود که متخصص سبک میر عماد به شمار می رفت. در نتیجه تمرین خط تحت نظارت استاد خود، شادان در خط نستعلیق ماهر گردید و غالباً کتابت اغلب آثار خود را خودش بعمل وی آورد.

شاگرد نوازی شادان

استاد شادان که فرزند صلیبی نداشت همه شاگردان معنوی اش را مانند فرزندان حقیقی خود می پنداشت. تا وقتیکه در لاهور ماند همیشه منزل های دو طبقه یا سه طبقه ای کرایه می کرد و در یک طبقه با خانواده کوچک خود بسر می برد و در طبقه های دیگر دانشجویانی که از اطراف و اکناف شبه قاره برای تحصیل علوم شرقی می آمدند زندگی می کردند. از دانشجویان مفلس و قلاش نه فقط اینکه کرایه نمی گرفت بلکه تمام مخارج تحصیلی آنها را نیز تأمین می نمود. از خانه تا دانشکده خاور شناسی همیشه پیاده راه می رفت و علتش جز این نبود که در بین راه به پرسشهای دانشجویان چپ و راست پاسخ می داد و موقع بازگشت هم همین وضع ادامه پیدا می کرد. بعد از صرف ناهار کمی استراحت می کرد و باز از ساعت چهار تا پاسی از شب بدون هیچگونه اخذ حق التدریس، به تدریس دانشجویان فاضل فارسی و فوق لیسانس فارسی ادامه می داد.^۶

شاگردان شادان

استاد شادان مانند استادان خوب، شاگردان خوب نیز بجای گذاشت که پس از وفاتش با شاهکار های علمی و ادبی خود در زمینه زبان و ادبیات فارسی نامش را زنده نگه داشتند. صدها شاگرد او از دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب و مدرسه عالی رامپور پیا خاستند که در اطراف و اکناف شبه قاره پرچم زبان و ادبیات فارسی را تا دم واپسین در حال اهتزاز نگه داشتند. ممتاز ترین شاگردانش که برای اظهار تفاخر و ابراز

نسبت شاگردی به او به نام خود کلمه "شادانی" اضافه نمود، عبارت بود از پرفسور دکتر و جاهت حسین عندلیب شادانی. شاگردان دیگر استاد شادانی بدین قرارند: مرحوم دکتر کلیم سهرامی، مدیر اسبق گروه فارسی در دانشگاه راجشاهی بانگلادش، دکتر روشن آرا بیگم، رئیس اسبق گروه فارسی، دانشگاه کراچی، علامه عبدالعزیز میمنی راجکوتی، رئیس اسبق گروه عربی، دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب، جوش ملیح آبادی (یکی از ممتاز ترین شعرای معاصر اردو)، شمس العلماء مولانا تاجور نجیب آبادی (بانی اردو مرکز لاهور)، حافظ محمود شیرانی، نویسنده **تنقید شعر العجم**، پرفسور سید عابد علی عابد (محقق، شاعر، نویسنده و رئیس اسبق دانشکده دیال سینک، لاهور)، پرفسور حامد حسن قادری (مفسر معروف قرآن)، سید ذوالفقار علی بخاری (مدیر کل اسبق سازمان رادیوی پاکستان)، پرفسور دکتر محمد باقر (رئیس اسبق دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب)، جستیس محمد رستم کیانی (مدیر اسبق دادگاه عالی پنجاب)، مرزا هادی علی بیگ و امق شادانی (رئیس بخش فارسی، دبیرستان اسلامی لاهور)، سید ابو الحسن سیف شادانی (دبیر اسبق مطبوعاتی مجلس اتحاد المسلمین، حیدر آباد دکن، و مدیر اسبق انجمن ایرانیان کراچی)، سید محمد جعفری (وابسته مطبوعاتی و فرهنگی سفارت پاکستان، تهران)، دکتر ممتاز حسن (رئیس اسبق آکادمی اقبال پاکستان)، مولانا امتیاز علی عرشی رامپوری (غالب شناس برجسته)، سید اصغر علی شادانی (مؤلف **حیات شادان بلگرامی**)، ارشد شادانی، قاسم شادانی، حبیب شادانی، آل مجتبی شادانی، نگار شادانی، طاهر شادانی، گلشن شادانی، کوکب شادانی، شمس شادانی، والا گوهر شادانی، انجم شادانی، محمود شادانی، وصف شادانی، سیف شادانی، کوکب شادانی، افضل الاطبا جمال سویدا، ساحل بلگرامی و صدها دیگر.^{۱۱}

آثار شادان

شادان بلگرامی علاوه بر شاگردان متعددی آثار زیادی نیز از خود برجای گذاشته است که عبارت اند از:

- ۱- شرح **دره نادره** میرزا مهدی که در سال ۱۹۱۱ م در مطبع سعدی رامپور به طبع رسید.
- ۲- **کشف المعضلات**، شرح معنیات **حدایق البلاغه** که بار اول در سال ۱۹۱۲ م در مطبع سعدی رامپور و بار دوم در سال ۱۹۲۸ م توسط شیخ مبارک علی و پسرانش در لاهور به طبع رسید.
- ۳- **شرح معمای جامی**، بخط خود شادان بلگرامی که هنوز به چاپ نرسیده و پیش پسر

- خواننده اش، سید اصغر علی شادانی موجود است.
- ۴- تشریح المعانی، ۱۹۲۶ م.
- ۵- شرح مرد حسیس، چاپخانه دیوان چند، لاهور، ۱۹۲۲ م.
- ۶- ترجمه مقامات حمیدی، لاهور، ۱۹۲۲ م.
- ۷- فرهنگ و تعلیقات حاجی بابا اصفهانی، لاهور، ۱۹۲۴ م.
- ۸- بهار العروض، لاهور، ۱۹۲۵ م.
- ۹- شرح قصاید خاقانی، لاهور، ۱۹۲۷ م.
- ۱۰- خلاصه تاریخ و صاف، شیخ مبارک علی و پسران، لاهور، ۱۹۲۹ م.
- ۱۱- فرهنگ سیاحت نامه ابراهیم بیگ، شیخ مبارک علی و پسران، لاهور، ۱۹۳۱ م.
- ۱۲- شرح و کلاسی مرافعه، لاهور، ۱۹۳۲ م.
- ۱۳- فرهنگ شادان، نسخه خطی آن بخط مؤلف در موزه ملی پاکستان، کراچی، نگہداری می شود.
- ۱۴- روح المطالب فی شرح دیوان غالب، لاهور ۱۹۶۷ م.



یادداشتها

- ۱- سید اصغر علی شادانی، حیات شادان بلگرامی، کراچی، ۱۹۸۶ م، ص ۲۹.
- ۲- Mission Church Primary School.
- ۳- Sentinal High School.
- ۴- سید اصغر علی شادانی، ص ۴۶.
- ۵- همو، ص ۴۹.
- ۶- همو، ص ۱۱۳.
- ۷- همو، ص ۳۲۵.
- ۸- همو، ص ۵۸.
- ۹- همو، ص ۵۱.
- ۱۰- همو، ص ۶۶.
- ۱۱- همو، ص ۳۴۹.



نگاهی به بعض برداشتهای متفاوت اقبال و مطهری

سکندر عباس

چکیده

استاد مرتضی مطهری از پیش کسوتان انقلاب اسلامی ایران می باشد. او با مکتبهای گونه گونه فلسفه آگاهی داشت و در این زمینه پژوهش های مفصل و ارزنده ای انجام داده بود. او در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران نیز تدریس می کرد. در این مقاله نویسنده در مورد ایرادهای مطهری در باره اقبال به بحث و بررسی پرداخته است. واژه های کلیدی: مطهری، اقبال، اسلام، فلسفه.

برخی برآنند که اقبال افکار خود را از نیچه گرفته است و بعضی برگسان را سرچشمه عقاید او قرار می دهند. برخی سرنخ افکارش را در هگل و کانت جستجو می کنند، در حالیکه عده ای دیگر اندیشه فکر و فلسفه اقبال را در آثار مارکس می یابند. منتقدین فلسفه اقبال نیز بر آنند که او طرفدار سوسیالیزم بود. گروهی او را پرچمدار استعمار و جماعتی پیرو جمهوریت (دموکراسی) تشخیص می دهند. ایراد مطهری این است که اگرچه اقبال در واقعیت دانشمند بزرگ فلسفه غرب می باشد اما با فرهنگ اسلامی عمیقاً آشنان نیست و از فلسفه اسلامی چیزی درستی نمی داند. به عنوان مثال فلسفه اثبات واجب و علم قبل از ایجاد که جزو مسایل مهم الهیات می باشد، و همچنان در سایر علوم اسلامی نیز مطالعه اش سطحی است.^۱

توضیح

اقبال هم فیلسوف است و هم شاعر. فلسفه و شعر به شکل تفکیک ناپذیر در نهاد وی ممزوج شده بود که به ندرت دیده می شود. اصولاً فلسفه اقبال از فلسفه ذات

عبارت است یا به تعبیر خودش از فلسفه خودی. در واقع اقبال بنیان اندیشه و فلسفه خود را برقرآن و قانونهای اسلامی نهاد. وی در نامه ای به نام خواجه حسن نظامی به شرح این نکته پرداخته، می نویسد:

گرایش طبیعی و ارثی من به طرف تصوف است و پس از مطالعه فلسفه اروپا این گرایش تقویت پیدا کرد، چون فلسفه اروپا نیز به حیث مجموع وحدت الوجودی است. اما پس از تأمل در قرآن و تاریخ اسلام من به اشتباه خودم پی بردم، و به خاطر قرآن اندیشه قبلی ام را ترک کردم و برای رسیدن به این هدف با گرایش طبیعی و ارثی دچار ستیز ذهنی و قلبی شدم.

کتاب فیلسوفانه او **احیای فکر دینی در اسلام**^۲ به کتاب معروف **احیاء العلوم الدین** از امام غزالی بسیار نزدیک است. اقبال خودش نیز به تصوف مایل بود. احتمال دارد که مطهری تحول و ارتقای اندیشه اقبال را درک نکرده و فقط کتابهای فارسی و ترجمه های عربی آثار اقبال را خوانده باشد، که سبب ایراداتش به اقبال گردیده است، درحالیکه اقبال با ارائه فلسفه عمیق خودی، برای بشریت پیام امید و نشاط آورده است. سطح اندیشه های او چنان والاست که درک بعضی از رمز و راز آن برای نسل امروز میسر نیست، و شاید آیندگان بتوانند 'شاعر فردا' را دریابند.

مطهری می پذیرد که علامه اقبال پیامبر فلسفه خودی است. اقبال برآن است که جامعه اسلامی بنابرتهاجم فرهنگ و تمدن غربی متزلزل شده است و سرخودی و تشخص جامعه اسلامی در تعلیمات اسلامی پنهان است و خودی عبارت است از تعلیمات و ارزشهای اسلامی. لذا با ارائه فلسفه خودی اقبال بر جامعه اسلامی منت بزرگی نهاده است. اقبال در مورد فلسفه ایران چنین می نویسد:

در نتیجه مطالعه عمیق تاریخ فلسفه ایران روشن می گردد که در اینجا مذهب و فلسفه بسیار نزدیک به یکدیگرند. گمان می رود که همین چیز باعث ایجاد اندیشه ها و افکار فیلسوفانه و نهضت های جدید مذهبی گردید. برخی فیلسوفان و دانشمندان مسلمان تحت تأثیر فلسفه یونان اعتقادات دینی خود را به زبان مخصوص فیلسوفانه بیان کردند. در ایران پس از ظهور اسلام مذهب و فلسفه راه های خود را از یک دیگر جدا کردند، ولی پس از آن به مرور زمان فلسفه یونان جزولاینفک فلسفه ایران گردید.

خلاف نظر استاد مطهری که مطالعات اقبال را سطحی می داند، اقبال در تمام

دوران زندگی با دقت و تأمل خاصی به تحقیق مسایل مذهبی پرداخته است که ژرف نگری وی را در قرآن و مباحث اسلامی به اثبات می‌رساند.

چون اقبال غیر از مصلح، شاعر و فیلسوف هم بود، پس برای به دست آوردن اهداف خود از شعر و فلسفه بعنوان يك ابزار استفاده کرد. او شعر و فلسفه را خواند اما تنها برای آنکه بتواند به اهداف خود برسد. اقبال نه تنها فلسفه را به عنوان يك ابزار به کار برد بلکه تلاش کرد که فلسفه را به زندگی نزدیکتر نیز سازد.

دومین ایراد مطهری درباره فلسفه اقبال این است که او "بجای اثبات ختم نبوت، آن را به ختم دیانت منتهی می‌کند و این خلاف منظور و مدعای خود اقبال است، و این دلیل ناآگاهی او از فلسفه اسلامی است."^۳

مطهری این ایراد را بر ص ۱۴۵ کتاب **احیای فکر دینی** از اقبال وارد کرده است. در اینجا اقبال می‌گوید که پیامبر گرامی در وسط دنیای قدیم و جدید ایستاده است. جایی که پیامبر با سرچشمه الهی رابطه دارد، دارای بستگی با دنیای قدیم است، و جایی که تعلق به روح هدایت است، وابسته به دنیای جدید می‌گردد. زندگی در وجود او سرچشمه معرفت را آشکار کرده است، با ظهور اسلام رسالت نیز پایان می‌یابد و بحد کمال می‌رسد که دال بر این است که زندگی نمی‌تواند دایم در مرحله طفلی و خارج از سطح رهبری باشد.

ایراد مطهری این است که اگر این فلسفه را درست بدانیم نه تنها اینکه دیگر نیاز به وحی و پیامبر نخواهیم داشت، بلکه محتاج به هیچ وحی و رهبری نیز نخواهیم بود. چون هدایت تجربی عقل، جای هدایت وحی را گرفته است. به عقیده مطهری اگر این فلسفه درست باشد، این فلسفه خاتمه دین است نه فلسفه ختم نبوت.

اقبال سرشار از عشق پیامبر، عقیده داشت که پیامبر زنده است و در این زمان نیز کسانی هستند که مانند اصحاب پیامبر، از کسب فیض می‌کنند. حقیقت این است که نقش عمیق خلق بزرگ پیامبر و حقیقت دین بر قلب و ذهن او ثبت شده بود و به عقیده وی اگر کسی خود را در عشق پیامبر غرق کند و اطاعت وحی را شعار خود سازد، نیروی پایان ناپذیر خواهد داشت، و بر بحر و بر مسلط خواهد شد.

اقبال بجای ختم دین به تکمیل دین اعتقاد دارد. به نظر اقبال دین اسلام در هر زمان نیازهای زندگی را بر می‌آورد، و ضابطه کامل زندگی را تقدیم می‌کند. به نظر

او نبوت در اسلام به حد کمال رسیده است، تاجایی که این باب مسدود شود. این جریان شامل این معنای دقیق است که از این ببعده، پس از خاتم النبیین سر رشته حیات نباید در دست افراد معین و مشخص باشد. اطاعت کامل از پیامبر بر مسلمانان واجب و تغییر در چنین احکام مرادف کفر است. مطهری دیدگاه اقبال را به چشم دیگرنگاه کرد که باعث ایجاد شکوک گردید.

در حالیکه به عقیده خود مطهری اقبال خواستار اثبات ختم نبوت است نه ختم دین. اقبال می گوید که زندگی محتاج اصول ثابت است و همیشه نیاز به اجتهاد دارد. دلایل مذکور را در نظر گرفته به این نتیجه می رسیم که نیاز وحی و رهبری همیشه باقی می ماند و عقل تجربی نمی تواند جایگزین وحی شود.

به عقیده مرتضی مطهری اقبال طرفدار احتیاج دایمی هدایت و رهنمایی است. اقبال چنین تفاسیر از ختم نبوت را قبول ندارد. از آثار منظوم این متفکر بزرگ اسلامی مخصوصاً آن جا که به شرح و تحلیل فلسفه خودی پرداخته، مشخص می گردد که او با استفاده از زیباترین تعبیرات و تلمیحات که نشانه آگاهی او از روح اسلام است، عقیده خود را به اثبات می رساند. ابیات زیر را ملاحظه فرمایید:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد	بر رسول ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام را	او رسل را ختم و ما اقوام را
لا نبی بعد ز احسان خداست	پرده ناموس دین مصطفی است ^۴
نوع انسان را پیام آخرین	حامل او رحمة للعالمین ^۵
از اجل این قوم بی پرواستی	استوار از نحن نزلناستی ^۶

مطهری می نویسد: "اقبال با آن که سخت شیفته عرفان است و روحش، روح هندی و اشراقی است، بعلاوه سخت مرید مولانا جلال الدین مولوی است، عرفان اسلامی را در سطح بالا نمی شناسد و با اندیشه های غامض عرفان بیگانه است."^۷

توضیح

خلاف عقیده مطهری، مطالعه عمیق آثار اقبال، او را در سطح بسیار ارفع معرفی می کند. او معتقد است که درک معرفت و آگاهی از عرفان واقعی همان شناخت خداوند و خویشتن است. باتوجه به اینکه گفته اند "من عرف نفسه فقد عرف ربه" ^۸

اقبال از طریق فلسفه خودی به این نتیجه می‌رسد که فلسفه و یا مکتب‌هایی فکری که از عشق الهی یا از مفهوم واقعی حقیقت بی بهره مانده اند، ناقص و پوچ و بیهوده هستند. اگر اقبال عاشق حقیقت نبود، که اساس عرفان اسلامی است، امکان نداشت که به این حکمت دسترسی پیدا کند. این مسأله فقط به عنوان يك امر تشریفاتی مطرح نیست و نیز اینکه اقبال شخصاً ادعا دارد که در سطح عالی عرفان و بصیرت روحانی جای گرفته است و در معرفت خداوند مقام رفیعی را احراز کرده است. او در آخرین روز حیاتش به همین معنی اشاره می‌نماید، و می‌گوید:

سرود رفته باز آید که ناید نسیمی از حجاز آید که ناید
سرآمد روزگار این فقیری دگر دانای راز آید که ناید^{۱۱}

ارادت عمیق و شیفتگی اقبال به مولوی، همراه با آگاهی از عظمت کار و راهش که مطهری آن را به سخت مرید بودن وی به مولوی تعبیر کرده است، نیز نشانگر همین واقعیت است. مولانا که اقبال او را در آثارش پیر و مرشد روشن ضمیر گفته، آتش در حرمن روحش می‌زند، و او را با خود به منزل کبریا و مقامات عالی عرفان می‌برد، و از صهیای معرفت سرمستش می‌کند:

شعله در گیر زد برخس و خاشاک من مرشد رومی که گفت "منزل ما کبریاست"^{۱۲}

و نیز اینکه:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر^{۱۳}
پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد^{۱۴}

به نظر مطهری، اقبال بنا بر خطاهای نا بخشودنی اش درباره برخی از شخصیتها و بعضی از حرکت‌های استعماری پدید آمده در جهان امروز اسلامی، از نظر بینش و واقع‌نگری، مقام چندان والایی ندارد. به عقیده مطهری، نقص دیگر اقبال این است که بر خلاف سید جمال الدین به کشورهای اسلامی مسافرت نکرده و از نزدیک شاهد اوضاع و جریانها، حرکتها و نهضتها نبوده است، و از این رو دچار اشتباهاتی شده است. اقبال در کتاب **احیای فکر دینی در اسلام** نهضت و هایت در حجاز، جنبش بهائیت در ایران و قیام اتا ترک در ترکیه را اقدامات اصلاحی و اسلامی پنداشته، و همچنان در اشعار خود برخی از دیکتاتورها را ستوده است. اقبال در ادراک چنین نهضتها و شخصیت‌های استعماری دچار اشتباه بزرگی شده است. از چنین نظرات اقبال نمی‌توان صرف نظر کرد.

توضیح

حقیقت این است که اندیشه اقبال با مرور زمان متحول شد و در نتیجه ابهاماتی به وجود آمدند. عصر اقبال، زمان زوال و انحطاط جهان اسلام بود. در چنان اوضاع اقبال هر جا که حرفی از آزادی و حریت به گوشش می خورد، آن را برای مسلمانان مأیوس شده شبه قاره جرقه امید می دانست. در نهضت احیای دین اقبال همیشه از روش معتدل و متوازن پیروی می کرد و وقتی محرکین چنین نهضتها از اهداف اسلامی کناره گیری می کردند اقبال نیز از آن نهضتها دوری می گرفت. اقبال وقتی دید که اتاترک و رضا شاه پهلوی، هر دو اسلام را از سیاست خارج می کنند و به دست استعمار افتاده اند، هر دو را مورد نکوهش قرار داد و گفت:

نه مصطفیٰ میں نہ رضا شاہ میں نمود اس کی کہ روح شرق بدن کی تلاش میں ہے ابھی^{۳۱}
 اقبال در حقیقت يك عطیة الہی برای مسلمانان و ملتہای ستمدیدہ جهان است. هندوها نیز او را دوست دارند و می ستایند. بگفته گاندی، رهبر آزاد بیخس هند، ”هندوستان دو چشم داشت، رابیندرانات تا گورو و محمد اقبال.“

اگر امروز ملتہای آنگلو ساکسون به شکسپیر و فرانسه به ویکتور هوگو و آلمان به گوته افتخار می کنند، مسلمانان جهان به عموم و مسلمانان شبه قاره و ایران به خصوص به علامه اقبال افتخار می کنند. اگرچه اقبال در کلام ابتدایی خود از محرکین چنین نهضتها ستایش کرده اما در کلام او اواخر زندگی اش، مثل مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق توضیح داده است که او امیدهایش را باین افراد بسته بود اما متأسفانه اینها نیز مزدور بیگانگان از آب درآمدند. در دورانی که اقبال زندگی می کرد، مسلمانان شبه قاره از نظر سیاسی و فرهنگی تهیدست بودند و اداریک چنین وضعیت برای مرتضیٰ مطهری ممکن نبود که او هیچگاه سری به شبه قاره نزده بود.

در آغاز قرن ہفدہم میلادی ملت های اروپایی از کشورهای خود بیرون آمدہ در پی تسخیر عالم شدند. این ملتها از نظر صنعتی و علمی پیشرفته بودند و در مقابل آنها کشورهای آسیا و افریقا هنوز دچار عقب ماندگی و افلاس بودند. بنا بر این قدرتهای استعماری غرب بلا فاصله در مسلط شدن بر کشورهای شرق پیروز شدند. همچنین در پایان قرن ہجدهم میلادی خلافت عثمانی نیز شکار هوس کشور گشایی قدرتهای

اروپایی شد. تاقرن نوزدهم ترکیه که علی الظاهر حاکمیت خود را برقرار نگهداشته بود تحت تأثیر توطئه چینی های قدرتهای غربی قدرت عمل آزادانه خود را از دست داد.

استعمار کشورهای اسلامی را خیلی آسیب و ضرر رساند و هدف آن از این کارها ضعیف کردن فرهنگ مسلمانان و جلوگیری از تکامل و تثبیت خود باوری آنها بوده است. این وضعیت و خیم شرق بلکه سراسر جهان اسلام همه اهل فکر و اندیشه را وادار به تعمق و بررسی در دلایل و علل زوال و انحطاط مسلمانان ساخت. در ایران در روزگار رضا شاه پهلوی توطئه های استعمار به اوجش رسید، لائحۀ کشف حجاب به تصویب رسید و با رواج منکرات پایه های حوزه های علمیه هم متزلزل گردید.

هند از نظر سیاسی و فکری و علمی و اقتصادی در گرو غرب بود. همچنین از وضع نابسامان دیگر کشورهای اسلامی نیز که در زنجیرهای غلامی بسر می بردند قلب اقبال تأسف می خورد. اما او اعتقاد داشت که ملتش را می توان از این بی عملی و وضعیت زوال بیرون کشید.

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری متفکر و عارفی است بزرگ که نقش حیاتی در تأمین استقلال مسلمانان شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان ایفا کرد. به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران در کتاب **مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان**: "پیشاهنگ و مبشر پاکستان محمد اقبال است. و امروز بعنوان بنیانگذار دولت اسلامی جدید از او نامبرده می شود و بیگمان تا روزی که نام پاکستان در تاریخ بشریت باقی و موجود است نام اقبال نیز همردیف و برابر آن یاد خواهد شد."

علامه اقبال لاهوری دلبستگی خاص به تاریخ و فرهنگ ایران از قدیم ترین ازمینه تا دوراننش داشت. همچنان روح و تفکر او را می توان پشتوانه فکری انقلاب اسلامی ایران تلقی نمود. فکر انقلاب آفرین اقبال در فکر و نظر ملت ایران نیز انقلابی ایجاد کرد.

فکر من از جلوه اش مسحور گشت خامه من شاخ نخل طور گشت

پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام^{۱۴}

این ابیات توجه و علاقه خاص اقبال به مفاخر ملی ایرانیان و فرهنگ و ادب و زبان آنان را باز گویی کند. سخن اقبال مشتمل است بر افکاری که از دل يك مؤمن معتقد

بر می خیزد و ملل خوابیده را بیدار می سازد و درس سروری و میری می دهد. از رسالهٔ دکترتاری او که در رشتهٔ فلسفه است و موضوع آن **سیر فلسفه در ایران** می باشد احساسات احترام آمیز او را نسبت به ایرانیان عهد باستان می شود به خوبی پی برد. نه تنها این بلکه امیدواریش به استعداد و فضیلت جویی ملت ایران از جای جای اشعار فارسی واردوی او آشکار است. اقبال آرزو می کند که ای کاش به جای شهر "ژنو" که سابقاً جامعهٔ ملل در آن جا مستقر بود شهر تهران محل رفت و آمد و داد خواهی ملتهای ستمدیدهٔ جهان می شد.

استاد شهید مطهری یکی از نوابغ روزگار بود که پایه های عقیدتی انقلاب اسلامی ایران را مستحکم نمود. سخنرانی های استاد در اقصی نقاط ایران در دوران قبل از انقلاب تحولی تازه ایجاد کرد و هنوز هم سخنان حکمت آمیز او شمع فروزان هدایت و ارشاد است. شهید مطهری در دوم فوریه در سال ۱۹۱۹ میلادی در روستایی بنام فریمان که حدود هفتاد و پنج کیلومتر از مشهد مقدس فاصله دارد تولد یافت. شهید از شاگردان برجسته امام خمینی بود و چندین بار توسط دولت ستمگر شاه دستگیر شد و در حبس ماند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی وی به عضویت شورای انقلاب برگزیده شد و در روز دوم مه سال ۱۹۷۹ م پس از گذشت هشتاد روز از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی شهید شد.

هر دو استاد عالیقدر مورد بحث در مقاله حاضر — اقبال و شهید مرتضی مطهری — هر کدام شان قلعه و حصار مستحکم اسلام بودند که در زمینه دفاع اسلام استعمار را باشان حکیمانۀ محققانۀ عالمانه و مجاهدانۀ خود شکست فاش دادند. پیام انقلاب آفرین و آفاقی علامه اقبال فقط برای مسلمانان شبه قاره اختصاص نداشت بلکه صدای پر تأثیر او نشید آزادی و حریت و خود شناسی و خود سازی برای سراسر جهان اسلام بود. معلم انقلاب اسلامی استاد شهید مطهری در نور افکار انقلاب آفرین اقبال به رهبری امام خمینی با همکاری علما و مفکرین عصر خویش انقلاب عظیم قرن گذشته را بپا کرد. در حقیقت این شاخه از همان مبارزه بود که از یک قرن گذشته به وسیله علما و مفکرین ایران و جهان اسلام بر علیه استعمار گران ادامه داشت. مانند اقبال استاد شهید مطهری نیز به این اعتقاد کامل داشت که تنها اسلام مکتبی است که لیاقت راهبری بشر دارد. وی راه نجات و اصلاح مسلمانان را در اتحاد و یکجتهی می

دید. این هر دو مفکر بوسیله سخنرانی‌ها و آثار خود توطئه‌های استعمار غرب را آشکار ساختند. آنان راجع به حقوق زنان، اقتصاد اسلامی، مسایل فلسفی و ایدئولوژی اسلام نیز نوشتند و سخنرانی‌ها کردند.

شهید مرتضی مطهری که بعنوان اقبال‌شناس برجسته شناخته می‌شود، مطالعه زیادی در زمینه فکر و ایدئولوژی علامه اقبال داشت. وی در کتابهای خویش افکار اقبال را تحلیل کرده و در کتابهای خود تقریباً در ۷۰ مورد مختلف راجع به کلام و فن و شخصیت اقبال اظهار نظر کرده و فکر انقلابی او را ستوده است. این هر دو مفکر به روش خاص خود و باتوجه به وضعیت سیاسی و فرهنگی عصر خویش به جامعه بشری فرهنگ پر با اسلام را معرفی نمودند. وقتی ما افکار این دو مفکر را مورد بررسی تقابلی قرار می‌دهیم مشخص می‌شود که نقطه نظر هر دو در زمینه شعار و تعلیمات اساسی اسلام یکی است و هر دو تقریباً روی یک موضوع اظهار نظر کرده‌اند، بالخصوص هر دو شخصیت بر جسته روی توطئه‌های استعمار و عمل‌های بد مسلمانان انگشت نهادند و سعی داشتند که شعور اسلامی ملت را بیدار سازند. مرتضی مطهری در پیروی از اقبال افکار انقلابی را با پیروزی همکنار ساخت. طبق گفته وی، اقبال از چهره‌های روشن و درخشان است که جامعه اسلامی را فرهنگ پر بار اسلامی به عنوان هدیه داد.

شهید مرتضی مطهری گفته است که اقبال لاهوری واقعاً یک دانشمند ذی‌قیمتی است که رسالتی در زمینه اسلام برای خودش احساس می‌کرده است. یکی از وسائلی که اقبال از آن استفاده کرده شعر است. در شعرای فارسی زبان به خصوص در عصر‌های متأخر از نظر داشتن هدف، بدون شک ما شاعری مثل اقبال نداریم. از نظر مطهری اقبال شاعر فوق‌العاده بود. وی همه نیروهای خود را برای اعتلاء اسلام مورد استفاده قرار داد. به همین دلیل جامعه اسلامی مدیون اقبال است. شهید مرتضی مطهری فرمودند: اقبال لاهوری را قطعاً یک قهرمان اصلاح در جهان اسلام باید به شمار آورد. اقبال از تقلید کور کورانه‌ای که مسلمانان از تمدن غربی دارند انتقاد می‌کند و عقیده دارد که روح اسلامی در مسلمین امروزه مرده است. در هر حال چون خود اسلام زنده است او معتقد به تجدید حیات اسلامی است. مثل اقبال لاهوری استاد شهید مطهری به این باور بوده است که اسلام تنها دینی است که می‌تواند انسانیت را براه نجات

هدایت کند. از نظر مطهری اقبال تنها يك مفکر نبود بلکه اهل عمل نیز بود. رؤس مطالبی که در زمینه فن و شخصیت اقبال در سطح زیر دیپلم در ایران تدریس می شود نوشته شهید مطهری است. وی از افکار انقلابی اقبال اعتراف نموده می نویسد که علامه اقبال شاعر بلند پایه ای بود که وی هنر خود را برای دست یافتن به اهداف اسلامی صرف نمود و انقلاب آفرینی شعرش تا هنوز باقی است.

وقتی زندگی نامه و شعرهای اقبال و گفته های شهید مطهری را تجزیه کنیم معلوم می شود که هر دو همفکر بودند. هر دو برای نیل به تقریباً يك هدف کار می کردند و آن عبارت بود از برانگیختن نفرت مردم علیه استعمار و تحریض آنان به پیروی از اسلام ناب محمدی. استاد شهید از اقبال در چند موضوع اختلاف نظرهم داشته که، علت این اختلاف کوچک شاید ناشی از عدم آشنایی استاد از آثار اردو و انگلیسی اقبال بوده. علت بزرگ برای اختلاف شهید مرتضی این بوده که فکر اقبال با عوض شدن زمان تبدیل می شد و بنا بر این بعضی از مردم در قضاوت درباره افکار اقبال دچار اشتباه می شدند که این حق مسلم محققین و اهل نظر است. چون اینها همزمان با اقبال زندگی نکردند بخاطر این از وضعیت سیاسی و اسلامی روزگار اقبال اطلاع درستی نداشتند. در هر حال، فکر اساسی این دو رهبر بزرگ ما یکی بود و زیاد اختلاف فکری نداشته اند. آآن ضرورت این است که افکار این دو نفر بین مسلمانان پخش شود.

چنانکه قبلاً نیز اشاره رفت، این هر دو متفکر به شیوه و سلیقه های خود شان و برطبق اوضاع فرهنگی و سیاسی زمانهای خویش به جوامع اسلامی هدیه پرثمر فرهنگ را تقدیم کردند. هر دو درباره شئون و تعلیمات اساسی اسلامی همفکرند. هر دو استعمار و اعمال زشت مسلمانان را نشان داده بطور موفقیت آمیز سعی کردند شعور و آگاهی های اسلامی را در آنان بیدار کنند. مطهری طی فرازی تجلیل از اقبال مینویسد: این تأثیر آه و فغان اقبال لاهوری بود که قلوب خوابیده و اذهان منتشر و پراکنده مسلمانان را همانند نسیم صبحگاهی بیدار کرد. شهید مرتضی مطهری معترف است که شعر اقبال حتی پس از ترجمه به عربی یا فارسی تأثیر و حماسه آفرینی اش برقرار است.

استاد شهید اقبال را بالقب "رهبر اصلاح" خوانده است. وی می فرماید که

ایدیولوژی رفاهی اقبال از مرزهای کشور وی خارج شد. اقبال با وجود داشتن مطالعه عمیق تمدن غرب، آن را فاقد نظریه جامع بشری می دانست. به عقیده مطهری اقبال میخواست افکار نو مذهبی خلق کند. وی این افکار را بدون احیاء معنویت بیکار می دانست و وی مرد میدان و محرک فکر پاکستان بود.

فهرستی از بیانات استاد مطهری درباره اقبال لاهوری

- ۱- "گفتار اقبال لاهوری پیرامون فلسفه ختم نبوت و بی نیازی بشر"، آشنایی باقرآن، ج ۲، ۱، ص ۱۳۷۰، ص ش: ۲۲۳، ت ص ۴.
- ۲- "کلامی از حکیم اقبال لاهوری پیرامون حسن معنوی و پیدایش انسان"، آشنایی باقرآن، ج ۲، ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۳۸، ت ص ۱.
- ۳- "کلامی از اقبال لاهوری درباره شخصیت پیامبر اسلام (ص)"، آشنایی باقرآن، ج ۲، ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۶۱، ت ص ۱.
- ۴- "ویژگیهای اقبال لاهوری و بررسی اشتباهات وی در زمینه معارف"، استاد مطهری و روشنفکران، ج ۲، ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۱۰۰، ت ص ۲.
- ۵- "اهمیت محورهای ثبات در نهضتها و حرکتهای اجتماعی و وجود این محورها در اسلام و نظر اقبال لاهوری در این باره"، استاد مطهری و روشنفکران، ج ۲، ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۸۹، ت ص ۲.
- ۶- "نظر اقبال در کتاب احیای فکر دینی در زمینه ما نعت غرب از پیشرفت اخلاق بشریت"، استاد مطهری و روشنفکران، ج ۲، ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۹۷، ت ص ۱.
- ۷- "نقش اقبال در تاسیس کشور اسلامی پاکستان"، استاد مطهری و روشنفکران، ج ۲، ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۹۹، ت ص ۱.
- ۸- "مختصری از حالات اقبال لاهوری"، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۳۶۸، ص ش: ۲۳۱، ت ص ۱.
- ۹- "جمله ای از اقبال لاهوری پیرامون اجتهاد"، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۳۶۸، ص ش: ۲۳۲، ت ص ۱.
- ۱۰- "دیدگاه اقبال لاهوری در کتاب احیای فکر دینی در اسلام پیرامون اجتهاد"، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۱۴، ت ص ۱.
- ۱۱- "دیدگاه اقبال لاهوری پیرامون قوانین اسلام و مقتضیات زمان"، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۳۶۹، ص ش: ۱۴، ت ص ۱.
- ۱۲- "گفتاری از اقبال لاهوری پیرامون ضرورت وجود اصول و قوانین ثابت و متغیر برای جامعه و ویژگی آن"، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۳۸۰، ص ش: ۱۴، ت ص ۱.

نگاهی به بعض برداشتهای متفاوت اقبال و مطهری

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۱۴ م

- ۱۳- "دیدگاه گوینو پیرامون نظر صاحب کتاب *روضات الجنات* و دکتر اقبال در کتاب *توسعه حکمت در اسلام* در مورد خط مشی ملاصدرا"، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۱، صدرا، ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۱۳، ت ص ۱.
- ۱۴- "تبیین عدم آشنایی اقبال لاهوری با فلسفه اسلامی در کتاب *سیر فلسفه در ایران* و کتاب *احیای فکر دینی در اسلام*"، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۵، صدرا، ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۳۷، ت ص ۱.
- ۱۵- "دیدگاه اقبال لاهور پیرامون پیدایش"، *انسان در قرآن*، صدرا، ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۲۳، ت ص ۱.
- ۱۶- "فرق میان خود آگاهی پیامبرانه و خود آگاهی عارفان در کلام اقبال"، *انسان در قرآن*، صدرا، ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۷۹، ت ص ۱.
- ۱۷- بررسی زیان انسان به علم و ایمان از دیدگاه علامه اقبال لاهوری در کتاب *احیای فکر دینی در اسلام*"، *انسان و ایمان*، صدرا، ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۲۴، ت ص ۱.
- ۱۸- "شعری از اقبال لاهوری درباره دیدگاه قرآن از انقلاب"، *پیرامون انقلاب اسلامی*، صدرا، ۱۳۶۸ هـ، ص ش: ۱۰۷، ت ص ۱.
- ۱۹- "نیازهای بشریت در زندگی انسانی از دیدگاه اقبال لاهوری"، *پیرامون انقلاب اسلامی*، صدرا، ۱۳۶۸ هـ، ص ش: ۹۸، ت ص ۱.
- ۲۰- "شعری از اقبال لاهوری در وصف امام علی"، *جاذبه و دافعه علی*، صدرا، ۱۳۶۸ هـ، ص ش: ۹۸، ت ص ۱.
- ۲۱- "دیدگاه اقبال لاهوری در رابطه با فرهنگ شوم و تمدن اروپایی و فرهنگ اسلامی و تفاوت آن دو بیک دیگر"، *حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، صدرا ۱۳۶۲ هـ، ص ش: ۶۸، ت ص ۸.
- ۲۲- "آشنایی با شخصیت علمی و تفکر اقبال لاهوری"، *حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، صدرا، ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۶۹، ت ص ۸.
- ۲۳- "دیدگاه اقبال لاهوری پیرامون پوچ بودن ادعای آزادی و حقوق بشر در اروپا"، *حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، صدرا ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۷۲، ت ص ۲.
- ۲۴- "لزوم تعریف جهان بر اساس معنویات و وجود آزادی فردی و تبیین اصولی جهانی برای تکامل بشر از دیدگاه اقبال"، *حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، صدرا ۱۳۶۹ هـ، ص ش: ۷۵، ت ص ۱.
- ۲۵- "دیدگاه اقبال لاهوری پیرامون غرب زدگی و عدم همت مسلمانان به اسلام و ضرورت احیای جامعه اسلامی"، *حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، صدرا ۱۳۶۲ هـ، ص ش: ۷۶، ت ص ۱۶.

نگاهی به بعض برداشتهای متفاوت اقبال و مطهری

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

- ۲۶- "نقش اتحاد و همبستگی در حیات جامعه اسلامی از دیدگاه اقبال لاهوری و ذکر تمثیلهایی در این زمینه"، **حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی**، صدرا ۱۳۶۲ هـ، ص ش، ۸۲، ت ص ۱۰.
- ۲۷- "علائم حیات و عدم حیات جامعه از دیدگاه اقبال"، **حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی**، صدرا ۱۳۶۲ هـ، ص ش، ۸۲، ت ص ۱۰.
- ۲۸- "جدایی اندیشه از پیکره جهان اسلامی بعنوان نشان عدم حیات جامعه اسلامی از دیدگاه اقبال"، **حق و باطل ضمیمه احیای تفکر اسلامی**، صدرا ۱۳۶۹ هـ، ص ش، ۸۴، ت ص ۱.
- ۲۹- "اهمیت مسأله احساس شخصیت در انسان و دیدگاه اقبال لاهوری درباره آن"، **حماسه حسینی**، ج ۱، ۱۳۶۸ هـ، ص ش: ۱۶۴، ت ص ۳.
- ۳۰- "گفتاری از اقبال لاهوری درباره نحوه قرأت قرآن و توصیه پدرش در این مورد"، **حماسه حسینی**، ج ۱، ۱۳۶۸ هـ، ص ش، ۲۲۳، ت ص ۱.
- ۳۱- "شیوه اقبال لاهوری در تبلیغات با استفاده از شعر سرود"، **حماسه حسینی**، ج ۱، ۱۳۶۸ هـ، ص ش، ۲۲۸، ت ص ۱.
- ۳۲- "تحلیل شعری از اقبال لاهوری پیرامون ناشناخته ماندن بعضی از شعرا در زمان حیاتشان"، **حماسه حسینی**، ج ۲، ۱۳۶۹ هـ، ص ش، ۲۳۴، ت ص ۱.
- ۳۳- "عوامل تقویت و تضعیف شخصیت انسانی و سعادت انسانی از دیدگاه اقبال لاهوری" به نقل از **دیدگاه اقبال لاهوری** به نقل از کتاب **اقبال شناسی**، **حماسه حسینی**، ج ۳، ۱۳۶۵ هـ، ص ش، ۳۲۷، ت ص ۱.
- ۳۴- "جمله ای از محمد اقبال در مورد اجتهاد، خاتمیت"، صدرا، ۱۳۷۰ هـ، ص ش: ۱۰۷، ت ص ۱.
- ۳۵- "فرق بین نبی و عارف از دیدگاه اقبال لاهوری، ختم نبوت، صدرا"، ۱۳۷۰ هـ، ص ش ۳۳، ت ص ۱.
- ۳۶- "دیدگاه اقبال لاهوری در زمینه لزوم ختم نبوت جدا از رسالت بدلیل ختم نبوت"، صدرا، ۱۳۷۰ هـ، ص ش ۳۹، ت ص ۱.



یادداشتها

- ۱- مرتضیٰ مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد سالِ اخیر، انتشارات صدرا، تهران، بی‌تا، ص ۵۵.
- ۲- محمد اقبال لاهوری، علامه، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، (نشریه شماره ۹۰)، موسسه فرهنگی منطقه بی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۳- مرتضیٰ مطهری، همان، ص ۵۵.
- ۴- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۳ ش، ص ۷۰.
- ۵- همان، ص ۷۰.
- ۶- همان، ص ۸۲.
- ۷- همان، ص ۸۰.
- ۸- مرتضیٰ مطهری، همان، ص ۵۵.
- ۹- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۴۳۵.
- ۱۰- همان، ص ۲۵۳.
- ۱۱- همان، ص ۳۲۶.
- ۱۲- همان، ص ۸۰.
- ۱۳- همان، ص ۸۰.
- ۱۴- همان، ص ۱۱.



نگاه انتقادی به ما وراء الكلمة أنتلوجيا الشعر الفارسی المعاصر

دکتر احمد موسی^۱

چکیده

شعر کهن فارسی تاقرنها بنا بر لطافت و شیرینی شنوندگان و خوانندگان را مسحور ساخت، اما در اوایل قرن بیستم میلادی در نتیجه نهضت مشروطیت موضوعات بکر و تازه ای وارد ادبیات بویژه شعر فارسی شد و موضوعاتی همچون آزادی، حریت، حقوق زنان، مسایل اجتماعی، مصائب طبقه پایین و میهن دوستی محیط درونی شعر فارسی را به کلی تغییر داد و براسستی قوالب سنتی دیگر نمی توانستند گرانباری اندیشه های جدید را به دوش خود بکشند. در مقاله حاضر کتابی به زبان عربی موسوم به **ما وراء الكلمة** که شامل معرفی شعر و شخصیت هشت تن از پرچمداران شعر نوین فارسی است مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: شعر جدید فارسی، نیما، ما وراء الكلمة، محمد اللوزی.

جنبش نو گرایی که در شعر فارسی در سده گذشته آغاز گردیده به تدریج به نوایی رسیده است. این حرکت که در ابتدا به صورت کنار گذاشتن شکل و قالب قصیده فارسی قدیم آغازید، بالاخره به ایجاد دگرگونی در سطح درونمایه و مضامین شعر انجامید. اندیشه ایجاد این تحوّل در قالب را شاعران و ادیبان دوره پیش از عصر نیمایی به گونه ای محدود آغاز کرده بودند. آنان اعتقاد داشتند که شعر فارسی که با سابقه هزار ساله و گنجینه های گرانبها از رهگذر سالها و قرون گذشته پایی به امروز کشانده، می تواند زمینه ای مناسب را برای ایجاد پیوند های بیشتر و بهتر بین فرهنگها و ملل مختلف

در دوران معاصر فراهم آورد.

به همین سبب در قرن گذشته شاعرانی پا به عرصه ادبیات روز نهادند و پس از اینکه به سبک پیشینیان شعر سروده بودند، باعث ایجاد تحوّل چشمگیر در روند حیات شعر فارسی جدید شدند، و با تشخیص دادن لزوم سنخیت زبان شعر با دوران معاصر، دگرگونی بنیادینی هم در سطح قالب و فرم و هم از حیث مضمون و محتوای شعر را بنیاد نهادند. از این رو، شعر نو توسط نیمایوشیج، شاعر بزرگ دوره معاصر ایران که در بین مردم ادب دوست ایران به پدر شعر نو معروف شده است، و بین دوستان شعر فارسی از فرنگیان و ایرانشناسان و اصحاب ذوق خارجی از شهرت فراگیر برخوردار است، به قالبهای شعر فارسی اضافه شد.

کتابی که مورد نقد و بررسی در این مقاله قرار می گیرد، تحت عنوان **ماوراء الکلمه، آنتلوجیا الشعر الفارسی المعاصر** تألیف ارزشمند دکتر محمد اللوزی، از انتشارات وزارت فرهنگ مغرب، ۲۰۰۲ء خوشبختانه پنجره ای است بر حساسترین دوره از دوران های شعر فارسی و روزنه ای است بر نخبه ترین شاعران برخاسته از عصر مشروطه تا دوره قبل از انقلاب اسلامی.

این کتاب که برای خوانندگان عربی زبان، با ترجمه معروفترین اشعار بزرگان این دوره نگاشته شده، به بررسی و مطالعه روند شعر معاصر فارسی در عصر نیمایی، می پردازد. مؤلف چیره دست این اثر، هشت شاعر معاصر - نیمایوشیج، احمد شاملو، نادر نادر پور، مهدی اخوان ثالث، یدالله رویایی، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و سیاوش کسرابی - را برگزیده و برای هر کدامشان زندگینامه ای مختصر و نیز آورده است.

در کتاب **ماوراء الکلمه** خواننده عربی زبان می تواند از خلال نثر استوار و دلنشین و تحقیق متین و ترجمه موفق مؤلف گلهای رنگارنگ شعر آن روزگار را پیش چشم آورد، و از رهگذر آن، و چون شعر آینه روزگار است، به مسایل مهمی که در محیط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران آن دوران مطرح بوده، پی ببرد، و دغدغه ها، دردها، آرمانها و دل مشغولی های مردم ایران را بهتر بشناسد و از پویایی، تنوع، لطافت، طراوت و تازگی نظرات منتقدانه شاعران آن زمان بهره مند شود.

به سخن دیگر این کتاب علی رغم حجم کوچکش (۱۴۱ ص)، آینه ای است تمام نمای برای نواحی که در حوزه شعر و شاعری در آن برهه زمان وجود داشته، آینه ای

تمام نمای برای نواهایی که در حوزه شعر و شاعری در آن برهه زمان وجود داشته، آینه ای که تلاش خستگی ناپذیر و آگاهانه نگارنده آن بر آن بوده که تا حد امکان غمّاز آن روزگار باشد، و زنگارهای ابهام و تاریکی را بزدايد.

این کتاب حرکتی است که در پیگیری و تداوم کاوشهای سایر ایرانشناسان برای تعمیق چنین پژوهشها و گسترش مطالعات و ابجائی که اهداف بزرگی را دنبال می نماید، بویژه که در جهان عرب جای این تحقیقات که به ادبیات ایران معاصر می پردازد و آن را از زوایای متنوع بررسی می کند، سخت احساس می شود.

این کتاب اگرچه اولین گام در این راه نیست، زیرا چنان که اشاره خواهد شد، پژوهشگران مغربی قبلاً نیز در این زمینه تلاشهای تحسین آمیزی انجام داده اند و به مشتاقان معرفت و تشنگان ادبیات ناب فارسی، مخصوصاً در دوران معاصر تألیفاتی به ارمغان آورده اند، ولی می توان یکی از مهمترین کارهایی باشد که تا اکنون به زبان عربی و در جامعه عربی راجع به این موضوع مهم انجام شده است، و هر چند حاصل کار استاد اللوزی کاملاً از کاستیها و نقایص مبراً نیست، اما باز این قدر هست که خواننده عربی زبان نکته بین می تواند نکته های آموزنده بسیار و بهره های زیاد در آن بیابد که در تألیفات دیگر و نوشته های مشابه وجود ندارد.

محمد اللوزی نویسنده و مترجم مقتدر و استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه محمد پنجم، در پایتخت مغرب (رباط) است. این حقیقت را می توانیم با يك نگاه هر چند گذرا به مجموعه نوشته ها و ترجمه هایش در یابیم:

۱- مصباح اللذات، برگزیده های شعر فارسی معاصر، انتشارات الهيئة العامة لقصور الثقافة، مؤسسه ترجمه آفاق، قاهره، ۱۹۹۷ م/۱۳۷۶ ش.

۲- ماوراء النهر أنتلوجيا القصة القصيرة الفارسية المعاصرة، انتشارات دانشگاه محمد پنجم، رباط، مغرب، ۱۹۹۹ م/۱۳۷۸ ش/ که به بررسی ادبیات فارسی معاصر و ترجمه معروفترین داستانهای کوتاه داستان نویسان بنام ایران و ماوراء النهر اختصاص دارد.^۱

۳- تشرق الشمس، ترجمه و بررسی برگزیده هایی از شاعر بنام دوران معاصر، فروغ فرخ زاد، انتشارات آفریقای شرق، کازابلانکا، مغرب، ۲۰۰۰ م/۳۷۹ ش.

۴- الخوف، رمان، از غلامحسین ساعدی، ترجمه و تقدیم، زیر چاپ.

۵- ماوراء الكلمة، أنتلوجيا الشعر الفارسی المعاصر، انتشارات وزارت فرهنگ مغرب، رباط، ۲۰۰۲ م/۱۳۸۱ ش.^۲

اینها کارهایی است که تا به حال دکتر اللوزی به جامعه عربی و به علاقه مندان و دانشجویان عربی زبان پیرامون ادبیات فارسی معاصر به ارمغان آورده است و چنانکه پیش ازین ذکر شده است تلاش پژوهشگران مغربی جهت گسترش و معرفی زبان فارسی و ادبیات آن بر این چند کتاب یاد گردیده محصور نبوده و نیست، زیرا که مبحث ایرانشناسی و زبان و ادبیات فارسی در مغرب سابقه ای نسبتاً طولانی دارد. تألیف و ترجمه آثار فارسی در این خطه به قرنهای گذشته باز می گردد. برای نخستین بار شیخ ابراهیم التادلی که مدتی در مشرق بسر می برد و با زبان فارسی آشنایی خوبی داشته است (چنان که از نسخه خطی کتابش درباره موسیقی مغربی بر می آید) التادلی يك فرهنگ فارسی نیز تألیف کرده است.^۳

در قرن بیستم استاد فقید مغربی محمد بن تاویت کتاب پُرازش **چهار مقاله نظامی** عروضی را مورد تحقیق و تصحیح و تحشیه قرار داد. در همین سده استاد فقید مغربی عبداللطیف السعدانی کتاب **محمد بن شیرین مغربی، آثار و افکار و اشعار او** را تألیف و تدوین نمود. اساتید و محققان مغربی در دوران معاصر در راه تکامل و شناساندن فرهنگ و ادب فارسی سهم بسزایی داشته اند، و آثار زیاد و مهم از آنها در حوزه ادبیات فارسی اعم از شعر و نثر و داستان نویسی و تاریخ و فرهنگ برجای مانده است که مجال معرفی همه آثار در این مقاله امکان پذیر نیست.^۴

کتاب مورد بحث در این مقاله را از دو جنبه شکلی و محتوایی می توان مورد کنکاش و توجه قرار داد. این از لحاظ بیرونی و شکل، عبارت است از مجموعه ای کوچک ۱۴۱ صفحه ای، در قالبی نسبتاً جدید. این اثر به صرف نظر از جایگاه محتوایی اش، حداقل به لحاظ نگرش جدی و عمیق به موضوع مورد بحث و با توجه به هنرمندی و چیرگی مترجم، حرکت مقبول و درخور تأمل و تحسین است.

نگاه متأملانه به عنوان کتاب **ما وراء الکلمة** گویای نمادگونه آن است، و در پشت آن بحر مواج معانی بلند و رمز گونه قرار دارد. گویی مؤلف با انتخاب این عنوان می خواهد بگوید که خواننده برای دریافت معنی حقیقی اشعار بناچار باید از نشانه های کلمات موجود عبور کند، و به مدلولهای قراردادی آنها که در ذهن شاعر تشخیص دارد، برسد، یعنی مسیری که خواننده از ابتدای خواندن شعر تا کشف معنای آن باید طی کند، مسیر تأویل که به مفهوم "کلمه" منحصر نمی شود، بلکه به "ماواء الکلمه" (فرا واژه) می رسد.

جایگاه مؤلف در کتاب خود جایگاه ثابتی نیست. او در فصل نخست کتاب که عبارت است از بررسی تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران آن دوران که به پیدایش حرکت نوگرایی در شعر فارسی منجر شده است، و حدود بیست صفحه از حجم کتاب را به خود اختصاص می‌دهد و در سکوی يك "راوی ناقد" می‌ایستد و به زمینه‌سازی موضوع کتاب می‌پردازد. سپس شروع به توصیف آن می‌نماید و روند تاریخ ادبیات معاصر از آغاز مشروطه را مرور می‌کند و می‌کوشد حتی الامکان از داوری شخصی بپرهیزد و در نقل قولها نیز وظیفه ناقد بیطرف را ایفا می‌کند.

بطور کلی آنچه در این فصل درباره شعرای دوره معاصر ایران می‌خوانیم از دقیقترین تحلیلها و نوشته‌ها و اظهار نظرها درباره آنهاست. استاد لوزی بسیار نکات باریک در مورد شعر نیمایی گفته است و در همه جا استنباط مؤلف مستند به نوشته‌های خود شاعران است. بطوری که تعداد نقل قولها و استشهادات مؤلف در این مقدمه به هفده مورد می‌رسد و این بیانگر دقت و امانت نگارنده و مستند بودن همه اظهارات اوست. وی از نیما یوشیج (در حرفهای همسایه و دیوان ماخ اول و ارزش احساسات) و از فروغ فرخزاد (در حرفهایی با فروغ) و از احمد رضا احمدی (در صور و اسباب) و از مهدی اخوان ثالث (در دفترهای زمانه) نقل می‌کند. سبک جدی و موقر کتاب که از هرگونه هیجان عاری است، برخاسته از تعهد و تلاش و جدیت مؤلف و دلیلی بر کامیابی اوست.

در فصل دوم کتاب، مؤلف به اصل مطلب می‌پردازد، و آن را به شرح احوال و ذکر افکار هشت تن از شعرای نامبرده طراز اول دوره نو در شعر فارسی اختصاص می‌دهد. اینها طلایه داران جریان نوگرایی و شعر نیمایی هستند که نظرات انتقادی شان عمدتاً در رویا رویی و ستیزه جویی با موازین شعر سنتی بوده است.

مؤلف مهمترین نکات مطرح در آن دوران را یادآور می‌شود و به بررسی نظرات انتقادی آنها می‌پردازد، و نقش منسجمی از مسایل مطرح در دنیای نقد تحولات جدید را در ذهن خوانندگان ترسیم می‌کند.

آنگاه معروفترین و شیواترین اشعار این گویندگان را باقلم رسا و چیرگی نادر برای تشنگان شعر معاصر فارسی بین خوانندگان عربی زبان ترجمه می‌کند. در این مطلب جایگاه مؤلف کتاب به عنوان مترجم و شاعر خوش ذوق مشخص می‌گردد، چرا که انتخاب بهترینها از میان این همه بهترینها کار ساده‌ای نیست، و چه بسا نام و آثار چندین

نفر دیگر از شاعران معاصر ایران نیز در این مورد می شد مطرح نمود، ولی این را هم نمی توانیم عیب بزرگی تلقی کنیم، زیرا به لحاظ تأکیدی که بر مختصر بودن این مجموعه^۱، هدف صاحب کتاب این نبود که تمام شاهکارهای دوره معاصر را گردآوری و ترجمه نماید؛ بلکه او به مقتضای "اگر آب دریا را نتوان کشید، به قدر تشنگی هم باید چشید"، اشعار منتخبی را برای علاقه مندان به ادبیات نوین ایران بینرعی زبانها برگزیده، و با ترجمه شعری زیبایشان، آنان را بهره مند ساخته است.

باید بدانیم که دکتر محمد اللوزی پس از چند سال پیگیری مستمر در این زمینه، آشنا ساختن خوانندگان عرب را با نمونه های درخور توجه شعر امروز ایران جزء وظایف خود می داند، و در راستای همین هدف است که به انتشار **ماوراء الكلمة** دست یازیده است. گفتگویی که اینجانب با دکتر اللوزی داشتم، وی رویهمرفته این معیارها را برای انتخاب اشعار ترجمه شده، در این مجموعه مدنظر داشته است: شعرها زیبا باشد، معروف و شناخته شده باشد، و شاخص ترین شعر آن شاعر باشد. اشعاری که وی به زبان عربی ترجمه کرده، به شرح زیر است:

۱- نیما یوشیج :

مهتاب، خانه ام ابری است، در شب سرد زمستانی.^۲

۲- احمد شاملو :

ماهی^۳، شبانه^۴، مرثیه برای مردگان دیگر...^۵، از نفرتی لبریز^۶، وصل^۷ شعر ناتمام.^۸

۳- نادر نادر پور:

امید یا خیال، شامگاه.^۹

۴- مهدی اخوان ثالث:

نادر یا اسکندر.^{۱۰}

۵- یدالله رویایی :

دلتنگی ها،^{۱۱} هفتاد سنگ قبر.^{۱۲}

۶- فروغ فرخزاد :

دیوار،^{۱۳} ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد،^{۱۴} کسی که مثل هیچکس نیست.^{۱۵}

۷- سهراب سپهری :

صدای پای آب،^{۱۶} خانه دوست کجاست.^{۱۷}

۸- از ساوش کسرائی :

آرش کمانگیر.^{۱۸}

در فصل بعدی کتاب، مؤلف متن اشعار فارسی را برای علاقه مندان و آشنایان به زبان عربی در می آورد. این فصل ۳۰ صفحه از حجم کتاب را شامل می باشد. فصل آخر کتاب به ذکر منابع و مآخذ اختصاص دارد و چنانکه نگاهی به فهرست آن بیندازیم کثرت و تنوع این منابع و تعدد زبانهای از جمله عربی و فارسی و فرانسوی و انگلیسی توجه ناقد را به خود جلب می کند و این در حد خود يك حسن دیگری است برای این تألیف و شاهدیست صادق بر غنای کار مؤلف. شرح این منابع بدینقرار است: ۲۲ منبع فارسی شامل تمام دواوین و مجموعه های شعری مورد بحث. ۷ منبع عربی درباره ادبیات معاصر ایران، و ۵۳ منبع و مرجع لاتین شامل مهمترین تحقیقات و نوشته های فرنگیان پیرامون ادبیات معاصر ایران.^{۴۳}

چنانکه پیش از این نیز اشارت رفت، اگرچه اثر حاضر دارای جوانب مثبتی است و از هر حیث کتابی است آموزنده و بسیار پُر بار، ولی نمی توان از نواقص و کاستیهای آن چشم پوشید. در این باره اشاره به چند نکته کوتاه ضروری می نماید:

موسیقی حاصل از وزن و قافیه، تناسب کلمات و ظرافت حاصل از معانی نزدیک و دور بخشی از واژه ها و ترکیبها و شگردهای زبانی و صنایع ادبی از ویژگی های مهم شعر فارسی است که معمولاً و بانسبتهای متفاوت در ترجمه شعر قربانی می شود و این امری است برای مترجمان و اهل فن معلوم. بنا بر این نویسنده این اثر سعی کرده که بیشتر نمونه هایی را مدنظر داشته باشد که در ترجمه آسیب کمتری ببینند.

در این ترجمه لغزشهای ترجمه ای به لحاظ کمی و کیفی زیاد یافت می شود. البته چون هدف این مقاله تتبع همه لغزشها و برآوردن تمام کاستیها و اشتباهات نیست، (زیرا مجال برای این کار بسیار تنگ است و اقتضا می کند که کتابی در این مورد به رشته تحریر درآید) و چون سنجش همه اشعار ترجمه شده در این مجموعه حوصله بسیار و پشتکاری زیاد می طلبد، و چنین امر در این سطور نمی گنجد، برای نمونه و مثال فقط به موارد ذیل اشاره می گردد:

۱- در ترجمه شعر مشهور نیما یوشیج "مهتاب"، مترجم مصراع دوم بند اول: "می درخشد شبتاب" را: يتألق مصباح الليل^{۴۴} ترجمه کرده است، و معلوم است که "شبتاب" به معنی "کرم شبتاب"^{۴۵} که در زبان عربی به معنی "جباح" کَلْب یا "یراع"^{۴۶} است. بنابر این ترجمه درست این بند اینگونه است: "الجباح تلمع"

۲- مترجم مصراع زیر را:

”غم این خفته چند، خواب از چشم ترم می شکند“ اینگونه ترجمه کرده است:
 ”آلام هذا النائمة كثيرة الأرق يطرق عيني الدامعة“^{۳۹} به نظر می رسد که مترجم در فهم این مصراع دچار اشتباه شده است. زیرا شاعر از غم خفتگان و بیخبران عصر خویش که عصر پُراشوب و لبریز از حوادث مهم سیاسی و اجتماعی است، رنج می برد، و غم آنها نمی گذارد که لحظه ای خواب به چشم گریان شاعر راه پیدا کند.^{۴۰}
 بنا بر این ترجمه درست این مصراع می تواند بدین صورت باشد:

”حزن هؤلاء النائمين يطرد النوم عن عيني الدامعة“

۳- مترجم بخش زیر را ترجمه نکرده است، و دلیل آن هم نمی توان باشد جز غفلت و عجز او:

نازك آرای تن ساق گلی

که جان دادمش آب

ای دریغا، به برم می شکند.^{۴۱}

ترجمه آن اینگونه پیشنهاد می کنم:

وتلك الرشيقه القوام

ذات السيقان الوردية

التي زرعتها بروحي

وسقيتها بمهجتی

وأسفا، تدبل بين يدي.

۴- در بند بعدی نیز مصراع: ”در و دیوار به هم ریخته شان بر سرم می شکند“^{۴۲} از ترجمه عربی افتاده است، که آن را اینگونه ترجمه می کنیم:

”فأبوابهم وجدرا نهم تنهار على رأسی“

۵- ترجمه شعر ”خانه ام ابری است“ با وجود اعمال حس هنرمندان مترجم خالی از اشکال نیست، مصراع:

آی نی زن که تو را آوای نی برده است دور از ره

کجایی؟^{۴۳}

اینگونه ترجمه شده است:

”یا عازف النای، این أنت؟“

یا من یحمل صوت النای شکواه بعیدا.^{۳۳}

که ترجمه دقیقتر آن این چنین است:

”یا عازف النای، یا من أخذتک الحائه بعیدا عن الطریق، این أنت؟“

۶- ترجمه بخش پایانی این شعر ”و به ره، نی زن که دایم می نوازد نی، در این دنیای ابر اندود راه خود راه دارد اندر پیش“^{۳۵} اینگونه آمده است:

و یواصل عازف النای المسیر والغناء،

وأمامه درب طویل،

و عالم مکسو بالسحب.^{۳۶}

که وجه درست تر آن اینگونه است:

علی الطریق

عازف النای الدی یعزف باستمرار

یشق طریقہ

عبر هذا العالم الغائم .

در پایان باید عرض کنم که اینجانب این سطور را برای اشتباه گیری یا عیب جویی ننوشته ام، بلکه می خواستم بیان کنم که اگرچه دکتر اللوزی مانند کارهای پیشین خود، درباره ادبیات معاصر ایران فراوان زحمت کشیده و خوب کار کرده، و حاصل کارشان نیز بسیار ارزشمند بوده، و با استقبال زیاد خوانندگان عربی زبان روبرو شده است، و کتاب حاضر علاوه بر آن که اصحاب نظر و علاقه مندان از جوامع عربی را به توجه و تأمل در شعر فارسی معاصر ترغیب می کند و امر پژوهش و تحقیق را برای دانشجویان و آنهایی که به مطالعه در باب ادب معاصر ایران علاقه مندند، تسهیل می نماید، اما هنوز خیلی کارها ست که درباره همین موضوع می توان انجام داد، و می توان به این گونه مواضع با چشم اندازهای دیگری نگریست.

بهر تقدیر این اثر نوید آن را می دهد که در آینده شاهد آثاری ارزشمند و در خور تعمق دیگر از این نویسنده مقتدر باشیم.



یادداشتها

- ۱- برای دریافت اطلاعات بیشتر راجع به این کتاب رجوع کنید به مقاله "معرفی و نقد کتاب ما وراء النهر..." از دکتر احمد موسی، مجله کتاب ماه: ادبیات و فلسفه، شهریور ۱۳۸۱ ش.
- ۲- همین کتاب مورد معرفی و نقد در این مقاله.
- ۳- ابراهیم التادلی، اغانی السیقا، نسخه خطی در کتابخانه مرکزی رباط، نیزنک: دکتر عبدالهادی التازی، "دور الطریق الصوفیة فی المحافظة علی التراث الموسیقی" (نقش مکتبهای صوفی در حفظ ارث موسیقی) به نقل از دکتر التازی، "العلاقات المغریبة الإيرانية عبرالتاریخ" (روابط مغرب و ایران در رهگذر تاریخ)، ص ۱۷.
- ۴- برای دریافت جزئیات این موضوع رك به مقاله "پیشینه ایرانشناسی و دستاوردهای آن در مغرب..." از دکتر احمد موسی در مجموعه مقالات دومین همایش ملی ایرانشناسی که در تهران به سال ۲۰۰۴ م برگزار گردید.
- ۵- این فصل که به "مقدمه" یا درآمد موسوم است تا صفحه ۲۰ ادامه دارد، و پر از شواهد شعری و نقول از شاخص ترین چهره های ادبی و شاعران معاصر ایران است.
- ۶- نگاه کنید: "ماوراء الكلمة..."، ص ۲۰.
- ۷- گزیده اشعار نیما یوشیج، چاپ دوم انتشارات مروارید، تهران ۱۹۹۳ م، صفحات به ترتیب ۱۹۵، ۱۴۹، ۱۹۵.
- ۸- احمد شاملو، باغ آئینه، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- ۹- برگزیده اشعار احمد شاملو، تهران، ۱۹۶۹ م.
- ۱۰- احمد شاملو، باغ آئینه.
- ۱۱- همو، همان.
- ۱۲- برگزیده اشعار احمد شاملو، ص ۵۰.
- ۱۳- همو، همان، ص ۱۶-۱۴.
- ۱۴- برگزیده اشعار نادر نادرپور، تهران، ۱۹۷۲ م، ص ۷۵.
- ۱۵- مهدی اخوان ثالث، دیوان آخر شاهنامه، تهران، ۱۹۵۴ م، ص ۲۱.
- ۱۶- دلتنگی ها، چاپ دوم، انتشارات مروارید، تهران ۱۹۷۴ م، ص ۳۷.
- ۱۷- هفتاد سنگ قبر، انتشارات کردون، آلمان، ۱۹۹۸ م.
- ۱۸- انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۹۵۶ م، ص ۲۲.
- ۱۹- انتشارات مروارید، تهران، ۱۹۷۷ م.
- ۲۰- ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- ۲۱- برگزیده اشعار سهراب سپهری، انتشارات نگاه، تهران ۱۹۹۴ م، ص ۱۵۸.
- ۲۲- برگزیده اشعار سهراب سپهری، تهران ۱۹۸۴ م.

نگاه انتقادی به ماوراء الكلمة أتولوجيا الشعر الفارسی المعاصر

اقبالیات (فارسی) ش ۲۰۰۴/۸۴ م

- ۲۳- تهران، ۱۹۵۹ م .
- ۲۴- به صفحه ۱۳۵ از کتاب ماوراء الكلمة ...، مراجعه نماید .
- ۲۵- ماوراء الكلمة ...، ص ۲۵ .
- ۲۶- دکتر حسن انوری، فرهنگ کوچک سخن عربی فارسی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۳ ش، ص ۶۳۵ .
- ۲۷- احمد سیاح، فرهنگ دانشگاهی عربی فارسی، انتشارات فرحان، تهران، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۳۷۵، و نیز: محمد التونجی، المعجم الذهبی عربی فارسی، لبنان، ۱۹۹۸ م، ص ۱۲۳ .
- ۲۸- المعجم الذهبی عربی فارسی، ص ۴۳۸، و نیز: فرهنگ دانشگاهی عربی فارسی، ج ۱، ص ۹۴۱ .
- ۲۹- ماوراء الكلمة ...، ص ۲۵ .
- ۳۰- برای دریافت اطلاعات بیشتر در باره تفسیر و تأویل این شعر رك به: تقی پور نامداریان خانه ام ابری است، شعر نیما از سنت تا تجدد، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۷ ش، ص ۳۲۸ .
- ۳۱- ماوراء الكلمة ...، ص ۲۵ .
- ۳۲- همو، همان، ص ۲۶ .
- ۳۳- همو، همان، ص ۱۰۹ .
- ۳۴- همو، همان، ص ۲۷ .
- ۳۵- همو، همان، ص ۱۱۰ .
- ۳۶- همو، همان، ص ۲۸ .



رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان

مصدر اطهر مسعود

چکیده

جسته و گریخته ذکر موسیقی و موسیقی دانان شبه قاره در تواریخ مختلف این سامان دیده می شود، ولی نخستین کسی که رساله مستقلی در این موضوع نوشت عنایت خان راسخ بن شمس الدوله لطف الله خان صادق بهادر متهور جنگ است. این رساله که چند سال پیش به همت سید علی حیدر نیر و با سرمایه اداره تحقیقات عربی و فارسی بهار (پتنه، هند) به چاپ رسیده، در مقاله زیر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: عنایت خان راسخ، موسیقی و موسیقی دانان معروف شبه قاره در قرون گذشته.

جامعه شناسان افراد جامعه را بر اساس عوامل مختلفی طبقه بندی نموده اند. علاوه بر تفکیک بر بنای ثروتمندی و ناداری که یکی از مهمترین عوامل در این زمینه است، مردم را می توان در قشرهای دیگر نیز تقسیم کرد. در عرصه هنرهای زیبا شاهد هستیم که با وجود اهمیت بیشتری آن در زندگی انسانی، عده ای منکر موقعیت شایسته هنرهای زیبا در جامعه نیز حضور دارند. متأسفانه موسیقی که زیباترین هنرهاست در جامعه ما با همین مشکل مواجه است. معمولاً افراد وابسته به این هنرشریف را تنها به عنوان هنر پیشگان عادی می شناسیم و از این نکته انکارناپذیر را نادیده می گیریم که موسیقی هنری است استوار بر مبانی علمی و کسانی که در این صحنه کار می کنند فقط بازیگر یا هنرنا نیستند بلکه دانشمند این هنر نیز می باشند. علی غم این، اغلب تاریخ نویسان در موقع ضبط احوال اقشار مختلف جامعه از ذکر موسیقی دانان خود داری نموده اند.^۱

در میان تاریخ نویسان شبه قاره نخستین کسی که به این جنبه موضوع توجه کرده و اشتباه متقدمین را نسبت به دیگران بهتر احساس کرده، عنایت خان راسخ بن شمس الدوله لطف الله خان صادق بهادر متهور جنگ است. او در آغاز رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان، اثر پرارزش خود، چنین می نویسد:

... روزی به خاطر فاطر بنده عاصی عنایت خان راسخ بن شمس الدوله لطف الله خان صادق بهادر متهور جنگ مغفور خطور نمود که احوال شعراء و دیگر ارباب کمال اکثر علوم در کتب تاریخ مضبوط است مگر ذکر نغمه سرایان قدیم هند که در ممالک دیگر مثل آنها نشده اند، مذکور نیست، و موجب آن چیست؟ بعد تفتیش بسیار منکشف گشت که اکثر اساتذۀ قدیم فن غناء که آنان را به زبان هندی تکریماً نایک می گفتند، چندان کاری به پیرایش عبارت نداشتند. بیشتر همت به صنایع آهنگ و اصول که عبارت از سر و تال باشد، می گماشتند، و مردم این گل زمین تصانیف آنان را که اکثر و بیش [کرم خورده] بود، از عدم درک معانی کمتر یاد می گرفتند، اکثر با خوانندگان رفت و [کرم خورده] نگاهی نام و نشان از صفحه روزگار بر افتاد مگر کلام متأخرین که کیفیت مضامین دلنشین آن نشئه حسن صورت را دو بالا ساخته، مشهور است، و نام آن طایفه به تقریب در بعضی کتب تواریخ مذکور.^۱

اطلاعات کافی درباره احوال زندگانی عنایت خان راسخ در دست نیست. منزوی اسم کامل وی را عنایت خان راسخ اکبر آبادی نوشته است.^۲ اغلب افراد خانواده اش که در زمان غیاث الدین بلبن از هرات به پانی پت (هند) هجرت نموده، علاقه وافری به علم و ادب داشتند. بنا بر روایات مختلفی شمس الدوله لطف الله خان صادق بهادر، نیک نام، متهور جنگ، متوفی ۱۸ رمضان المبارک ۱۱۶۶ هجری مصادف با ۲۰ ژوئیه ۱۷۵۳ م. پدر بزرگوار عنایت خان راسخ گمنامش یا هفت پسر داشت.^۳

خود راسخ، بنا به اطلاعاتی موجود در عنایت نامه اش، در ۱۱۱۴ هـ ق چشم به جهان گشود. چنانکه می نویسد: "بنده عاصی عنایت خان راسخ بن شمس الدوله لطف الله خان صادق بهادر متهور جنگ، در این سن عبرت آگین خود که سنه یک هزار و یکصد و شست و سه هجری، چهل و نه مرحله از مسلك زندگی طی نموده... الخ."^۴ برای تاریخ وفات راسخ به چندین منابع رجوع شده اما هیچ اطلاعی به دست نرسیده است، حتی. استاد نبی هادی نیز به نوشتن سال درگذشت معلوم نیست، اکتفا کرده است.^۵ پیش از نقد و بررسی محتویات رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان آثار دیگر عنایت خان راسخ را اجمالاً معرفی می کنیم.

۱- رقعات عنایت خانی / عنایت نامه نثر

سید علی حیدر نیر، مرتب و مصحح رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان، در مقدمه خود به نقل از نسخه خطی رقعات عنایت خانی، موجود در کتابخانه پتته، می نویسد: "الحمد لله والمنة که شاهد این امنیه محض به عنایت الهی چهره گشا گردیده پیرایه انجام یافت و برحسب مرجع به عنایت نامه نثر مسمی گردید." ^۱

متأسفانه مصحح مذکور در مقدمه توضیح نداده که وی اقتباس فوق را از نسخه دانشگاه پتته نقل کرده یا از نسخه کتابخانه خدا بخش آنشهر؟ منزوی و مارشال غیر از نسخه های موجود در بانکی پور (پتته)، چندین نسخه خطی دیگر عنایت نامه را نیز ذکر کرده اند ^۲ و آقای حیدر از آنها استفاده نموده است. با توجه به موضوع منفرد و محتوای دلپذیر، عنایت نامه نثر برای علاقمندان تاریخ شبه قاره اهمیت خاصی دارد.

۲- عنایت نامه

بیاض شعر مشتمل برگزیده ابیات شاعران فارسی که نشان دهنده عشق و علاقه فراوانِ راسخ به ادبیات فارسی است. این اثر دلپذیر که مشتمل بر "مضامین مختلفه و مطالب متنوعه" می باشد، در سال ۱۱۵۳ هـ ق تکمیل شد و مشتمل بر چهارده باب و یک ضمیمه است. عنایت نامه، به گفته سید علی حیدر نیر هنوز به چاپ نرسیده است. ^۳

۳- فالهای حافظ شیرازی

فال گرفته از دیوان حافظ در سراسر مناطق فارسی زبان اهمیت فوق العاده ادبی و مذهبی داشته و دارد. به امکان قوی پس از قرآن مجید، دیوان حافظ متداول ترین اثری برای این منظور می باشد. عنایت خان راسخ نیز رساله مختصری در این موضوع نوشته که مشتمل بر ۲۷ برگ است و تنها نسخه خطی آن در کتابخانه خدا بخش، بانکی پور (پتته) نگهداری می شود. ^۴

۴- دیوان راسخ

هر چند سید علی حیدر نیر مرتب رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان غیر از سه اثر مزبور کتابی دیگر از راسخ را ذکر نکرده اما بر اساس اطلاعات نبی هادی، عنایت خان راسخ شعر هم می سرود و یک دیوان از خود به یادگار گذاشت. ^۵

۵- کارستان

یکی دیگر از تألیفات تازه دریافتِ راسخ کارستان است. در دوران فهرست نگاری یکی از گنجینه های نسخه های خطی زبان فارسی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب نسخه خطی منحصر به فرد این اثر تصادفاً به دست دکتر عارف نوشاهی، رسید. نامبرده با توجه به نکات مهم لسانی و ادبی که راسخ در مقدمه کتاب مورد بررسی قرار داده بود، آن را با همکاری خانم شاهده عالم به چاپ رسانیده است.^{۳۳}

موضوع این رساله مختصر ترمیم و اختراع الفبا برای زبان اردو می باشد. راسخ خاطر نشان می سازد که وی قبل از این کتابی موسوم به **سدها سرور** به زبان هندی نوشته بود که باز نویسی آن به حروف فارسی بسیار دشوار بود از آنجا که زبان فارسی آن صداها را ندارد که در زبان هندی مورد استفاده قرار می گیرد. بنا بر این وی سعی نمود که برای حل این مسأله کتابی دیگر بنویسد تا علاقمندان بتوانند اصوات واقعی زبان هندی را توسط الفبای فارسی و اردو بدانند و از اشعارش لذت ببرند.

با توجه به اطلاعات فوق الذکر می توان گفت که سرگرمیهای علمی عنایت خان راسخ متنوع بوده است. انتخاب و جمع آوری اشعار آبدار متقدمین به صورت یک بیاض، ترتیب فالنامه ای، رساله ای مبنی بر احوال و اذکار موسیقاران، رقعات نویسی و افزون بر همه آن یک دیوان شعر از جمله آثار او است. بنا بر همینگونه شواهدی است که استاد نبی هادی درباره راسخ نوشته است که: "بنا بر استعداد درخشان او عده زیادی از شاگردان و دوستان ادبی دور او جمع شدند."^{۳۴}

آدمم بر سر مطلب. **رسالة ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان** اثری است جالب درباره موسیقی دانان شبه قاره هند. چنانکه از عنوان رساله پیداست، مؤلف از بحث درباره نکات فنی و علمی درباره موسیقی خود داری نموده و فقط در مورد احوال و اذکار موسیقی دانان ابراز نظر کرده است. بیشتر اطلاعات مذکور در این رساله از کتب تاریخ سابق مأخوذ می باشد. مؤلف به خاطر جمع آوری اطلاعات درباره مشاهیر موسیقی شبه قاره همچون نایک بیجو، نایک گوپال، امیر خسرو، نایک بخشو، تان سین، لعل خان، بابا رام داس بیراگی، نایک دهوندو، سلطان حسین شرقی، باز بهادر و روپ متی، شیخ شیر محمد و شیخ کبیر، شیخ معین الدین، ذوالقرن، بده سینگ و نعمت خان، اغلب **شاهجهان نامه و مرآة سکندری** را مد نظر داشته است. افزون بر آن اقتباساتی از **خلاصة العیش عالم**

شاهی، مرآة آفتاب نما و صوت الناقوس نیز بین منابع او به چشم می خورد. گمان می رود که بنا بر همین است که سید علی حیدر نیر، مصحح رساله مزبور، پس از مقدمه اقتباساتی از کتابهای یاد شده نقل کرده است.

در رساله مزبور همزمان با ذکر موسیقی دانان متقدم اطلاعاتی مفید درباره نعمت خان سدا رنگ، یکی از شخصیت‌های بزرگ موسیقی شبه قاره، که ظاهراً معاصر با راسخ بوده، نیز دیده می شود. راسخ ذکر سدا رنگ را در پایان رساله آورده و پس از آن با یک رباعی و ترقیمه رساله را به پایان رسانیده است. علاقمندان موسیقی شبه قاره می دانند که سدا رنگ بیشتر زندگانی خود را در دهلی بسر برد. با وجود آنکه سند معتبری درباره ملاقات او با راسخ در دست نیست، باز هم امکان دارد که آنها با همدیگر آشنا بوده باشند. راسخ می نویسد:

درین اخیر دوران مثل نعمت خان علیه الرحمة والغفران، صاحب کمال در فن موسیقی نبود بلکه در نایک های سلف هم به این جامعیت نشده. در بین نوازی خود وصف او مافوق بیان است، و در خواندن دهرید و خیال و ترانه هم قصب السبق از مغنیان روزگار می ربود و اقسام خیال و ترانه به اعتبار نازکی طرز و پختگی کلام در مرتبه اعلی تصنیف می نمود... الخ^{۱۵} چنین توصیف از هنر سدا رنگ در هیچ جای دیگر دیده نمی شود. امری جالب است که مؤلف اسم ممدوح خود را فقط "نعمت خان" آورده و از ذکر تخلص وی "سدا رنگ" عمداً یا سهواً خود داری کرده است.

چاپ مورد نظر رساله ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان اشتباهات چاپی و علمی زیاد دارد. از نگاهی گذرا به فهرست منابع پیداست که مصحح در ضمن تصحیح متن رساله نسخه خطی کتابخانه بانکی پور (پتنه) را نسخه اساسی قرار داده است. چه بهتر بود اگر او چاپ های معتبر آن را هم که در دسترس است، نیز مورد استفاده قرار می داد. همچنین اشتباهات املائی مانند ناقوس الصوت بجای صوت الناقوس (ص ۸۰) نیز به چشم می خورد. خدمتی بزرگ به موسیقی شبه قاره خواهد بود اگر پژوهشگری این رساله را با تصحیح مجدد به چاپ برساند.



یادداشتها

- ۱- نگاهی به تواریخ و تذکره های زبان فارسی که در شبه قاره نوشته شده، این امر را به اثبات می رساند که اغلب مؤرخین، تذکره نویسان یا مؤلفان هنر موسیقی یا افراد وابسته به آن را در تألیفات خود ذکر کرده اند. به عنوان مثال **اکبر نامه** تألیف ابوالفضل، **مرآة الخیال** تألیف شیر خان لودی، **تحفة الهند** تألیف مرزا محمدین فخر الدین و غیره را می توان نام برد. اما به عقیده اینجانب نخستین کسی که درباره احوال و اذکار موسیقی دانان کتابی مستقل به زبان فارسی نوشت، عنایت خان راسخ است. در قرن بیستم میلادی چندین کتاب در این موضوع به زبان هندی، انگلیسی و اردو نیز نوشته شده که مرحوم رشید ملک، محقق نامدار معاصر طی مقدمه خود به کتاب **سدا رنگ** تألیف استاد بدرالزمان (چاپ لاهور، ۱۹۹۸م) اجمالاً معرفی نموده است.
- ۲- سید علی حیدر نیر (مصحح و مرتب)، **رسالة ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان**، پتته اداره تحقیقات عربی و فارسی، بهار، بی تا، متن، ص ۵.
- ۳- منزوی، **فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان**، جلد پنجم، ص ۱۳-۳۱۲.
- ۴- همو، همان، ص ۵ (شرح احوال مؤلف)
- ۵- همو، همان، ص ۶.
- ۶- همو، همان، ص ۷.
- 7- Nabi Hadi, *Dictionary of Indo-Persian Literature*, Delhi, 1995, p.257.
- ۸- **رسالة ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان**، ص ۱۲.
- ۹- الف) منزوی، **فهرست مشترك**، ص ۱۳-۳۱۲.
- ب) وی، این، مارشال، **مغلزبان انڈیا** (به زبان انگلیسی)، لندن ۱۹۶۷م، ص ۲۰۵.
- ۱۰- **رسالة ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان**، ص ۱۰-۹.
- ۱۱- همو، همان، ص ۱۰.
- 12- Nabi Hadi, p.664.
- ۱۳- عارف نوشاهی و شاهده عالم، "دیباچه کارستان"، **مجله بازیافت**، گروه زبان و ادبیات اردو، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۴، ص ۱۰۱-۹۷.
- 14- Nabi Hadi, p.257.
- ۱۵- **رسالة ذکر مغنیان هندوستان بهشت نشان**، متن، ص ۳۰.

